

## بهایی از کجا و چگونه پیدا شده؟

کاری دیگر از گروه چشم انداز جوان [Http://www.cheshmandazejavan.mihanblog.com](http://www.cheshmandazejavan.mihanblog.com)

نوشته: سید حسن کیایی

اظهار نظر در مورد این کتاب

سخت گیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون آشامی است

من تا کنون درباره بهائیت کتاب‌های متعددی خوانده‌ام، چه موافق و چه مخالف. مثلاً اگر روزی «کشف‌الحیل» آواره را دیده‌ام در قبال آن «مفاوضات» را هم از نظر گذرانده‌ام. یا اگر کتاب مستدل «بهایی‌گری» کسروی را مطالعه نموده‌ام، از خواندن «فرائد» میرزا ابوالفضل نیز غافل نبوده‌ام، چنین است داستان کتاب‌های دیگر از قبیل «ایراد» تألیف مهین پور و «شیخیگری-بهاییگری» تألیف مدرس چهاردهی و کتاب «فلسفه نیکو» و امثالهم.

این کتاب را که دوست دیرینه‌ام آقای سید حسن کیائی «خرازی سابق» تألیف نموده و نام آن را «بهایی از کجا و چگونه پیدا شده؟» گذارده است، برای آن نزد من آورده بود که هزینه چاپ آن را برآورد نموده و از حیث نحوه چاپ ایشان را راهنمایی کنم. او، نه از من خواسته بود که آن را بخوانم و نه قصد مشورت داشته است که چاپ بکند یا نکند؟ و شاید احتیاجی به این کار نداشته است، زیرا کسی که به اعتراف خودش ۷۴ سال عمر کرده و سال‌ها در روسیه و ترکمنستان و ترکستان و غیره گذرانده و یا سرتاسر

ممالک اروپا را گشته و در خود ایران هم به همه جا رفته و با همه کس معاشرت داشته و در احزاب و دسته‌جات سیاسی و اجتماعی در سیر و سلوک دائم بوده است، بهتر از من می‌داند که چه می‌کند و برای که می‌کند. من اگر بیست سال دیگر زنده مانده و مثل او اندیشه پیمای و جهانگرد باشم شاید بتوانم به تجربه و دریافت او برسم یا هیچ نرسم.

من از ایشان تقاضا کردم که آیا اجازه دارم این کتاب را قبل از چاپ بخوانم؟ گفت: چرا نتوانید؟ این کتاب را برای خواندن مردم تألیف کرده‌ام چه قبل از چاپ و چه بعد از چاپ، شما هم یکی از آن کسانی هستید که باید آن را بخوانید...

سعادت یاری کرد و تعطیل دو روزه‌ای پیش آمد و من فرصتی یافتم که آن را بخوانم، و خوب هم بخوانم و پس از خواندن به این نتیجه رسیدم که «کتابی به این خوبی کمتر به دست می‌آید». نه آنکه بگویم «بی نظیر است» یا «عالمانه است» یا «ابتکار آمیز»، خیر هیچ کدام از این‌ها نیست، کما آنکه خود مؤلف نیز در پایان کتاب اذعان به بی‌بضاعتی خود نموده و هرگز خود را نویسنده مقتدر و عالم بی‌نظیر نخوانده و بلکه اعتراف دارد که «بضاعت مزجات» آورده و این که می‌نویسم «کتابی به این خوبی کمتر به دست می‌آید» از این جهت است که این کتاب دلسوزانه و عقیده‌مندانه نوشته شده و مطلبی از دل برخواسته دارد که در کمال هشیاری و بیداری تنظیم یافته و استنباطات صحیح مؤلف نیز بدان افزون گشته است. همچنین معلومات گرد آمده در این

کتاب عموماً مستند است و مؤلف همه آن مأخذها را دیده و تجارب شخصی و مشهودات عینی خود را نیز با آنها تلفیق کرده است.

از طرفی آنچه این کتاب را جالب ساخته، استفاده مطلوب از محتوای کتبی است که مؤلف در این زمینه خوانده و آن مطالب را طوری تنظیم و از نظر خوانندگان گذرانده است که گوئی معلمی درس میدهد. یعنی بر خلاف سایر نویسندگان و مخالفان که به بدگویی می‌پردازند او، اول ریشه موضوع را روشن کرده بعد شاخه‌ها را نشان داده و سپس میوه آن را که نتیجه کار باشد ارائه داده است، و اگر در برخی جاها عباراتی چون «گوسفندان» به کار برده مستخرج از گفتار خود زعمای قوم است که خود آنان مریدان را «اغنام الله» خوانده‌اند...

محسنات دیگر این کتاب بیان ساده و همه فهم آن است که قضیه بغرنج و سرپوشیده «بهائیت» را گام به گام پیموده و با بیان ساده موضوع را شیرفهم ساخته است...

از این جهت میتوان گفت خواندن این کتاب برای همگان به ویژه برای نوجوانان و نوآموزان ضرورت کامل دارد، تا آنان بخوبی بدانند که ریشه درخت بهائیت، «شیعیگری» و بعد از آن «شیخیگری» و «کریم‌خانی‌گری» است و از روی آنها است که «بابیگری» جوانه زده و از روی آن نیز دو شاخه جداگانه به نام «ازلی‌گری» و «بهایی‌گری» بالا آمده است.

با خواندن این کتاب به خوبی دانسته می‌شود که چرا «سیدعلی محمد شیرازی» خود را «باب» خوانده و نیز برادران مازندرانی به نام‌های «یحیی» و

«حسینعلی» چگونه به میدان آمده و برای چه با یکدیگر جنگیده‌اند؟ و چطور شده است که میرزا حسینعلی به برادرش فایق آمده و توفیق یافته که خود را «من یتظهرالله» بخواند و بعد عنوان «خدائی» پیدا کند؟!

این کتاب نشان می‌دهد که پس از فوت «میرزا» جانشینان او چه کسانی بوده‌اند و با چه سرنوشتی؟ مهمتر از همه «باب» و «جانشینان» او چه می‌خواسته‌اند و سرمایه علمی و عملی و معنوی‌شان چه بوده و چه چیزهایی را در چنته داشته‌اند؟ و دقیق‌تر آنکه چه موجب شده است که کتابهای «اقدس» و «بیان» را جمع‌آوری نموده و ممنوع المطالعه گردانیده‌اند؟! (اصل این کتب در اختیار وبلاگ چشم‌انداز جوان است و در مواردی که لازم باشد به موارد اسکن شده استناد خواهد شد. ضمن اینکه کتاب اقدسی که هم اکنون بر روی سایت بهائیان قرار دارد اقدس اصلی با عربی آب نکشیده حسینعلی بهاء نیست. اما همین هم رسوا کننده است. مطالبی از همین اقدس فعلی موجود در سایت بهائیان نیز در وبلاگ قرار خواهد گرفت)

از این روی خواندن این کتاب نه تنها برای جوانان مسلمان زاده لازم است بلکه برای جوانان بهائی زاده لازم‌تر می‌باشد. به دلیل آنکه اگر بچه مسلمان در کناری ایستاده و مردد است که آیا وارد این غرقاب بشود یا نشود؟ ولی بچه بهائی وارد شده و دارد در میان گرداب دست و پا می‌زند و باید این غریق نجات داده شود که بمانند پدرانشان زیر خزآب نادانستگی خفه نشوند.

بنابراین عقیده داشتم که نام کتاب «چرا بهایی شده‌ای؟!» گذارده شود تا در درجه اول آنها بخوانند و آنها بدانند. آن هم به خاطر جلوگیری از جدا شدن آن قوم از ملت ایران و ممانعت از بهم خوردن یکپارچگی ملی...

تکرار می‌کنم که طرز تألیف این کتاب طوری است که خواننده را به کنه مطالب سوق میدهد و او را به پاره‌ای از مطالب سربسته و نقاط ضعف اساسی قضیه روشن می‌گرداند.

یکی از آن افراد اینجانب هستم که با وجود اهل مطالعه بودن به کنه پاره‌ای قضایا پی نبرده و حتی نتوانسته بودم به کتاب‌های «اقدس» و «بیان» دسترسی پیدا کنم. و هر وقت از آشنایان بهائیم خواسته بودم. گفته بودند: در کتابخانه مبارکه ضبط است و ما اجازه خواندن آنها را نداریم.. یعنی کیش ما محرمانه است. اما در این کتاب احکام «اقدس» و سایر احکام و الواح مربوط به بهائیان آمده و به فارسی ترجمه زیر لفظی شده، در اطراف هر یک از آیات، ایرادات ژرف و آفرین آمیزی شده است.

این ایرادات و خرده گیری‌های مدلل، میرساند که مؤلفین کتبی که مورد مطالعه آقای کیائی قرار گرفته، عموماً مردمان عالم و ژرف بین بوده‌اند. آری همین ایرادات است که با لحن طنز آمیز این مؤلفین عجین شده خواننده را به به‌به گوئی توأم با خنده‌های تأسف آور وادار می‌سازد.

به علاوه نفع دیگر این کتاب این است که پاره‌ای از اشکالات حاصله از تبلیغات بهائیان را از مغز خوانندگان بیرون می‌ریزد.

نمونه این اشخاص باز خود نگارنده هستم که تاکنون نخواسته بودم ماجرا را موشکافانه بررسی و به متن قضیه وارد شوم، زیرا که بود و نبود بهائیت را برای خود علی السویه می‌دانسته‌ام، از طرف دیگر در میان بهائیان آشنایانی داشتم که اخلاق و رفتار شخصی‌شان طوری شیفته‌ام کرده بود که گاه وسوسه

دردلم ایجاد می‌شد. یعنی کردار فردی آن‌ها را ناشی از تعلیمات کیشی‌شان می‌دانستم. نه از محافظه‌کاری منبعث از اقلیت بودنشان که در این کتاب به طور عقل‌پذیری بدان اشاره شده است.

هکذا سال‌ها در این اندیشه بودم که قطعاً در تعلیمات و تلقینات و افکار ارائه شده از ناحیه «باب» چیزهایی وجود داشته که توانسته است افرادی چون قره‌العین‌ها، بشرویه‌ای‌ها، و سلیمان‌خان‌ها، و تا اندازه‌ای میرزا آقاخان‌ها و یا بعضی از رجال قدیمی ایران را جذب کرده و بسوی خود بکشاند؟ و یا همان قره‌العین شاعره معروف را با آن شوریدگی و سراندازی بسرودن اشعاری چون «گر بتو افتدم نظر...» و «جزبات عشقک...» وادار سازد؟ (اگر چه برخی آن اشعار را اقتباس و التباس از گفته‌های صحبت‌لاری میدانند) در این فکر بودم تا در کسی یک نوع آتش گرفتگی وجود نداشته باشد، نمی‌تواند یک چنین احساساتی از خود بروز بدهد.

خوشبختانه کتاب حاضر به همه این پرسش‌ها جواب می‌دهد و برای خوانندگان یاد آور می‌شود که چگونه در زمان بروز (باب) مغزهای شیعیان آکنده از خرافات سنگین بوده و چگونه مسئله «ظهور» از نظرگاه آنها اهمیت داشته است، و چه‌سان این گرانباری مغزی با آرزوی رستن از زیر بار فشار استبداد و بی‌قانونی و ستم و ستمکاری دست به دست هم داده و موجب آن شده بوده است که از طرف هر کسی روزنه نجاتی به آنها نشان داده شود و یا وعده‌ای ولو سرخرمن به میان آید به سوی وی سرازیر شده و به او امید می‌بستند.

در واقع عدم رضایت ملت ایران از اوضاع و احوال زمان ممد و مؤید  
قضیه بوده است.

بعلاوه دامن زدن سیاست‌های شمال و جنوب به این آتش، نه آنکه تصور  
کنیم افکار آورنده کیش مؤثر بوده است... چه آنکه اگر احکام و دستورات  
بهائیت همین‌ها باشد که در «اقدس» و «بیان» و سایر الواح منزل وجود دارد  
باید گفته شود که هیاهوئی به این بزرگی برای هیچ بوده است.

قطعاً همین‌ها بوده که در این کتاب آمده است و همین سبک‌سری‌ها بوده  
است که آئین زندگی گروهی را تشکیل می‌دهد، و از همین گفتارهای سست  
و نامعقول است که انتظار دارند مذهبشان جهانگیر و گیتی پذیر گردد! دریغا  
از بشری که زود باور است و گول خور..

حال که چنین است باید با کمال تأسف سخن خود را با جمله معروف آن  
دانشمند ایرانی به پایان برده و در نهایت غم‌خوارگی بگوئیم: چه نادانی، ای  
آدمی زاد، چه نادانی!!

نصرت‌اله فتحی «آتشباک»

اردیبهشت ماه ۱۳۴۹

### پیش‌گفتار

آقایان بهائیان. ما با شما هیچ‌گونه خصومت و دشمنی بخصوصی نداریم،  
شما هموطنان عزیز ما هستید در یک خانه و در یک خانواده با هم بزرگ شده  
نسبت به هم مهر ورزیده برادروار یکدیگر را دوست داشته و حتی وصلت و  
زناشوئی هم، باهم کرده خانواده‌ها تشکیل داده‌ایم، اختلاف عقیده و سلیقه

نباید روابط به این نزدیکی و اساسی را از بین ببرد. این کشور خانه ما است، و ما را در دامن پر مهر و عطوفت خود پرورانده، حق بزرگی به گردن ما دارد، ما هم باید اختلاف مذهبی را کنار گذاشته دست در دست هم داده هر چه بهتر و آبادترش ساخته و در بین ملل دیگر سرفراز و آبرومندترش گردانیم.

حال که خداوند تفضلی فرموده، رهبر و پیشوای لایق و توانائی مانند شاهنشاه آریامهر به ما ارزانی داشته و تکانی در جسم و روح مردم به وجود آمده، چرخ‌های زنگ زده و از کار افتاده به حرکت درآمده است، باید ما هم به کمکش شتافته ملت خود را از زیر بار خرافات و موهومات نجات دهیم. آنچنان موهوماتی که مثل موریانه جان و روانش را خورده و از کار و فعالیت بازش داشته است، و تا ما این فداکاری را نکرده‌ایم ملت ما به شاه راه سعادت و نیک‌بختی نخواهد رسید.

مگر در کشورهای دیگر همه دارای کیش و یک عقیده‌اند؟ بین کشورهای مسیحی هم فرقه‌های مختلف زیادی وجود دارد که هیچ یک با هم دشمن نبوده، رفت و آمد و آمیزش و حتی وصلت با هم دارند، برای پیشرفت و آبادی کشور خود از هیچگونه فداکاری دریغ نورزیده در امور اجتماعی کاتولیک و پرتستان نمی‌شناسند. پس این کناره‌گیری و خودخواهی شما برای چیست؟ شما که می‌گوئید انسان تعصب نباید داشته باشد، و بلکه باید با ادیان با روح و ریحان رفتار نماید، پس این تعصب خشک چیست که شما را از سایر هموطنان دور نگه داشته و همیشه سعی دارید همه چیزتان سوا باشد و تنها زندگی کنید؟ در حرف تعصب ندارید اما در عمل از تمام ملت‌ها و



کیش‌ها متعصب‌تر می‌باشید، چرا این گونه؟ چرا با سایر هموطنان‌تان نمی‌جوشید؟ چرا به حرف‌های حسابی و منطقی آنان توجه نداشته و می‌گوئید مرغ یک‌پا دارد؟ مخصوصاً در امور اجتماعی که نفع فردی هم در آن مستتر است، چرا به کلی کناره گرفته و در برخی مواقع مخالفت و دشمنی شدید هم می‌نمائید؟

شما روی گفته رهبر یا خدای خودتان که می‌گویید «لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم» از وطن پرستی که اساس بقای یک ملت است کناره گرفته حتی به اندازه خروس و کبوتر به‌خانه و لانه خود علاقه نداشته ناسونالیستی را فراموش بلکه به دور انداخته‌اید!

شما در انتخابات مجالس شورا و سنا و حتی شهرداری و غیره که مقدرات مملکت را تعیین می‌کنند، نباید هیچگونه دخالتی داشته باشید و هم ندارید، آیا این عمل شما از نظر عقلانی درست است؟ مگر شما فرزندان این آب و خاک نیستید؟ مگر نباید در امور زندگی خود دخالت داشته باشید، مگر صغیر هستید که مقدراتتان باید در دست دیگران باشد؟ دیگران برای شما تعیین تکلیف می‌کنند و شما با الاجبار آن تکالیف را بدون لاو نعم عمل می‌نمایید.

زمانی زنان مملکت ما از حقوق اجتماعی محروم بودند و اکنون به حقشان رسیده‌اند، و شما که این حق را دارا بوده‌اید از دست داده، کنار رفته و نشسته نظاره می‌کنید. در دنیا می‌توان جمعیت دیگری را پیدا کرد که اینقدر بی‌حال و بی‌حس بوده با دست خود، خود را از حقوق اجتماعی محروم کنند؟ یا برعکس برای به‌دست آوردن آن از هیچگونه کوشش و فداکاری دریغ نکرده

حتی از خون خود هم می‌گذرند؟ دیدیم که همین زن‌های خودمان برای به دست آوردن این موهبت خدادادی جلوی چشمانمان چندین سال کوشش و دوندگی کرده سرزنش‌ها شنیده ملامت‌ها و تهمت‌ها دیده و گاهی هم چه از اولیاء خود و چه از اجتماع عقب مانده کتک‌ها نوش جان کرده‌اند تا عقبهٔ ساعت زمان به نفع آن‌ها به حرکت درآمده و حقوق خود را از دست توانای پیشوای عظیم‌الشان خود گرفته از ردیف دیوانگان و مجانین خارج شدند.

انسان زنده اختیار خود را، باید داشته باشد. مجانین و دیوانگان و اطفال صغیر هستند که قیم داشته و از خود اختیاری ندارند. شما که بحمدالله کبیر و عاقل هستید پس چرا به خود نمی‌آید؟

این کیش شما را از کانون خانواده و میهن خود جدا کرده، افکار شما را توی قالب پرس گذاشته آن‌قدر فشرده که یک هندوانه را به اندازه یک گردو درآورده است. شما از دنیا و اجتماع به کلی دورید؛ افکار شما در محور خیلی کوچکی می‌چرخد.

آرزو و امید دنیاگیر شدن بهائیت جای تمام صفات خوب انسانی را که خدمت به بشریت عشق و علاقه به هم نوع، ترقی وطن و هموطنان، نیکی و انسان دوستی، مهر و محبت بانباء بشر و غیره باشد گرفته و پر کرده و دیگر محلی برای کارهای عام‌المنفعه اجتماعی باقی نگذاشته است.

این امید و آرزو را که روزی بهائیت جهان‌گیر گردد، پدران شما هم داشته‌اند. ولی با خود به گور برده‌اند. گذشته از این که شما با هموطنان خود معاضدت و همکاری ندارید باطناً هم بدخواه و دشمن جامعه هستید و اگر

فرصتی به دست آورید از وارد کردن ضربتی به مغزش مضایقه نمی کنید. تعجب نکنید که از باطن شما خبر می دهیم این کینه و عداوت منحصر به شما نیست، تمام اقلیت ها در دنیا با اکثریت بد هستند. علت هم معلوم است. چون شب و روز می تازند تا به اکثریت برسند و موفق نمی شوند. کینه اکثریت را در دل گرفته می گویند چرا به جرگه ما وارد نمی شوید؟ چرا به ما نمی پیوندید؟ (همین در اقلیت ماندن) عقده شده که همه عقب ماندگی های خود را از چشم اکثریت می بینند، بدین جهت است که نمی خواهند سر به تن اکثریت باشد.

کینه شما شدیدتر است. شما اقلیت بسیار کوچکی هستید و از توی این توده بیرون آمده اید، در این راه کشته ها داده اید، کتک خورده اید، به غارت رفته اید، صدمات و خسارات از این اجتماع بزرگ خود زیاد دیده اید، شب و روز هم برای تبلیغ خود را هلاک کرده و نتیجه نگرفته اید و گاهی هم تو دهنی های محکم خورده اید، بدیهی و قطعی است که کینه اجتماع در دل شما خیلی بیشتر و بزرگتر از اقلیت های دیگر است.

هنوز هم سرسختی می کنید، مثلاً این کتاب که با بی طرفی و بی نظری فقط برای روشن شدن افکار شما و مطلع گرداندن سائر هموطنان نوشته شده چون خیال می کنید که ممکن است به ضرر جمعیت کوچک شما تمام شود، حکم تحریم آن را محفل روحانی صادر و به احبای الهی ابلاغ خواهد کرد که از خواندن و مطالعه آن خودداری نمایند، این الهامی است که از عبدالبهاء و شوقی افندی به محفل روحانی رسیده است که اغنام را از مطالعه و داشتن کتاب اقدس که برای همین مردم نازل شده منع نموده و حرام کرده اند. گویا

این کتاب آسمانی که یک آیه آن بهتر از تمام کتاب‌های اولین و آخرین است، برای ضبط در صندوق‌خانه نازل گردیده است نه برای مردم روی زمین. همین جلوگیری از مطالعه دلیل بر بی‌پایه بودن کیش شما است، زیرا اگر هر کیشی پایه و اساس محکمی داشته باشد و حرف‌هایش روی عقل و منطق قرار گرفته باشد از جایش تکان نخواهد خورد، بلکه گفتار مخالف ایمان و عقیده ایمان آورندگان را استوارتر گردانیده ثابت و محکم در جای خود خواهد ماند.

دین قلابی و ساختگی که از روی هوا و هوس درست شده باشد و با حرف‌های بی‌معنی بی‌سرو ته عده‌ای را دور خود جمع نماید، البته خواندن این قبیل کتاب‌ها به ضررش تمام شده عاقبت متلاشی گردیده و از بین خواهد رفت...

آقایان بهائی. به خدا و به شرف و وجدان قسم، مقصود و منظور از نوشتن این کتاب نه قصد استفاده مالی نه عناد و دشمنی با شما، نه محرک داخلی و خارجی، نه خودستایی و جاه‌طلبی، نه عنوان نه مقام و.... هیچ‌یک از این‌ها نبوده و نیست. منظور و مقصودم به همان خدای نادیده فقط و فقط اول برای اطاعت امر خدا و بعد برای روشن کردن شما بهائیان و بهائی زادگان عزیز که از کیش خود خبر نداشته و ارثاً به شما رسیده و شما نیز مثل سایر ادیان چشم و گوش بسته قبول کرده و در راهش خودکشی و فداکاری می‌کنید نوشته شده است.

جمال مبارک شما در اول کتاب اقدس می گوید: همه کس باید مرا بشناسد و سپس اوامر را اطاعت نماید هر کس یکی از این دوامر را فاقد شد از اهل ضلال است، و لو صاحب جمیع اعمال و اخلاق حسنه و دارای فضائل و کمالات باشد، بنا بفرموده ایشان تولستوی، جرجی زیدان، گاندی، شبلی شمیل، سید جمال الدین، آتاترک، شاهنشاه فقید، پرفسور برون، شیخ محمد عبده، جمال زاده، پروین اعتصامی، خلاصه تمام مخترعین و مکتشفین علماء و نویسندگان که هر یک در مقام خود از رجال و صلحا و خدمتگذاران عالم شمرده شده، و مثل ستاره‌ای روشن در آسمان علم و ادب دنیا می درخشند و مورد تقدیس و احترام تمام ملل جهان می باشند و از خود بهاء الله خیلی معروف تر و محترم تر و با ارزش تر و عالی مقام ترند، نزد شما بهاییان بفرموده، پیشوا و رهبرتان از اهل ضلال محسوب و وجودشان پیشیزی ارزش ندارد. زیرا جمال مبارک را به خدایی قبول نکرده اند ولی در میان شما اشخاص کلاه بردار، حقه باز، سرمایه دار، جانی، خائن، سارق همه جور فاسدالاعمال و الاخلاق بفرآوانی وجود دارد، ولی چون به خدائی جمال مبارک ایمان آورده و او را شناخته از تمام علماء و دانشمندان عالم مقدم تر و در دستگاه الهی مقرب تر خواهند بود.

از شما خواهش دارم، استدعا و تمنا می نمایم که ولو برای یک دفعه هم که شده مندرجات این کتاب را از نظر بگذرانید و وقتی هم می خوانید با دقت بخوانید چون اکثراً آیات جمال مبارک شما است، سبک و سنگین کنید، تجزیه و تحلیل نمائید، در اطراف همین یک آیه قدری بیندیشید، ببینید شما خودتان

اگر ادعای نبوت بکنید از او بهتر نخواهید نوشت؟ هیچ شخص عاقلی ممکن است چنین حرفی بزند؟

این کتاب برای باطل بودن کیش شما و یا از روی عداوت و دشمنی با شما نوشته نشده است. در این کتاب آنچه به نظر شما خواهد رسید تماماً از آیات و احکام و گفته و فرموده‌های پیشوای شما است. شما چون از کیش خود اطلاع ندارید یا کورکورانه قبول کرده و یا ارثاً به شما رسیده است، برای این که بدانید به چه گردابی فرورفته‌اید نوشته شده است.

با نظر بغض و عداوت نگاه نکنید، از نظر انصاف و وجدان و بی‌طرفی مطالعه فرمائید، وقتی که خواندید خواهید دید که هیچ کدام جواب ندارد. شما که نمی‌خواهید با خدا بجنگید. شما برای تقرب به او به این کیش درآمده‌اید، به شرافت و انسانیت قسم، من شخص بی‌نظری هستم و مثل شما تعصب ندارم. شما دارای هر مذهب و کیشی باشید برای من بی‌تفاوت است. با هیچ کدام از شما خصومت و دشمنی ندارم، بلکه شما را هم مثل سایر مردم دوست دارم در بین شما دوستان و رفقای چندین ساله دارم، رفقای بسیار خوب مخصوصاً رفیقی داشتم که در بهائیت مقام و منزلتی ارجمند داشت، این دوست و رفیق را با هیچ یک از دوستانم حاضر نبودم عوض کنم. مرد بسیار نیک، مهربان، صمیمی و راست‌گو، با عاطفه دارای اکثر صفات انسانی بود. با انتشار این کتاب می‌دانستم که رنجیده خاطر گشته و محتملاً روابطش با من به سردی خواهد گرائید. زیرا در عقیده خود سخت استوار بود. هیچگونه تحقیق و تفحص در صحت و سقم کیش خود نکرده و شاید تحقیق

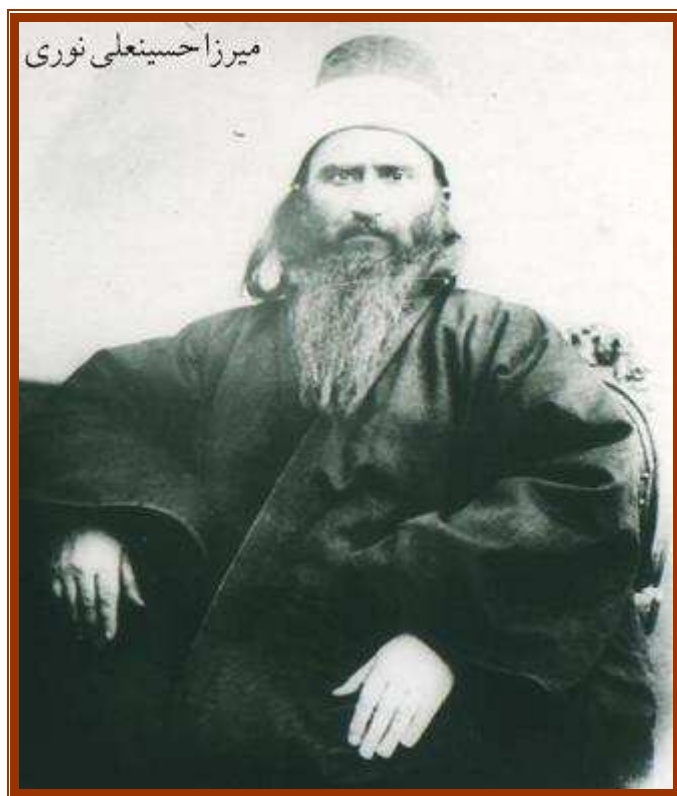
و تفحص را یک نوع گناه می‌دانست. خود بهایی زاده و کیشش موروثی و در این‌راه کشته هم داده بود. و مسلماً از رفیق چندین ساله‌اش انتظار انتشار چنین کتابی را نداشت. راستش من هم دو دل بودم. نمی‌خواستم رفیق چندین ساله‌ام را برنجانم و نه می‌توانستم از یک سلسله حقایق صرف‌نظر کرده جماعتی گمراه را ببینم که درصدد شکار دسته دیگر در تلاش می‌باشند. اگر خاموش بنشینم گناه کرده‌ام، لذا تصمیم به انتشار گرفتم و در ضمن از او عذر خواهی مفصلی نموده و قسمش دادم که کتاب را خوانده و اگر تقصیر و گناهی را متوجه من دانست هر نوع مجازاتی را با جان و دل حاضرم قبول کنم. و در ضمن چون به پاکی طینت او واقف بودم بسیار امید داشتم که پس از مطالعه کتاب و آشنائی به قضایا ترک کیش آبا اجدادی خود گفته راه صحیح و درست را در پیش گیرد. در این حین که تصمیم به انتشار گرفته بودم غفلتاً خبر مرگ رفیق شفیق و دوست با وفایم را در روزنامه خواندم، بسیار گریستم، چون خاطرات ۴۵ ساله بسیار مفصل و شیرین از او و اخلاق حسنه و ثبات، مردانگی، صمیمیت، وفا، صفا، وجدان بیدار و بشر دوستی‌اش نزد خود داشتم. گریستم، چون دیگر دست رسی به‌او ندارم، به درگاه خدای بزرگ پناه برده و عاجزانه طلب می‌نمایم که در زیر سایه پر عطوفت خود پناهش داده و اگر هم گناه و تقصیری داشته باشد، به کرم و بزرگی خود قلم عفو بر تقصیراتش کشیده ببخشایدش، انشاء الله.

س.ح.کیائی

خدایش بیامرزد. شادروان حسن نیکو را، عکسی که سال‌ها از سرادق  
 اسرار خدا بازی مستور و در حجاب سیاست شریعت سازی مخفی و  
 محجوب بود، با دریدن نقاب نزویر و ریا و چاپ در کتاب فلسفه نیکو  
 سرودن اشعار شیرین که در این صفحه از نظر قارئین محترم می‌گذرد ما را  
 به یاد آن مرحوم انداخته است که بگوئیم: روانت شاد ای مرد نیکو:

عکس خدای بهائیان هله این است	عکس خداوند آسمان و زمین است
مرسل پیغمبران و آدم و خاتم	خالق ارض سماء و عرش برین است
مژده که معبود انبیاء همه یکسر	جلوه انوار این جمال مبین است
ذات خدایست میدهیم بشارت	یوم لقاء الله است و وعده همین است
آنکه منزله زلوث فرش مکان است	بهر تفضل بعرش جسم مکین است
حین که خدایست بر تمام خدایان	صاحب روز جزاء و مالک دین است
طعنه بانان سزد که از ره اوهام	می نستایند هیکلی که چنین است
قامت رعناى اوست عین قیامت	خلق ندانند روز بازپسین است
ناله بلبل بچهره گل از آن شوخ	نرگس فتان و لعبت نمیکن است
ملک سلیمان بیاد اهرمنی شد	ملک دو عالم تو را بزیر نگین است
محتجبین راست حور و جنت و مارا	روی دل آرام او بهشت برین است
مطلع مردود بین بگفته نیکو	عکس خدای بهائیان هله این است





این عکس میرزا حسینعلی نوری تاکوری مازندرانی است که کلاه نمدی درویشی بلند یا بقول پسرش عبدالبهاء: «تاج مبارک» بر سر دارد. بهاء الله است. جمال قدم است. جمال مبارک است. جمال مبین است. غیبت منیع است. مرسل رسل است. منزل کتب است. مکلم طور است. منور نور است. مسجود انبیاء است. مقصود اولیاء است. خدای لم یلد ولم یولد است. ذات لایعرف و لا یوصف است...

خلاصه این عکس بهاء الله است که خود را ظهور کل و من یظهرالله به اغنام قالب کرده و می گوید: من خدا هستم همه کس باید مرا به خدایی بشناسد و اوامر را اطاعت کند، هر کس یکی از این دو امر را فاقد شد از اهل ضلال است و لو صاحب جمیع اعمال و اخلاق حسنه و دارای تمام

فضائل و کمالات باشد، بنابراین تمام مخترعین و مکتشفین و دانشمندان بزرگ عالم که بهاء الله را به خدائی شناخته‌اند اهل ضلال می‌باشند.

کمال علم و معرفت و انسانیت و غیره درست متعلق به اغنام است که جمال مبارک را به خدائی شناخته و می‌شناسد.

### بسم الله تعالى شانه

بهایی از کجا و چگونه پیدا شده؟ اگر چکیده و خلاصه‌اش را بخواهیم بدانیم باید گفت بهایی تخم بابی و بابی جوجه شیخی و شیخی طفل ناقص الخلقه شیعه اثناعشری است. چه آنکه از قدیم الایام معمول بوده علماء مراجع تقلید شیعیان اکثراً در عتبات عالیات (نجف کربلا کاظمین سامرا) که سابقاً بین‌النهرین و حالیه کشور عراق گفته می‌شود ساکن بوده دستورات دینی را بوسیله رسالاتی صادر و به شیعیان که در بلاد دیگر بوده می‌رساندند، در واقع عراق کانون و مرکز روحانیت و پایتخت پیشوایان مذهب جعفری بوده است. علماء مراجع تقلید به دو گونه بوده‌اند: یک‌دسته اخباریون که به اخبار و احادیث سخت‌پایبند بوده حتی گاهی اوقات اخبار را بر آیات قرآن هم مقدم می‌داشته‌اند. بطوریکه معراج پیغمبر را هم روحانی می‌دانند و این دسته به شیخی معروفند... دسته دیگری که اصولی گفته می‌شوند زیاد به اخبار و احادیث توجه نداشته به آیات و دستورات قرآن بیشتر عقیده‌مند بوده و معراج را جسمانی می‌دانند به متشرع مشهورند. این‌ها یعنی متشرعین اصولی امام زمان را پسر بلافصل امام حسن عسکری دانسته و زنده و غائب از نظرها می‌دانند. در حالی که شیخیه معتقدند که امام زمان بعالم «هورقلیا» که عالم

برزخ باشد رفته یعنی مرده و روحش در کالبد دیگری پیدا خواهد شد، و کارهائیکه باید بکند خواهد کرد. بین این دو دسته همیشه در کشمکش و گفتگو و منازعه بوده است.

### «شیخ احمد احسائی»

تقریباً در صد و شصت سال قبل دوره فتحعلی شاه قاجار در رأس علماء اخباریون در کربلا شخصی به نام شیخ احمد احسائی که مرد پارسا و فاضل و تیزهوش و در عین حال مجتهد مسلم و مرجع تقلید آن دوره بوده قرار داشته است.

همان او بوده که مکتب شیخیه را پایه گذاری کرده، حرف‌های تازه‌ای که با مذاق آن دسته دیگر از علماء ناسازگار بوده ساز کرده، نزدیکی ظهور امام را بشارت داده و چنین گفته است: «و اما مولای صاحب الزمان فخاف من اعدائه و فرو دخل فی العالم الهور قلیائی» یعنی آقای من صاحب الزمان چون از دشمنان خود ترسید گریخت و به جهان هور قلیائی رفت. از این قبیل حرف‌های تازه که با عقاید شیعه اثنی عشر ناسازگار بوده گفته، خصومت و کشمکش بین پیشوایان دین شدیدتر شده، عداوت و دشمنی به جایی رسیده که علماء متشرع، شیخ را بی دین و مرتد خوانده تکفیر نموده مطرود از اسلام دانسته‌اند، ولی شیخ و هوا خواهانش که بسیار بوده‌اند عقیده و راه شیخ را تعقیب و ترویج نموده‌اند تا این که در سال ۱۲۴۲ هجری شیخ بدرود زندگی گفته.

## «سید کاظم رشتی»

پس از فوت شیخ احسائی یکی از شاگردانش به نام شیخ کاظم رشتی جای او را گرفته، مجلس درسش را اداره و مکتب شیخیه را هرچه گرمتر می‌گردانید، این سید کاظم رشتی حرف‌های عجیب و غریبی در کتاب شرح القصیده‌اش گفته و نوشته است که برای نمونه یکی از آن‌ها را بازگو می‌کنم: جمله (انا مدینه‌العلم و علی بابها) را چنین گفته. مدینه‌العلم شهری در آسمان است که هزاران کوی می‌دارد و به هر کویی هزاران هزار کوچه می‌باشد، من نام‌های همه این کوی‌ها و کوچه‌ها را می‌دانم ولی شمردن همه آن‌ها بسیار دراز است. به شمردن برخی از آن‌ها می‌پردازم: «عقد صاحبه رجل اسمہ شلحاحون» یعنی کوچه‌ایست که دارنده‌اش مردی به نام شلحاحون است. «عقد صاحبه کلب اسمہ کلحاحون» کوچه‌ایست که دارنده‌اش شخصی به نام کلحاحون است. و از این قبیل حرف‌ها زیاد دارد که فرصت نوشت آن‌ها را نداریم...

این جناب سید که تمام آسمان‌ها را گشته کوچه و محله‌ها را با اسامی که ذکر شد دیده، تقریباً ۱۷ سال جانشین شیخ می‌بوده، و در سال ۱۲۵۹ هجری در گذشته است. یکی از سخنان او در زندگی‌اش این بوده که زمان پیدایش امام نزدیک است و بعد از مرگ من ظاهر خواهد شد و به همین جهت هم جانشینی برای خود معین نکرده است.

## «مدعیان امام زمانی»

بعد از مرگ سید، سه نفر از شاگردانش که اولی حاجی کریم خان نوۀ فتحعلی شاه در کرمان، دومی حاج میرزا شفیع در تبریز، و سومی سید علی محمد در شیراز بودند، بدعوی برخاسته هر یک ادعایی داشتند، چون سید کاظم جانشینی برنگزیده و این به زبانها افتاده بود که سید گفته پیدایش خود امام بعد از مرگ من است و از آن سوی گفته شیخ احمد احسائی دربارهٔ مرگ امام محمد بن الحسن العسکری «امام زمان» و این که گفته هر امام زمانی در کالبد دیگری پدید آید، راه دعوی مهدی گری یا امام زمانی را به روی هر کس باز می داشت.

این ها چیزهائی بود که سیدعلی محمد را که جوان بیست و چند ساله ای بود و مغز پر از خرافاتی داشت به آرزوی امام زمانی وامی داشت، ولی جرأت نمی کرد علناً اظهار کند. خود را «در» امام زمان معرفی کرده که باب باشد، ولی بعداً جنونش گل کرده خود را امام دانسته و مبشر خوانده مهدی موعود دانسته، ادعاهای جور واجور نموده، در شیراز زیر شلاق غلط کردم و توبه نمودم گفته، بعداً در تبریز توبه نامه نوشته و از گفتار و ادعای خود اظهار ندامت کرده و استغفرالله و اتوب الیه فرموده که شرحش در کتابها موجود است. خلاصه هر چه بوده، دسته ای از شیخیه به حاج کریم خان گرویده و به کریم خانی معروف شدند، وعده ای به حاج میرزا شفیع گردن نهادند به نام شیخی شناخته گردیدند، و جمعی هم از آخوندهای شیخی که از شاگردان

شیخ احسائی و سید رشتی بودند به سید علی محمد تسلیم شده به نام (بابی) معروف گردیدند.

### «بابی شدن برادران نوری»

از اشخاصی که به باب گرویدند و بابی شده بودند دو برادر بودند که یکی میرزا یحیی نام داشت و دیگر میرزا حسین علی نوری مازندرانی که بعداً این شخص (بهاء الله) لقب گرفت این دو برادر از بابیان سرشناس و معروف گردیدند.

میرزا یحیی که معروف به «صبح ازل» شده بود خیلی مورد توجه سید باب بوده و از طرف او به حضرت «ثمره» ملقب گردید، این مرد کمتر در میان مردم می آمد. تابستان ها در شمیران و زمستان ها را در نور مازندران می گذرانید و با سید باب مکاتبه داشت و روابط این دو به هم خیلی نزدیک بود، تا جائیکه باب میرزا یحیی صبح ازل را وصی و جانشین بعد از خود قرار داد که در واقع رهبر و پیشوای بابیان بعد از باب این شخص می بود. برادرش بهاء الله در خدمت برادر و مطیع اوامر برادرش بوده و دستورات او را با دل و جان انجام می داده است.

### «فرار سید باب از شیراز به اصفهان»

سید باب که در شیراز تحت نظر بوده (بواسطه ناخوشی وبا و درهم ریخته شدن اوضاع حکومتی و فرار مردم به کوهستان ها و دهات) با کمک منوچهرخان معتمدالدوله «گرگی الاصل» حاکم اصفهان بوسیله سواران او شبانه از شیراز گریخته به اصفهان آمد، که مخفیانه در خانه حاکم زندگی

می‌کرد، پس از مرگ معتمدالدوله و آفتابی شدن سید باب بر اثر فشار علماء اصفهان به فرمان محمد شاه قاجار و دستور حاج میرزا آغاسی صدر اعظم، تحت الحفظ به تبریز و از آنجا هم به ماکو برده شده در قلعه چهریق زندانی گردید.

### «اعدام سید باب»

چون بابی‌ها در بعضی شهرها آشوب به پا کرده مخصوصاً ملاحسین بشرویه‌ای در قلعه شیخ طبرسی مازندرانی با دولت به جنگ پرداخته، امنیت و آرامش از میان رفته و ناصرالدین شاه که تازه به سلطنت رسیده بود و خطر تاج و تخت را تهدید می‌کرد، به دستور دولت وقت و امر شاه سید را از چهریق به تبریز آورده، پس از محاکمه و مواجهه با علماء تبریز محکوم به مرگش نموده تیر بارانش کردند.

### «سوء قصد به شاه»

چند نفر از جوانان متعصب بابی که نام یکی از آنها صادق تبریزی بود، به خونخواهی سید باب در نیاوران شمیران به شاه تیراندازی کرده شاه جان به سلامت برده و آنها گرفتار و نابود شدند.

از طرف دولت دستور دستگیری بابی‌ها صادر و بابی کشی راه افتاد، بابی‌ها را دستگیر کرده هر کدام از عقیده خود برگشته باب را سب و لعن می‌کرد از مرگ معاف و زندانی می‌نمودند، و هر یک در عقیده خود را راسخ بوده و حاضر به لعن و سب و بدگوئی نمی‌شد، با وضع بسیار فجیعی مهارش کرده

با دهل و سرنا دور شهر گردانده و به سبزه میدان برده سر از تنشان جدا می کردند.

### «دخالت سفارت روسیه تزاری»

این کشتار بی رحمانه مورد اعتراض سفارت روسیه تزاری قرار گرفته، پس از مذاکره و گفتگو مقرر شد که با نظارت و کنترل نماینده سفیر، بابی های زندانی را به عراق تبعید نمایند و همین کار را هم کردند. بین بابی های زندانی که سید را لعن و انکار نموده و از او برگشته بودند یکی همین میرزا حسین علی نوری مازندرانی «بهاء الله» بود که به بغداد تبعید گردید.

میرزا یحیی صبح ازل پیشوای بابیان آن موقع در مازندران سکونت داشت، به محض شنیدن خبر دستگیری بابیان از همان جا با کَشکول و تبرزین ناشناخته با لباس درویشی پای پیاده راه بغداد را در پیش گرفته قبل از رسیدن تبعیدی ها در بغداد سکونت اختیار کرده بود. در مدتی که این جمع تقریباً ده سال در بغداد بودند، میرزا یحیی همیشه از انظار دور بوده و در پشت پرده (دری) دستورات و اوامر را بوسیله برادرش (بهاء الله) که پیشکاری برادر را داشت به بابیان می رسانید.

حضرت «ثمره» را کمتر کسی می توانست زیارت کند، چون جانشین و قائم مقام امام زمان یعنی سید علی محمد بوده، تماس بابیان با میرزا حسین علی (بهاء الله) که رابط بین مرید و مراد باشد بوده، و برای برادر که پشت پرده اسرار قرار گرفته خیلی عنوان و احترام قائل بوده اند، و مقام او را



که تقریباً مقام خدائی می دانسته اند و با آنکه سید باب به او اجازه داده بود، که دعوی خدایی کند ولی او از حدود وصایت خارج نشده و دعوی الوهیت ننمود، اما برادرش بدون اجازه و پروانه، خود را به روی مقام خدایی انداخته و نگذاشت از این مقام چیزی نصیب برادرش که جواز هم داشت بشود.

### «اجتماع بابیان در بغداد»

بعد از اعدام سید باب و منکوب شدن بابیان، بابیان بی سرپرست که در گوشه و کنار ایران پراکنده و مخفی می زیستند، هر یک به نحوی پیاده و سواره یکپا چاروق گرسنه و سیر و به هر شکلی که ممکن می شد، خود را به بغداد رسانده و به جمع بابیان می پیوستند. تا آنکه عدۀ نسبتاً قابل توجهی جمع و بغداد تقریباً کانون و مرکز بابیان گردید. ناراحتی هایی برای حکومت ایجاد کرده بودند، و نیز سروصدای علمای شیعه کاظمین و کربلا بلند شده بود، و آن ها از حکومت بغداد دفع شریک مشیت مردان از جان گذشته را تقاضا داشتند، بهاء الله که نقشه مرادی در سر می پروراند، از یک مشیت بابی گیج و بی سرپرست که در هیچ جا راه نداشته و تکلیف خود را نمی دانستند و در پی یک مراد و سرپناه می گشتند، می خواست حداکثر استفاده را ببرد، بنای زدوبند را با آن هایی که سرشان به کلاهشان می ارزید گذاشته، صحبت ها و نقشه ها کشیده می شد، تا آن که طرفداران و مؤمنین میرزا یحیی از توطئه با خبر شده به حضرت ثمره گزارش و تذکر دادند، قریباً برادر دست به کودتا زده و خود به جای تو خواهد نشست. میرزا یحیی برادر را مورد بازخواست قرار داده تا از دستگاهش اخراج نماید. بهاء الله زمینه را نامساعد دیده از بغداد خارج و به

سلیمانیه رفته با دراویش و قلندران انیس و جلیس شد. تقریباً دو سال دوره درویشی گذرانده، بعداً با وساطت زعمای قوم، میرزا یحیی از تقصیرش گذشته و به وسیله نامه مجدداً به سر خدمت دعوت نمود، و ایشان هم به بغداد آمده این دفعه با نقشه دقیق تر و همدستانی مطمئن تر پروژه و نقشه را عملی کرده کلاه را تا پیشانی به سر برادر بیچاره گذاشت.

### «کلاه گذاری برادر به سر برادر»

روزی از ایام بهار «گویا اردیبهشت ماه بود» با مقدمه‌ای که با همدستان فراهم کرده بودند در غیاب میرزا یحیی و بی‌خبر از او به عنوان گردش و تفریح با جمعی بابی به باغی می‌روند، در آن باغ که اسباب کار همه قبلاً آماده شده بوده، بهاء الله لب به سخن گشوده می‌گوید: نائب امام زمان من هستم، ولی برای آن که من از مخاطرات محفوظ بمانم برادرم به این عنوان معرفی شده است. البته تعزیه گردان‌ها و با آن‌هایی که قرار مدار گذاشته شده بود ادعای او را قبول و جمعی دیگر که مؤمنین ازل باشند مخالفت می‌نمایند. زد و خورد از همان روز شروع مجادله و کشمکش دو برادر علنی گشته کار به ضرب و شتم و کشتار می‌کشد. همه روزه یکی دو نفر از طرفین مضروب و گاهی مقتول می‌شدند.

حاکم بغداد از این جنگ و جدل به ستوه آمده به باب عالی اسلامبول «عراق در آن موقع جزء امپراطوری عثمانی بود» گزارش داده و کسب تکلیف می‌نماید. دستور می‌رسد همگی را روانه اسلامبول نمایند.

## «خروج از بغداد به مقصد اسلامبول»

دو دسته‌ای که به خون یکدیگر تشنه بودند داخل یک کشتی با هم در زد و خورد بودند تا به اسلامبول می‌رسند. از آنجا هم مجدداً به ادرنه تبعید می‌گردند، در این جا بوده که بهاء الله خواسته است برادر را با زهر مسموم کند که برادر فهمیده و بهاء الله موفق به جنایت خود نگشته و بعداً طرفین به مباحله دعوت می‌شوند. خلاصه طرفداران بهاء الله البته به اشاره خودش چند نفر از مؤمنین میرزا یحیی را به قتل می‌رسانند، که حاکم ادرنه هم مثل حاکم بغداد خسته شده از اسلامبول کسب تکلیف می‌نماید.

باب عالی کمیسیونی از قضات تشکیل و کمیسیون این دو دسته را از هم جدا کرده بهاء الله را با اعوان و انصارش به قلعه «عکا» و میرزا یحیی و مؤمنینش را به جزیره قبرس تبعید و در آنجا زندانی می‌شوند.

## «بی‌رحمی بهاییان و انسانیت بابیان»

نکته جالب این است که چهار نفر از بابی‌ها را جزء بهایی‌ها به عکا و چهار نفر از بهایی‌ها را جزء بابی‌ها به جزیره قبرس گسیل می‌دارند از چهار نفر بابی به نام‌های حاجی سید مهدی اصفهانی و میرزا آقاخان کج‌کلاه و میرزا رضا قلی تفرشی و میرزا نصرالله اول یکی را که میرزا نصرالله باشد قبل از حرکت از ادرنه مسمومش می‌کنند و چندی بعد در عکا غفلتاً با شمشیر و خنجر و کار و ساطور به سر سه نفر بابی دیگر ریخته با کمال قساوت تکه پاره‌شان کرده به قتل می‌رسانند که به واسطه این جنایت بی‌رحمانه علنی شخص بهاء الله مدتی گرفتار بازپرسی و دادگاه و غیره بوده است. ولی چهار

نفر بهایی در میان بابیان قبرس هیچ گونه مزاحمت و ناراحتی برایشان پیش نمی‌آید و به سلامتی زندگی می‌کنند.

### «سکوت بابیان و میدان داری بهائیان»

میرزا یحیی صبح ازل از روز تبعید به جزیره قبرس هیچ گونه فعالیت از خود نشان نداده حتی طرفدارانش که ازلی نامیده می‌شوند تا به امروز فعالیت نداشته بلکه می‌توان گفت کیش خود را فراموش کرده‌اند. دولت آبادی‌ها و ثمری‌ها از بازماندگان آن‌ها می‌باشند که هیچگونه فعالیت دینی ندارند.

ولی بهاء الله که مثل عباس افندی (بهاء الله) پسر جوان و باهوش و زرنگی داشت، دست به کار شده با ایران مشغول کاغذ پرانی و جمع‌آوری مرید و نزول الواح و آیات گشته روز به روز بر دامنه فعالیت افزوده بابی‌های پراکنده تو سری خورده بی سرپرست را که در گوشه و کنار ایران گمنام و مخفی زندگی می‌کردند با بشارت‌ها و وعده‌های تو خالی امیدوار نموده داخل گله کرده از پشم و کشک و پشگلشان بهره برداری نموده یواش یواش دستگاه را توسعه داده و ادعایش را هم بالا برده (من یظهر الله) شده، موعود کتاب بیان «سید باب» گشته، سید مبشر و خبر دهنده این ظهور اعظم شده، تمام انبیاء بنده و چاکرش گردیده، احکام خود را مایه سعادت بشر و کلید هدایت مردم جهان دانسته تا جایی که به مقام خدایی رسیده و فرمود:

## «خدا شدن بهاءالله و مرگ خدا»

«ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحيه و مطلع امره الذى كان مقام نفسه فى عالم الامر و الخلق من فازلقد فاز بكل الخير و الذى منع انه من اهل الضلال و سوانى بكل الاعمال».

ترجمه: اول چيزيكه خدا به بندگان خود واجب گردانیده شناختن من است كه از سوى او وحى آوردهام و در آفریدن جهان و گردانیدن آن جانشين خدا بودهام» و در جای ديگر كتاب اقدس ص ۴ سطر ۷ مى گويد: «ان الذى وجد عرف الرحمن و عرف لمطلع هذالبيان انه ليستقبل بعينه السهام لاثبات الاحكام بين الانام طوبى لمن اقبله و فاز بفضل الخطاب»

ترجمه: كسى كه بوى خدا را استشمام نمود و به شناسايى شخص من (ميرزا حسينعلی نوری) نائل گرديد هر آينه چشمان خود را در راه استوار ساختن احكام من در بين مردم هدف تيرها قرار خواهد داد خوشا به حال كسى كه روى آور شد و به فضل (خطاب به من) رسيد. خلاصه موعود تمام كتب آسمانى گرديده و در سال ۱۳۱۲ هجرى در عكا بدرود زندگى گفت و در بيت مبارك يا مقام اعلى به خاك سپرده شد.

## «جنگ بر سر ارث خدائی»

پس از فوت بهاء پسرش عبدالهء كه گرداننده اصلى دستگاه بود جای پدر را اشغال و بين او و برادرش ميرزا محمدعلى كه مرد با سواد و خوش خطى بود، بر سر مقام خدائى نزاع و دعوا سرگرفت. او چنان خوش خط بود كه هفت نوع خط زيبا را با استادى مى نوشت كه اكنون پنج نوع آن را مى شناسند

و خوانده می‌شود و دو نوع دیگرش را نمی‌توان خواند. مخصوصاً خط شکسته را به حد اعلیٰ استادانه نوشته و شکایت از روزگار کرده که حقش را غصب نمودند. این برادر خدا زده گی برادر را قبول نداشته و خود را صالحتر برای این مقام می‌دانسته و بر سر ارث و میراث دعوی و کشمکش شروع می‌شود. طرفین به یکدیگر اتهامات ناروا و کلمات خیلی زشتی گفته و نسبت‌های بسیار بدی به هم داده آبروی یکدیگر را هر چه بیشتر در نزد دوست و دشمن به خاک ریخته‌اند. ولی عباس مثل پدرش برادر را از میدان به در کرده او را ناقض اکبر و شیطان و فلان خوانده مقام را اشغال و به چرای گوسفندان مشغول گردیده، روی کینه و عداوتی که از برادر در دل داشته بر خلاف گفته پدرش که می‌گوید «قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم» که باید بعد از خودش که «غصن اعظم» بود میرزا محمد علی «غصن اکبر» جانشین گردد حکم خدا را که در کتاب اقدس نازل شده زیرپا گذاشته شوقی افندی نوه دختری خود را به جانشینی تعیین و برادر را از این حق مسلم هم که جزء احکام الهی است محروم گردانیده.

### «اشغال مسند خدائی به دست عبدالبهاء و مسافرتش به اروپا و آمریکا»

پس از واژگون شدن رژیم استبدادی آل عثمان و برقراری مشروطیت در کشور ترکیه زندانی‌ها نیز آزاد گردیده عبدالبهاء خود شخصاً به میدان آمده الواح و مناجات‌ها صادر، احبای الهی یا به قول بهاءالله اغنامالله را به اتحاد و یگانگی دعوت و به تبلیغ امرالله تشویق و مبلغینی به گوشه و کنار فرستاده میرزا ابوالفضل گلپایگانی را به نوشتن کتاب فرائد در جواب ردیه شیخ‌السلام

تفلیسی مأمور، آواره را به کشورهای عربی و نیکو و صبحی را به هندوستان سید مهدی گلپایگانی و شیخ محمد علی قائی و میرزا منیر نبیلزاده و چند مبلغ دیگر با به عشق آباد و ترکستان برای تبلیغ گسیل داشته، خلاصه بازار گرمی به وجود آورده تا خود شخصاً در تاریخ ۱۳۲۸ هجری به مصر و اروپا و آمریکا مسافرت نموده پدرش را مبتکر یک عده تعالیمی که اساس آن را فلاسفه بزرگ قرن نوزدهم نهاده و رفته‌اند نسبت داده و او را مرد مصلح بزرگ عالم بشریت معرفی کرد. ولی در همه جا به محاسن مبارک و گیسوان درویش منش و روی شانه ریخته شده‌اش تبسم نموده به زبان حال گفته‌اند خدا روزیت را جای دیگر حواله کند. چنان که این مطلب را خود درک کرده و در سفرنامه خویش می‌نویسد مردمان پاریس بسیار مادی هستند از دین و معنویات بویی نبرده‌اند اگر برای سایر ممالک و شهرها صد درجه حرارت لازم باشد برای پاریسیان هزار درجه لازم است.

مع ذلک قابل نیستند و و ... همچنین در آمریکا احدی جز تفریح از شکل و هیكل مبارک مقصود دیگری نداشته و اعتنایی به حرف‌های پوچ و بی‌معز که مکرر شنیده و خوانده بودند نکرده روزی‌اش را به جای دیگر حواله نمودند. آخر چیز تازه‌ای در چپته نداشته که به مردم ارائه کند. خود مردم بیشتر از او حرف‌ها و مطالب سودمند داشته‌اند که لازم بود ایشان یاد گرفته و در الواحی که برای گوسفندان ایران صادر می‌نمودند از آن کلمات سود جسته به حساب پدر خود می‌گذاشتند.

باز در همان سفرنامه می‌نویسد سفری که هیکل مبارک به قصد آمریکا به کشتی نشست و دریاها را می‌پیمود در موقع صرف نهار به سالن کشتی تشریف‌فرما شدند تمام میز و صندلی‌ها را قبلاً مسافرین اشغال کرده بودند و هیکل مبارک با این‌که مبتلا به زکام بودند ناچار پشت میزی که در مقابل کوران در واقع شده بود قرار گرفت و احدی از مسافرین کوچکترین اعتنایی را به هیکل مبارک ننموده و حضرتش ناچار در پست‌ترین مکان قرار گرفت و فرمود (خطاب به ملتزین)..... مقصود از بیان این لطائلات این است که در مدت یک صد و خورده‌ای سال در عین آزادی عقاید در دنیا و اعزام مبلغین و طبع و نشر کتاب و مجلات به اکثر زبان‌ها و پشتیبانی سیاست‌ خارجی احدی از مردم متمدن جز معدودی شیعه بدبخت ایرانی به دام این‌ها نیافتاد و در هیچ جا نتوانستند جای پای برای خود باز کنند. الا ایران این سرزمین مفت‌خور پرور. هر چه بابی و بهایی بوده و هست از شیعیان مرتضی علی می‌باشند از مسلمانان تسنن حتی یک‌نفر را هم نتوانستند تبلیغ کنند. آن‌چه بوده و به‌دست آمده ایرانی شیعه بوده و بس، بهاء‌الله به جای قدردانی و تشکر در الواح خود چندین دفعه به شیعه فحش داده و شیعه شنیعه گفته است. در عین حال همین بهاء‌الله مخصوصاً عبدالبهاء همه روزه برای اغنام ایرانی الواح نازل فرمودند و مژده شرق منور شد و غرب معطر گردید پرچم یا بهاء‌البهاء در بیشتر از چهل اقلیم در نهایت عظمت و جبروت به اهتزاز درآمد چندین هزار نفر در فلان کشور دسته جمعی به امر مبارک ایمان آوردند، ملکه هلند بهایی و تصدیق امر الله نموده در آمریکا چندین هزار آمریکایی در اندونزی



چندین قبیله چند هزار نفری در ژاپن چندین پرفسور عالی مقام و چه و چه و چه تماماً از مؤمنین به دیانت مقدسه ایمان آورده‌اند.

این لاف‌ها و دروغ‌های شاخ دار فقط برای ایرانیان بوده و بس.

### «مسلمان دو آتشه بودن بهاء و عبدالبهاء»

در خود مرکز امر که عکا و حیفا باشد مطلقاً از این حرف‌ها خبری نبود. بلکه در آن‌جا جناب بهاء‌الله و سرکار عبدالبهاء یک فرد مسلمان بسیار مؤمنی بود که هر جمعه مرتب در مسجد مسلمین حاضر شده و پشت سر امام سنی اقتداء و نماز خوانده در ماه مبارک رمضان روزه گرفته و یک‌نفر قاری قرآن خوش صدا استخدام کرده بود که در منزلش همه روزه با صدای بلند قرآن بخواند تا صدایش را همسایه‌ها شنیده و به مسلمانی خدا و خدازاده یقین حاصل کنند، اصولاً مردم آن‌جا کلمه بهائی به‌گوششان نخورده بود. اگر از همسایه یا بقال سر کوچه عبدالبهاء سؤال می‌شد در عکا چند نفر بهائی هست، تعجب می‌کرد. چون احتمالاً تا کنون اسم بهائی را هم نشنیده‌اند.

پس از قرار گرفتن در زیر پرچم یهودیان که دشمن آشتی ناپذیر مسلمانانند اطلاع صحیحی ندارم که عقیده خود را آشکار نموده‌اند یا هنوز هم مسلمانند.

غرض این‌که این سروصداها فقط در ایران بوده است، جمعی شیعه عدّه کمی کلیمی همدانی و کاشانی و چند نفر هم زردشتی که تماماً ایرانی می‌باشند جمعیت بهائی را تشکیل می‌دهند. بیچاره ایرانی، بیچاره ایرانی..... این‌ها که نوشته می‌شود افسانه نیست. حقیقت است، پرسید و تحقیق کنید.

همین میرزا ابوالفضل گلپایگانی که بهائی‌ها پرفسور شرق نامش داده‌اند در مدت دو سال توقف در بخارا که مشغول تألیف کتاب فرائد و تبلیغ امرالله بود یک نفر را به نظر خودش تبلیغ نموده بوده است و او را بهایی دوآتیشه می‌دانسته. روز حرکت از بخارا مشارالیه را مخاطب قرار داده می‌پرسد شما به توفیق الهی به حقانیت نقطه اولی (سید علی محمد باب) و جمال مبارک (بهاء الله) اقرار و اعتراف دارید انشاءالله؟ بخارایی می‌پرسد این‌ها که شما نام بردید مسلمان بودند یا کافر؟ میرزا ابوالفضل جواب می‌دهد البته مسلمان بودند، بخارایی می‌گوید خوب الحمدلله ما هم مسلمانیم. این بود نتیجه دو سال فعالیت یک مبلغ زبردست در بین اهل تسنن که نقل از خود میرزا ابوالفضل است. اکثر بهائیان عشق آباد از وی شنیده‌اند و برای اثبات بی‌علاقه‌گی اهل تسنن به مذهب نقل مجالس کرده‌اند که نگارنده مکرر از زعمای بهائی و از مبلغین بزرگ شنیده‌ام و من خود چهار و پنجسال در ترکستان بوده‌ام و یک نفر بهایی غیر ایرانی ندیده‌ام.

### «عشق آباد بزرگترین مرکز بهائیت»

عشق آباد مرکز ترکمنستان اتحاد جماهیر شوروی بزرگترین سرمایه‌داران و دانشمندان بهائی چندین سال در آنجا ساکن بوده حتی اولین مشرق‌الاذکار در آنجا ساخته شده و در الواح بنام ارض (خا) عنوان گردیده ترقیات و پیشرفت‌های بزرگی برای احبای آنجا وعده داده شده و حتی خود عبدالبهاء مژده مسافرت و دیدن روی احبای عشق آباد را در لوحی صریحاً وعده داده که برای بهائیان عشق آباد نقشه‌ها و پروژه‌های وسیعی تهیه می‌دیدند که خبر

مرگش تمام امید و آرزوهایشان را نقش بر آب کرد. غرض این است همین عشق آباد که مرکز ترکمنستان است و چندین سال هم بهائی‌ها آنجا سکونت داشته و دولت تزاری روسیه هم آزادی کامل به آن‌ها داده و پشتیبانی جدی هم از آن‌ها می‌نمود و بهترین و بزرگترین مبلغین بهائی، مقیم آنجا بوده‌اند در این مدت شصت الی هفتاد سال نتوانستند حتی یک نفر ترکمن را برای نمونه تبلیغ بهائی نمایند. این که می‌نویسم حتی یک نفر به معنی راستش نوشته می‌شود. واقعاً با آن التهاب و عشق و علاقه و تأکیدی که در هر لوح برای تبلیغ می‌شد با فراهم بودن تمام اسباب و ابزار کار موفق به تبلیغ یک نفر، آری یک نفر هم بهائی نگردیدند. بیچاره ایرانی بیچاره ایرانی... در تمام ترکمنستان و ترکستان از شمال دریای خزر تازه شهر (گراسنا و داسکی) گرفته تا عشق آباد و مرو و تجن و بخارا و سمرقند و تاشکند و فرغانه و غیره از ترکمن و تکه و سارت و تاجیک و ازبک که تمام مسلمان سنی هستند با فراهم بودن تمام ابزار کار و فعالیت شبانه روزی در مدت هفتاد سال یک نفر آری فقط یک نفر هم بهایی نشد که نشد.

### «تحفه‌های پیغمبر یا خدای قرن بیستم»

خوب حالا فهمیدیم که بهائی از کجا و چگونه پیدا شده است. ببینیم این پیغمبر و خدای قرن بیستم برای بندگانش چه تحفه‌هایی آورده است؟ ما با عنوان و مقامش که پیغمبر یا به قول خودش خدا یا هر چه ادعا می‌کند کاری نداریم. ما به گفته‌ها و احکام آسمانی‌اش که در کتاب اقدس یا قرآن بهائیان که برای حداقل یک هزار سال نازل شده کار داریم. پیغمبری آمده

با کتاب و احکام آسمانی، ببینیم چه چیز تازه‌ای آورده که انبیاء سلف نیاورده باشند. چون بهائیان معتقدند ادیان گذشته کهنه شده سطح فکر بشر هم بالا آمده هیچ یک از قوانین آسمانی قابل هضم بشر امروزه نیست. قوانین تورات و انجیل و قرآن نمی‌توانند دنیای امروز را اداره کنند. مثلاً قرآن که بهترین و کامل‌ترین احکام آسمانی را دارد امروزه عمل نمی‌شود. چنان که طبق حکم قرآن دست سارق باید قطع شود و در هیچ‌یک از کشورهای اسلامی باستثناء کشور سعودی این حکم خدا اجرا نمی‌گردد چرا برای آن‌که سطح فکر بشر بالا آمده و یک‌فرد انسان را برای یک عمر نباید از داشتن دست محروم نمود و امثال این حرف‌ها، خلاصه ادیان گذشته کهن و پوسیده و قابل استفاده نیست تنها احکام کتاب اقدس بهاء است که مطابق اقتضای زمان نازل گردیده و می‌تواند در دنیای امروز عرض اندام نموده در زیر سایه خود امن و امان و آسایش را فراهم و بشر را برادر وارگرد هم جمع کرده زندگی سرشار از نشاط و خوشبختی را فراهم نماید. این حرف مکرر در الواح آمده و مبلغین بهایی همین چرندیات را به رخ مردم ساده لوح کشیده و مثل خودشان گمراه و بیچاره می‌کنند، برای اثبات گفتار خود چند آیه از اقدس را من باب نمونه این‌جا می‌آوریم:

(البته توجه داشته باشید عربی کتاب اقدس اصلی که آقای سید حسن کیایی ملاحظه کرده‌اند که بسیار عربی غلط دار آب نکشیده‌ای است، با عربی فعلی و اصلاح شده کتاب اقدس امروزی که توسط بیت‌العدل اعظم برای بهائیان جعل شده است بسیار متفاوت است. ولی جالب این هست که با اصل بعضی از آیات این کتاب شریفه کاری ننوشتند بکنند. یعنی به زودی از تمام آیات ذکر شده در این کتاب رو که مورد بررسی آقای سید حسن کیایی قرار گرفته از صفحات اقدس موجود بر روی کتابخانه بهائیان در اختیار دوستان قرار خواهیم داد)

ص ۳ سطر ۱ یا ملاء الارض ان اوامری سرج عنایتی بین عبادی و مفاتیح  
رحمتی لبریتی کذلک نزل الامر من سماء مشیت ربکم مالک الادیان).

ترجمه: ای مردم روی زمین احکام و فرمان‌های من به منزله چراغ‌های  
یاری و راهنمایی بندگانم بوده و کلیدهای بخشش برای مخلوقم می‌باشد.  
بدین گونه فرود آمد فرمان از آسمان خواست پروردگار شما که صاحب و  
دارنده کیش‌ها است.

(ص ۳ سطر ۱۱ لعمری من شرب رحيق الانصاف من ایادی اللطاف  
یطوف حول اوامری المشرقة من افق الابداع لا تحسبن انا نزلنا لکم الاحکام  
بل فتحنا ختم الرحيق المختوم باصابع القدره و الاقتدار یشهد بذالک ما نزل  
من قلم الوحی تفکر و یا اولی الابصار).

ترجمه: به جان خودم سوگند کسی که از شربت زلال انصاف با دست‌های  
ظریف چشیده باشد هر آینه گرد احکام فروزنده و تابان من که از ابتکار فرود  
آمده خواهد گردید گمان نکنید که ما فقط احکامی برای شما نازل کردیم بلکه  
بوسیله انگشتان توانای خود مهر از سر شربت و باده سر به مهر برداشتیم اگر  
اندکی بیندیشید به درستی و صحت گفتار آنچه از قلم وحی نازل شده گواهی  
خواهید داد).

(ص ۴۲ سطر ۶ طوبی لمن وجد عرف المعانی من اثر هذه القلم الذی اذا  
تحرکت فاحت نسمة الله فیما سواه و ازانوقفت ظهرت کینو نته الاطمینان فی  
الامکان تعالی الرحمن مظهر هذا الفضل العظیم)

خوشا به حال آنکسی که بوی خوش معانی را که بر اثر حرکت این قلم منتشر شده استشمام کند قلمی که هرگاه به جنبش آید نسیم خدا را در جهان پخش کند و هر گاه بایستد چگونگی اطمینان در جهان هستی آشکار سازد بزرگ و بلند است مظهر این بخشش بسیار بزرگ)

ملاحظه فرمودید آیات سه گانه مذکور و یکی دو آیه دیگر که خواهد آمد جان کلام و عصاره ادعاهای بهاء الله است. بهائیان که من غیر تعقل همین حرف ها را به رخ مردم می کشند و شاید اکثر آنان نیز بواسطه عدم اطلاع به این حرف ها عقیده داشته باشند.

### «بهایى انسان نیست حیوان است»

خوانندگان عزیز، باید بدانند این جناب خدا امت و بندگان خود را از جرگه انسان ها خارج و در ردیف حیوانات قرار داده است و همگی را بدون استثناء اغنام الله (گوسفندان خدا) گفته است. ما هم به مطابعت از ایشان گوسفند یا غنم می گوئیم. اگر اعتراضی داشته باشند به مولا و پیشوایشان باید رجوع کنند. بقول ترک ها منیم تقصیرم بوخدور خودش سر خورده....

فام الاحکام: احکامی که سعادت بشر منحصرأ در قبول و غسل و بجا آوردن آن است به این شرح می باشد؟

### «ناموس بهایی ۹ مثقال طلا است»

(ص ۱۵ سطر ۱۲ قد حکم الله لکن زان و زانیه دیه مسئله الی بیت العدل و هی تسعته مثقالا من الذهب وان عاد امرنه اخری عورو بضعف الجزاء هذا ما حکم به مالک الاسماء فی الاولی و فی الاخری قدر مما عذاب مهین)

ترجمه: به تحقیق حکم کرده است خداوند برای مرد و زن زنا کنند دیه که به بیت العدل تسلیم نمایند و آن دیه عبارت از نه مثقال طلا است اگر دوباره تکرار کردند شما هم تکرار کنید به دو برابر جزاء (هیجده مثقال) این است آنچه حکم کرده است به آن دارنده نام‌های دنیا و آخرت مقدر شده برای آنان عذاب بزرگ)

به عبارت خیلی ساده هر کس توانست ۹ مثقال طلا فراهم نموده به صندوق بیت‌العدل بپردازد می‌تواند به ناموس هر کسی تجاوز کند آخرین و بزرگترین مجازاتی که برای زنا کننده در نظر گرفته شده است فقط پرداخت ۹ مثقال طلا به بیت العدل است.

برای زنا هم «محصنه و غیر محصنه» قائل نشده و از نظر بهاءالله زنا زنا است. یا با مادرش باشد یا با زن شوهردار و یا بی‌شوهر یا دوشیزه یا دختر خودش یا خاله و عمه و غیره، عمده فراهم کردن ۹ مثقال طلا است، با داشتن ۹ مثقال طلا از هر دختر و زنی که نظرش را جلب کرد می‌تواند کام دل ستانده و هم بستر شود، پسر و دختر بدون هیچگونه ترس و وحشتی طرفین ۹ مثقال طلا تهیه و با خاطر آسوده به مقصود و منظور خود رسیده دعا بذات بی‌مثال خواهند نمود. با این حکم حضرت بهاءالله دست اغنیاء را نسبت به ناموس فقرا باز گذاشته چون از نظر او تنها اغنیاء هستند که حق حیات داشته و از تمام مزایا و خوشی‌های دنیا باید بهرمند شوند، بی‌چیزان و فقیران باید خار خورده و بار بکشند. با این فرمان آسمانی ثروتمندان که مثلاً روزی ده تومان عایدی دارند می‌توانند همه روزه صبح به بیت العدل رفته (۹۰) مثقال

طلا به صندوق پرداخته ۱۰ قبض رسید ۹ مثقال طلا گرفته در بغل گذاشته  
درب دبیرستان‌های بهایی یا به خانه‌های امنای بیت‌العدل یا به منازل اعضاء  
محترم محافل روحانی و یادی امرالله رفته با اسنادی که در بغل دارد شکار  
دلخواه خود را به دست آورده و دعا به ذات بابرکت جمال مبارک می‌نمایند.

### «فقط زنان پدران حرامند»

(ص ۳۰ سطر ۱۰ قد حرمت علکیم ازواج آبائکم انا نستحیی ان نذکر ذکر  
الغلمان اتقوا الرحمن یا ملاء الامکان و لاترتکبو ما نهیتم عنه فی اللواح و لا  
تکونو فی هیماء الشهوات من الهائمین)

ترجمه: به تحقیق حرام شد بر شما زن‌های پدران شما ما حیاء می‌کنیم  
آنکه ذکر کنیم بچه‌ها را (لواط) پرهیزید خداوند را ای مخلوق دنیا و مرتکب  
نشوید آنچه را نهی شدید از آن در لوح و نباشید در وادی شهوات از حیرت  
زدگان.

در این حکم حضرت بهاء الله غیر از زن‌های پدران، سائر زن‌ها را حرام  
ندانسته است چون فقط زن‌های پدران را اسم برده و حرام کرده است. اگر  
سایرین را هم حرام می‌دانست مثل زن‌های پدران اسم می‌برد، حرام دانستن  
یک نفر از محارم بهترین دلیل بر غیر حرام بودن سائر محارم است.

بنابراین برای یک نفر بهائی به موجب این آیه مبارکه جز زنان پدران، کلیه  
محارم از مادر و دختر و عمه و خاله و خواهر زاده و برادر زاده به طور کلی  
تمام طبقات محارم در قانون اسلام حالا و قابل تمتع می‌باشد برای توضیح  
مطلب فرض کنید پاسبان دو نفر به نام حسین علی و علی محمد را به عنوان



دزد دستگیر نموده ولی چون برای پاسبان معلوم نبوده کدام از ای دو نفر مرتکب دزدی شده هر دو را به دادگاه جلب می‌کند. قاضی پس از تحقیق و رسیدگی دزد را تشخیص داده و بی‌گناه را تبرئه و به پاسبان می‌گوید حسین‌علی دزد است و پاسبان هم به محرز شنیدن این جمله بلادرنگ علی‌محمد را آزاد و حسین‌علی را دست‌بند زده، به زندان می‌برد، دیگر لازم نیست قاضی محکمه تصریح کند علی‌محمد دزد نیست، زیرا مفهوم حرف حسین‌علی دزد است می‌رساند که علی، محمد بی‌گناه است و بی‌جهت دستگیر شده است، با این مثال ساده معلوم می‌شود که حضرت بهاء‌الله چون فقط از طبقات محارم به ذکر حرمت زنان پدران پرداخته مفهوم صریح آن می‌رساند که سائر طبقات عموماً حلال و قابل استفاده می‌باشد. لواط را هم آزاد فرموده‌اند زیرا حکم لواط تنها حیا می‌کنم است اگر کسی با یکی از آقا زاده‌های امنای بیت‌العدل عمل خلافی مرتکب شد و او را پلیس بهایی دستگیر و نزد امنای بیت‌العدل برد امنای بیت‌العدل دسته جمعی باید بلند شده و در مقابل مرد دستگیر شده دست به سینه گذاشته و هم صدا با هم بگویند من حیا می‌کنم. مرد مقصر آزاد شده بشکن زنان از آن‌جا خارج شده و به کار مشروع خود ادامه داده و به سراغ آقا زاده‌های دیگر می‌رود.

«زنده زنده بسوزانید»

(ص ۱۸ سطره ۵ من احرق بیتاً متعمداً فاحرقوه و من قتل نفساً فاقتلوه خدواسنن الله با یادی القدره الاقتدار ثم اتر کوسنن الجاهلین).

ترجمه: کسی که عمداً خانه را بسوزاند او را بسوزانید و کسی که قتل نفس کند او را بکشید. بگیریید روش‌های خدایی را با دست‌های توانا سپس ترک نمائید روش‌های نادانان را).

در این حکم می‌فرماید هر کسی خانه‌ای را بسوزاند او را زنده زنده بسوزانید قیمت خانه را هم معین نمی‌کند که خانه صد هزار تومانی یا خانه ده هزار تومانی حصیر آباد آبادان، در هر صورت سوزاننده هر نوع خانه‌ای باشد باید در میدان عمومی شهر نفت به سرش ریخته کبریت زده و به آتشش کشید. از ابتدای تشکیلات بشری تا کنون احدی جرئت گفتن چنین حرفی را نکرده که در برابر سوزاندن خانه «و لو یک خانه گلی رعیتی یا حصیری» یک انسانی را زنده زنده بسوزانند. در قرن بیستم و عصر تمدن که قاتل را زندانی کرده و نمی‌کشند، جناب بهاء الله که خود را مبعوث از طرف خدا دانسته و خویشتن را مظهر کل پنداشته تمام انبیاء را بنده و چاکر خویش می‌شمرد و احکام خود را مایه سعادت بشر و کلید هدایت مردم انگاشته در مقابل یک خانه گلی حکم سوزاندن انسانی را می‌دهد. اگر شما امروز همین حکم را در آمریکا و یا در اروپا یا در بحبوحه توحش آفریقا بر زبان آورده از فوائد و محسنات و نتایج اجرای آن در جوامع بشری سخن رانید شنوندگان شما را بلادرنگ دستگیر و به تیمارستان جلب نخواهند کرد؟ مغز شما را مورد آزمایش قرار نخواهند داد تا بدانند چنین مغزی از چه موادی ترکیب یافته که محل تراوش این افکار واقع شده تا باب تازه‌ای در علم طب و روانشناسی بگشایند؟ عجب است که عده‌ای مردمان بیچاره کورکورانه به چنین شخص و

چنین احکامی گرویده و این احکام را مایه سعادت بشر می‌پندارند! عجب تر این است که حاضر نیستند اندکی در اطراف این احکام فکر کرده با موازین عقلی بسنجند.

حال آن‌که عباس افندی یکی از اصول دوازده‌گانه را تحری حقیقت دانسته یعنی بر هر فرد بهایی لازم دانسته که در درک حقیقت بکوشند، بخوانند، بشنوند، پرسند تا حقیقت را دریابند. ولی متأسفانه اینان نه برای شنیدن حاضرند، نه خواندن و تفکر، نه اندیشیدن و گفتن و نه نوشتن. صم بکم عمی فهم لا یعقلون

خوانندگان گرامی پس از اطلاع بر شمه‌ای از احکام بهاء الله بالطبع به فکر و حیرت دچار خواهند شد که چگونه با این احکام و این روش عده‌ای فریفته چنین کیش و آئینی شده‌اند؟ باید به عرضتان برسانم که نود و نه درصد بهائیان از این احکام مشعشع بی‌اطلاعند زیرا کتاب اقدس خیلی کمیاب و از دست رس عموم خارج است، بر فرض دسترسی عموماً به عربی آشنا نیستند تا بر مطالب آن آگاهی یابند و اگر تک و توکی هم عربی بدانند، به قصد و نیت چیز فهمیدن مطالعه و تحقیق نمی‌کنند لذا می‌توان گفت بهائیان عموماً از احکام آسمانی خود بی‌خبرند، عباس و شوقی افندی با زبردستی و زرنگی تمام نام اقدس را از میان بهاییان برانداخته و آن را متروک و ترجمه و چاپش را ممنوع ساخته‌اند و اغنام را با الواح سرگرم نموده‌اند.

اگر در اقدس مطلب جالب یا خبر چشم‌گیری بود تا کنون به همه زبان‌های دنیا ترجمه و با دهل و سرنا به گوش همه عالمیان رسانده بودند

چون انتشارش باعث رسوائی و تمسخر و خنده مردم دنیا می‌گردید با لطایف الحیل بجمع‌آوری‌اش همت گماشته اغنام الهی را محروم از اطلاع چنان احکام درخشانی نمودند، عباس و شوقی افندی حتی در الواحی که نازل می‌فرمودند ابداً نامی از اقدس نبرده همه‌اش همان جملات مبتذل همه بریک دارید و برگ یک شاخسار با ادیان روح و ریحان معاشرت کنید، بادهای صرصر امتحان وزیدن گرفته مبدا از راه راست منحرف شوید، تبلیغ امر الله نمایید قریباً دنیا در مقابل تعالیم مبارکه سر فرود آورده و پرچم یا بهاء‌الابهاء در تمام جهان باهتر از در خواهد آمد، همت کنید و تبلیغ نمائید که بزرگترین خدمت به امر مبارک امروز تبلیغ است و بس. گذشته از این‌ها بهاییان امروزی بهایی زاده هستند که هیچ خبر از کیش خود ندارند. در خانواده بهایی به دنیا آمده در محیط بهائیت نشو و نما کرده بزرگ شده همان کلمات مبتذل را همه روزه از طفولیت در کلاس درس اخلاق و بعد از پدر و مادر و خانواده و مجالس تبلیغ شنیده و ملکه‌شان شده با ادیان دیگر به کلی بیگانه‌اند و تنها بهائیت را دین کامل و جامعی می‌دانند که قریباً دنیاگیر شده شرق و غرب عالم را منور خواهد نمود.

بیچاره تر و گوسفندتر از این دسته گمان نمی‌کنم در دنیا جمعیتی را پیدا نمود که با دست خالی و نداشتن هیچ چنین گنده.... هائی داشته باشند، کیش موروثی از پدر و مادر رسیده که خواهی نخواهی در آن غوطه‌ورند.

بلاغت و سادگی و حماقت فوق التصوری که در عموم بهائیان مشاهده شده به حدی است که می توان گفت بهایی ها بی مغزتر و بی فکر تر از تمام مذاهب و ادیان شمرده می شوند.

یکی به یک شعر نامعلوم، دیگری به یک حدیث مجعول مغلوط، یکی به یک سور چرب و شیرین و جمعی هم به صرف توارث به این ضلالت کشیده شده اند. خداوند خودش تفضلی فرموده نجاتشان بدهد.

### «فقط دو زن»

(ص ۱۷ سطر ۸ قد کتب الله علیکم النکاح ایاکم ان تجاوز و عن الاثنین و الذی اقتنع بواحدہ من الاءاء استراحت نفسه و نفسها و من اتخذ بکراً لخدمه لایاس علیه کذلک کان الامر من قلم الوحی بالحق مرقوما)

ترجمه: به درستی که نوشته است خداوند بر شما زناشوئی را. مبادا از دو تجاوز نماید و کسی که به یکی از کنیزکان اکتفا نماید آسایش یافته خودش و زنش و کسی که دوشیزه را برای خدمت خود بگیرد باکی بر او نیست چنین بوده است فرمان از قلم وحی به حق نوشته شده)

به نص صریح این آیه داشتن دو زن در یک زمان جائز است. ولی شوقی افندی ولی امر الله بر خلاف فرموده خدا و حکم کتاب آسمانی اقدس دو زن گرفتن را ممنوع ساخته باید دید شوقی حق لغو و نسخ و اصلاح احکام الهی را دارد و می تواند تصرفاتی در کلمات خدا بنماید یا خیر؟

مطابق قاعده کلی و عقلی صرف نظر از بطلان یا حقانیت بهاءالله و احکامش هیچ یک از اوصیاء و اولیاء هیچ پیغمبری چنین حقی را نداشته‌اند زیرا تغییر و اصلاح اوامری پس از برخورد به اشتباه اصلاح می‌شود. ولی احکامی که به خدا منسوب است در آن خطا و اشتباه راه ندارد تا اصلاح شود.

حالا که شوقی افندی جسارت نموده احکام آسمانی اقدس را نسخ و لغو کرده یا باید بهاءالله را از طرف خدا ندانسته و کتاب او را آسمانی نداند (که مطمئناً چنین است) و اگر او را فرستاده از طرف خدا دانسته علاوه بر آن که حق هیچ‌گونه دخالت در احکام او را ندارد ناچاراً باید به کفر خود اعتراف کند در آن صورت صلاحیت ولایت امر بهائی را نخواهد داشت. یعنی اصلاً بهایی نخواهد بود شاید هم چنین بوده که توفیق دفن در جوار خدا در بیت مبارک و مقام اعلا در عکا را نیافته و در لندن کعبه آمال به خاک سپرده شد. باز به موجب صراحت همین آیه شریفه کذب و دروغ عباس افندی که یکی از اصول دوازده گانه منسوب به پدرش را تساوی حقوق زن و مرد دانسته ثابت و آشکار می‌گردد.

بهاءالله دو زن را در یک زمان جائز می‌داند، پس اگر اصول دوازده گانه را چنان چه پدرش گفته، گفته بهاءالله بدانیم بهاءالله دو جور حرف زده هم اجازه گرفتن دو زن را داده و هم تساوی بین زن و مرد قائل شده که این دو با هم مغایرت کلی دارد.

پس ناچاریم بگوییم عباس افندی دروغ گفته و این حرف‌ها را به پدرش نسبت داده تازه به فرض این‌که پدر یا پسر هر یک گفته باشند خانه از پایه و بست ویران است، وقتی‌که مرد اختیار گرفتن دو زن در یک زمان را داشته، به زن هم این اختیار داده شود که در یک زمان دو شوهر اختیار کند تا تساوی برقرار شود. اگر زن چنین حقی را نداشته باشد تساوی معنی و مفهومی نخواهد داشت.

اصولا بهاءالله هیچ به فکر تساوی زن و مرد نبوده و در همین آیه زنان را کنیزکان خوانده در موضوع ارث هم پسر را بر دختر مقدم داشته. راجع به حج هم فرق قائل شده زن را پست‌تر و کوچک‌تر از مرد دانسته و خود در موقع مرگش دارای چهار زن می‌بوده. این سرهم بندی‌ها و اصول دوازده‌گانه درست کردن‌ها کار جناب عباس افندی عبدالبهاء است. چون در موقع مسافرت اروپا و آمریکا چیزی جز هیکل مبارک در دست نداشت که به رخ مردم کشیده و به دام بیاندازد با سران قوم نشسته فکر کرده این اصول دوازده‌گانه که تجدد مآبانه به نظر می‌رسید از گفته‌های فلاسفه قرن نوزدهم دزدیده و اصول پدر خود قرار داده، خوشبختانه هیچ‌گونه نتیجه‌ای هم تا به امروز حاصل نشده است.

بیاد دارم در چهل و چند سال قبل روزی در مشرق الاذکار عشق‌آباد یکی از مبلغین بزرگ یکی از الواح عبدالبهاء را خوانده و تفسیر نموده و نتیجه گرفت که به زودی تا یکی دو سال دیگر بهائیت عالم گیر خواهد شد و بنا به فرموده سرکار آقا (عبدالبهاء) از ماها خوشبخت‌تر و سعادت‌مندتر نسلی تا

کنون به دنیا نیامده و نخواهد آمد که هم در چنین دوره نورانی پا به عرصه وجود گذاشته و هم ناظر و شاهد این همه پیشرفت سریع بوده‌ایم، شنوندگان که همگی اشک در چشم داشته و پشت سرهم الله ابهی گفته به آرزوی آن روز به هم تبریک می‌گفتند امروز نه از گوینده و نه شنونده (به استثناء چند نفری که هنوز در انتظار آن روز هستند) اثری نیست، همگی این آرزو را با خود به گور بردند. این سعادت را به بازماندگان نشان گذاشته و بازماندگان هم به نسل بعد حواله داده غزل خداحافظی را خواهند خواند و وعده عبدالبهاء روی کاغذ باقی خواهند ماند، مثل موضوع سال ۱۳۳۵ که بهائیان انتظار جهان‌گیر شدن بهائیت را داشته و خیلی‌ها آرزوی رسیدن آن سال را می‌کشیدند ولی سال ۱۳۳۵ آمد و گذشت و اثری ظاهر نگشت.

شوقی افندی برای آرام کردن اغنام روی حساب‌هایی که فعلاً از تفصیلش می‌گذریم هفت سال بر ۱۳۳۵ اضافه نموده‌سال ۱۳۴۲ را سال ظاهر شدن وعده‌های جمال مبارک و عبدالبهاء و خودش معین نموده که تمام اغنام الهی برای رسیدن به سال ۱۳۴۲ دقیقه شماری می‌نمود سال ۱۳۴۲ هم رسید و گذشت آب از آب تکان نخورد و روسیاهی به ذغال ماند.

بیچاره‌ها فکر نمی‌کنند که با چه وسیله پیشرفت باید بشود؟ باید چیزی در دست باشد که به امید و اتکاء به او شخص امیدوار شود که به مقصود می‌رسد با حلوا حلوا که ده شیرین نخواهد شد خدا عقلی بدهد.

باز در همین آیه نامبارک که استخدام زن بیوه برای بهائیان حرام است. حتماً باید دوشیزه و باکره باشد زیرا استخدام را فقط به دوشیزه منحصر نموده



و اگر منظور هر دو بود بایستی به جای کلمه بکراً امرتّه بگوید تا بیوه و دوشیزه هر دو بوده که بهاء الله بر اغنام منت گذارده و اجازه استخدام داده است، همین اجازه استخدام دوشیزه خود دلیل بر حالم بودن استخدام غیر دوشیزه است زیرا اگر استخدام زن بیوه مانعی نداشت ذکر اسم دوشیزه لزومی پیدا نمی کرد. واقعاً مسخره عجیبی است. چگونه این ها را می خوانند و می بینند و به خود نمی آیند؟ و نمی خواهند در اطراف این حرف ها و احکام که از یک بچه دبستانی چنان چه شنیده شود او را مورد سرزنش قرار خواهند داد، یک خورده فکر کنند که آیا ممکن است این پرت و پلاها را روی هم انبار نموده اسمش را دین گذاشت؟

#### «زر و سیم یا دوشیزه شهری و دهاتی»

حکم دیگر: (لایحقق الصهار الا بالامهار قد قدر للمدن تسعه عشر مثقالاً من الذهب ابریز و للقری من الفضه و من اراد الزیاده حرم علیه ان یتجاوز عن خمسہ و تسعین مثقالاً کذلک کان الامر بالعز مسطوراً)

ترجمه: زناشویی صدق نمی کند مگر به مهریه مقرر شده از برای شهرها نوزده مثقال زر ناب و از برای دهات نوزده مثقال سیم، کسیکه بخواهد زیاد نماید حرام است بر او که از ۹۵ مثقال تجاوز کند. چنین بوده است فرمان به گرامی نوشته شد)

جناب بهاء الله زناشوئی را بدون مهریه باطل دانسته و بین زنان شهری و دهاتی به اندازه زر و سیم تفاوت قائل شده مهریه حداقل ۱۹ و حداکثر ۹۵ مثقال تعیین نموده شهری زر دهاتی سیم.

باید از این جناب پرسید چرا زناشوئی بدون مهریه صدق نمی‌کند؟ مگر زن یا دوشیزه کالای بازرگانی است که در برابر زر و سیم خرید و فروش شود.

بشر بدوره جاهلیت برگشته و یا برده فروشی آزاد شده که زن حتماً مثل برده باید با پول معامله شود، از یک طرف دم از تساوی حقوق زن و مرد می‌زنند و از طرفی زن را در ردیف بردگان و چهار پایان قرار می‌دهند یاللعجب؟

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا  
زنان امروز با مردان همدوش در دانشگاه به تحصیل و تدریس مشغول و در بعضی مواقع معلم و آموزگار مردان بوده در بیمارستان‌ها ده‌ها دکتر و صدها مریض زیر نظرش قرار گرفته و در مقام پرفسوری انجام وظیفه می‌کنند برای آن‌ها عیب و کسرشان است که خود را پست‌تر از مرد دانسته و در مقابل پول خود را بفروشند مسلماً به زودی موضوع مهریه از بین رفته و زن متمدن امروز خود را از زیر بار ننگ مهریه رها خواهد نمود زن تحصیل کرده و متمدن امروز حاضر نخواهد شد در مقابل مرد این اندازه کوچک و برده‌وار خود را ببیند.

اصولاً زناشوئی در نظر بهاءالله غیر از تعریفی است که بزرگان عام نموده‌اند، در نظر او زن فقط برای شهوت‌رانی است به‌همین نظر هم دوشیزگان شهری را دلربا تر و طناز تر و برای عیش و خوشی مناسب‌تر و شایسته‌تر از دوشیزگان دهاتی تشخیص داده و ارزش بیشتری برای آنان قائل

شده، والا شهری و دهاتی چه معنی دارد؟ در احکام و قوانین اجتماعی تبعیض نمی‌تواند وجود داشته باشد.

### «روزه نوزده روزه»

(ص ۶ سطر ۸ یا قلم الاعلی قل یا ملاء الانشاء قد کتب علیکم الصیام ایاما معدودات و جعلنا انیروز عیداً لکم بعد اکمالها کذلک اذالت شمس البیان من افق الکتاب من لدن مالک المبدء و المآب و اجعلوا الایام انزائده عن الشهور قبل شهر الصیام انا جعلناها مظاهرالهابین اللیالی و الایام لذا ما تحددت بحدود السنه و الشهور ینبعی لاهل البهاء ان یطعموا فیها انفسهم و ذوی القربی ثم الفقراء و المساکین یحللن و یکبرن و یسجن و یمجدن ربهم بالفرح و الانباط؟!)

ترجمه: بلند بگو ای گروه آفریده شدگان نوشته شد بر شما روزه روزه‌های شمرده شده و قرار دادیم نوروز را عید برای شما پس از پایان آن این چنین بدرخشید (خورشید بیان) از افق کتاب «مقصود از خورشید، بیان سیدعلی محمد باب است» از نزد خداوند آغاز و انجام و قرار دهید روزه‌های زیادی از ماه‌ها پیش از ماه روزه ما قرار دادیم آن را مظهرها (۵) میان شب‌ها و روزها از این رو محدود به حدود سال و ماه‌ها نیست شایسته است برای بهاییان که اطعام نمایند در آن روزها (پنج‌روز) خودشان را و خویشان و نیازمندان و بی‌چیزان را و تهلیل و تکبیر و تسبیح و تمجید خود را پس از آن نیازمندان و بی‌چیزان را و به‌خوشی و شادمانی).

یکی از احکام مبتکره سیدعلی محمد باب که واقعاً بهترین دلیل بر جنون و دیوانگی اش می باشد تقسیم سال به ۱۹ ماه و هر ماه به ۱۹ روز است که سید باب آن را ابتکار و میرزا حسین علی نوری (بهاءالله) تصویب و تسجیل نموده است. چون سال را به ۱۹ ماه و ماه را به ۱۹ روز محسوب داریم ۳۶۱ روز خواهد شد و در هر سال چهار یا پنج روز به اختلاف زیاد خواهد ماند.

آقای بهاءالله روزهای زیادی را به پنجروز محدود معین و ثابت قرار دارند یعنی سال را بر خلاف علم نجوم ۳۶۶ روز به طور ثابت محدود ساخته بدون کم یا زیاد «برای سالهایی که ۳۶۵ روز است خرشان به گل فرو رفته» به خیال خودشان پنجروز زیادی را نیز بین ماههای ۱۸ و ۱۹ قرار داده نام آن پنج روز را روزهای بخشش نهاده و پیروان خود را به خوردن و خوراندن دیگران مأمور ساخته اند.

شما را به خدا قدری بهتر و بیشتر در همین موضوع به خصوص خوب تعمق و فکر کنید.

ببینید از هیچ آدم عاقلی می توان چنین عملی را انتظار داشت. وای بر این مردم نفهم و متعصب که با جان و روان خود دشمن می باشند.

### «نام ماهها»

توجه به نام ماهها نموده ولی مواظب باشید که شاخ در نیاورید. جناب بهاء الله از بیخ عرب بوده و واقعاً این نامها شایسته و سزاوار قرن علم و تمدن است؟

اینک ماه‌ها: ۱- شهرالبهاء ۲- شهرالجلال ۳- شهرالجمال ۴- شهرالعظمه  
۵- شهرالنور ۶- شهرالرحمه ۷- شهرالکمالات ۸- شهرالاسماء ۹- شهرالکمال  
۱۰- شهرالعزه ۱۱- شهرالمشیه ۱۲- شهرالعلم ۱۳- شهرالقدره ۱۴-  
شهرالقول ۱۵- شهرالمسائل ۱۶- شهرالشرف ۱۷- شهرالسلطان ۱۸-  
شهرالملک ۱۹- شهرالعلماء

ای کاش به‌همین نام‌های ماه‌ها قناعت نموده به روزهای هفته دست درازی  
نمی‌کرد.

نام‌های هفته را ملاحظه نمائید:

شنبه=یوم‌الجلال، یکشنبه=یوم‌الجمال، دوشنبه=یوم‌الکمال،  
سه‌شنبه=یوم‌الفضال، چهارشنبه=یوم‌العدل، پنجشنبه=یوم‌الاستحلال،  
جمعه=یوم‌الاستقلال

اگر به یک بچه بهائی دبیرستانی بگوئی برای ماه و هفته اسامی انتخاب  
نماید آیا خیلی بهتر و قشنگ‌تر و ظریف‌تر و مناسب‌تر از این اسامی بهاءالله  
انتخاب نخواهد نمود؟

بهاءالله می‌خواسته اسامی ایام هفته‌اش هم با سائر ادیان بالاخص مسلمانان  
فرق داشته باشد. چون دین و کیش تازه آمده همه چیزش باید تازه باشد.  
ولی لازم بود به‌جای یوم‌الفضال و یوم‌الاستحلال و غیر اسامی فارسی خیلی  
ساده و آسان و کوتاه و مختصر و مفید مثل: شنبه را شنبه یکشنبه را یومبه،  
دوشنبه را دمبه، سه شنبه را سمبه، چهارشنبه را چمبه، پنجشنبه را پومبه و  
جمعه را جمعه انتخاب می‌نمودند که هم سهل و آسان هم مقرون به صرفه

بود یعنی از ۹ حرف یوم‌الجلال و یوم‌الکمال ۵ حرف و از ۱۲ حرف یوم‌الاستحلال و یوم‌الاستقلال ۸ حرف صرفه جوئی کرده می‌شد و چون به‌اسامی ایام هفته اسلامی همه سابقه و آشنایی ذهنی داشتند از شر حفظ نمودن کلمات غیر متجانس قلمبه‌عربی هم آسوده می‌شدند به اضافه این اسامی که نظائرش در اقدس به فراوانی موجود است.

لایق و سزاوار نزول از آسمان بوده برازنده ثبت در کتاب مقدس اقدس که (یک کلمه‌اش را از اولین و آخرین قادر نیستند بیاورند) می‌بود که گفته شود کلمات خدا است.

خواننده عزیز هر که می‌خواهی باش، به هر مذهب و راهی که انتخاب کرده و می‌روی برو، با تو کاری نداریم فقط تمنا دارم اندکی به موضوع توجه فرما، یک نفر ایرانی فارسی زبان اولاً اگر از طرف خدا مبعوث شده چرا به زبان قوم خود سخن نگوید که عالم و جاهل باسواد و بی‌سواد آنرا بفهمند تا حجت خدا تمام شود؟

کدام یک از انبیا به زبان غیر سخن گفته هر کدام به زبان قوم خود که همان زبان مادری باشد حرف زده‌اند و باید هم چنین باشد، ولی بهاءالله به واسطه کوتاهی فکر نفهمیده و خیال کرده زبان وحی همان زبان عربی است.

ثانیاً سال را که تمام ملل جهان به دوازده ماه روی اصل علمی تقسیم کرده‌اند چرا به ۱۹ ماه تقسیم نمایند که پنج‌روز زیادی بیاورند و مجبور شوند آن پنج‌روز را جزء ماه و سال نشمارند و از حدود سال و ماه خارج نمایند.

اندکی بیندیشید و فکر کنید اگر توانستید برای همین موضوع علتی بیابید جز جنون و دیوانگی گوینده آن نخواهید یافت، عربی گفتن فارسی زبان برای چیست؟ آن‌هم چنان عربی که اگر یغرب بن‌قحطان واضع لغت عرب می‌دانست که در آینده شخصی به‌نام بهاء الله و با دعای خدائی به‌زبان و لغت او سخن خواهد گفت اصلاً چنین لغتی را وضع نمی‌کرد، عربی بهاء‌الله صرف نظر از اغلاط صرف و نحوی به‌اندازه‌ای زننده و مهوع است که اگر برای مطالعه به‌دست یک‌نفر عرب با سواد داده شود از قرائت آن مشمئز شده و به دور خواهد افکند.

علت عربی گفتن بهاء الله چند چیز بوده؟

اولاً عربی دانستن در آن‌زمان خودش نشان عالم بودن بوده است و سخن گفتن به عربی برای شیعیان فارسی زبان دانش به حساب می‌آمده. ثانیاً چون قرآن به‌عربی گفته شده و پیغمبر اسلام هم عرب بوده به علت کوتاهی فکر زبان خدا یعنی زبان وحی را عربی دانسته خود را به زحمت انداخته اقدس را البته با کمک دیگران به‌عربی نازل و خیال می‌کرده نزول آیات حتماً باید به زبان عربی باشد اگر به زبان دیگری گفته شود آیات آسمانی نخواهد بود و مردم قبول نخواهند کرد هیچ نتوانسته است بفهمد چنان‌چه زبان مادری پیغمبر اسلام انگلیسی بود مسلماً قرآن به انگلیسی نازل می‌شد زیرا پیغمبر هم مثل سایر مردم و با زبان قوم خود حرف می‌زده است. اگر به‌زبان دیگر می‌گفت حرفش را کسی نمی‌فهمید. چنانکه حرف‌های بهاء‌الله قابل فهم نیست و از طرفی هم چون برای ایرانی‌های فارسی زبان

بوده، فهم مطالب اقدس که به عربی آب نکشیده نازل می شده برایشان مشکل بلکه نامفهوم بوده است و گفتن و نوشتن هر نوع چرندی به عربی امکان پذیرتر و خود یک نوع علم از نظر شیعیان ایرانی به حساب می آمده هر چه دلش خواسته و به فکرش رسیده روی کاغذ آورده و نامش را آیات و احکام الهی گذاشته است، اگر به فارسی این مزخرفات را می گفت اولاً عالم به نظر نمی آمد ثانیاً مشتش زود باز می شد.

### «حکم قتل و زنا»

قد حرم علیکم القتل و الزنا ثم الغیبه و الافترا اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصحف و الالواح

ترجمه: حرام شد بر شما آدم کشتن و زنا کردن پس از آن غیبت کردن و تهمت زدن پرهیزید از آنچه باز داشته شدید از آن در اوراق و برگها راجع به حکم زنا و کیفیت آن قبلاً گفته و نوشته شده است. اما موضوع حرمت قتل که بدی او به نظر توضیح و اضحات است باید گفت این حکم نسخ یکی از احکام مشعشع و اساسی بیان «کتاب آسمانی سیدعلی محمدباب به شمار است که به موجب آن حکم غیر من فی البیان (غیربابی) حق حیات و ادامه زندگی در روی زمین ندارد بر بابیان و پیروان باب واجب است که غیر بابی را هر که و در هر جا باشد بی درنگ به قتل رسانده معدوم سازند.

آقای بهاءالله چون دیدند این حکم عملی که نیست بر ضرر هم تمام می شود هنوز مرکب آن خشک نشده لغو و نسخ نمودند، گرچه تمام احکام سیدباب که به عنوان قائم منتظر ظاهر شده بر همین منوال است، مانند



سوزاندن تمام کتب آسمانی و زمینی، انهدام تمام معابد، قتل عام عموم افراد غیر بابی و خیلی از این قبیل چیزها تعجب اینجا است که عده‌ای از پیروان سید باب به نام ازلی وجود دارند که احکام سیدباب را موجب سعادت بشر می‌پندارند و یگانه دشمن فطری و سرسخت بهاءالله و بهائیان می‌باشند و بر خلاف رویه بهائیان به تشکیلات و تبلیغات عقیده‌مند نبوده و معتقدند عنقریب عموم مردم جهان در مقابل دین و کیش سید باب سرتعظیم فرود خواهند آورد، هر قدر نسبت به بهاءالله دشمن و بدبین هستند صد برابر آن درباره برادر وی میرزایحیی صبح‌ازل خوش بین و جان نثارند مقام او را خیلی بزرگ دانسته حضرت ثمره خطاب می‌کنند بر خلاف بهائیان که اغنام هستند این طائفه بسیار خشن و درشت و تندخو می‌باشند.

### «ارث عجیب، خیلی هم عجیب»

(ص ۷ سطر ۱۱ قدقسمنا الموارث علی عددالزء منها قدر لذریاتکم من کتاب الطاء علی عدد المقت و للازواج من کتاب الحاء علی عددالتا و الغاء للباء من کتاب الزا علی عدد التاء و الکاف و الامهات من کتاب الوا و علی عدد الرفیع و للاخوان من کتاب الها علی عددالشین و للمعلمین من کتاب الجیم علی عدد القاف و الفاء کذالک حکم مبشری الذی یذکرنی فی الیالی و الاسحار)

ترجمه: بخش کردیم ارث را بر شماره زا (۷) از آن جمله مقرر کردیم برای اولاد و از کتاب طا (۹) بر شماره مقت (۵۴۰) از برای شوهرها و زن‌ها از کتاب صا (۸) بر شماره تا وفا (۴۸۰) از برای پدران از کتاب زا (۷) بر شماره تا

وکاف (۴۲۰) از برای مادران از کتاب و او (۶) بر شماره رفیع (۳۶۰) برای برادران از کتاب‌ها (۵) بر شماره شین (۳۰۰) از برای خواهران از کتاب دال و میم (۴) بر شماره را و میم (۲۴۰) از برای آموزگاران از کتاب جیم (۳) بر شماره قاف و فا (۱۸۰) بدین گونه فرمان داد مژده دهنده من که بیاد من می‌بود، در شب‌ها در سحرگاهان)

چنان‌که از جمله آخر آیه مستفاد می‌شود این حکم ابتکاری عجیب نیز از احکام سید باب است که بهاء‌الله از روی عجز و ناتوانی آن‌را به‌نام خود قلمداد کرده و تصویب نموده است که در واقع یک‌نوع آکروباسی و معما سازی است.

احکام باید ساده و همه فهم باشد نه آن‌که با زبان مرغی و زرگری قانون آسمانی نازل کنند. واقعا جای تعجب است.

بهاء‌الله در عین آن‌که می‌گوید سیدباب مبشر و خبردهنده ظهور او بوده معذک ناچاراً اعتراف می‌نماید که سیدباب خود آورنده دین و احکام بوده است.

اگر مطابق گفته بهاء‌الله سید باب مژده دهنده بوده حق نزول احکام نمی‌تواند داشته باشد که هنوز مرکب احکامش خشک نشده بهاء‌الله آمده آن‌ها را نسخ و لغو نماید، این کار به‌این می‌نماید پزشکی که بر سر بیماری خواهد رفت. نوکرش را قبلاً به‌خانه بیمار برای اطلاع بفرستد و نوکر بر سر بالین بیمار رفته خود را پزشک معرفی و به کار درمان پرداخته به بیمار دواها

خورانده و دستور حجامت دهد، در گرماگرم این کار خود پزشک رسیده همه آنها را بیهوده شمرده و درمان را از سر گیرد، آیا چنین کاری عاقلانه است؟ مبشر و خبردهنده مأموریتش فقط اطلاع است. نه پایه دین گذاشتن و احکام غلاظ و شداد صادر کردن، آن که صادر می کند و آیات نازل می نماید خود را آورنده دین می داند. ادعای بهاءالله بر این که سید باب مبشر و خبردهنده ظهور او بوده از ریشه دروغ و بی اساس و بدون هیچ گونه مدرک و دلیل است.

در هیچ جا سیدباب اسمی از میرزا حسین علی نوری نبرده است. اگر شما در تمام نوشته های سیدباب توانستید اسمی از بهاءالله یا جمال مبارک یا جمال قدم یا به اسم حقیقی اش میرزا حسین علی نوری مازندرانی پیدا کنید..؟ در هیچ جا اسمی از این مرد نبرده است. ولی به نام برادرش میرزا یحیی صبح ازل لوح نازل کرده و لقب داده و وصی و جانشین خود گردانیده است. یحیی ازل ۱۳ سال پیشوا و رهبر بایان یعنی رهبر خود بهاءالله هم که یک نفر بابی بوده بوده است.

بهاءالله می گوید: من یظهر الهی که ظهورش را سیدباب در کتاب آسمانی بیان خود وعده کرده آن منم، این ادعا چه دلیلی دارد؟ هیچ. در صورتی که ظهور من یظهرالله را پس از انقضاء مدت المستعات که بیش از دو هزار سال می شود داده و برای آن که من یظهرالله باید از مادر متولد شده و به دنیا خواهد آمد، آب منی را پاک اعلام داشته که من یظهرالله از نطفه پاک بوجود آمده باشد، نه از آب منی نجس!

حالا بهاء الله چگونه این دوهزار و خورده‌ای سال را با سیزده سال تطبیق داده، خود را ظهور کل و من یظهر الله، موعود کتاب بیان دانسته و روی مقام خدائی افتاده است، معمایی است که فقط گوسفندان باید جواب دهند.

بهاء الله فردی از مؤمنین ناقض باب بوده که شاید باب هیچ او را ندیده و نشناخته باشد، به هر حال بهاء الله به تبعیت از سید باب کلیه وراثت را در یک ردیف قرار داده به هفت دسته تقسیم کرده است که مجموع سهمیه هفت طبقه وراثت نام برده بر ۴۲ بالغ می‌شود. یعنی مآخذ ارث را ۴۲ و ارثیه را ۲۵۲۰ قرار داده.

برای روشن شدن موضوع فرض کنیم مورث ۲۵۲۰ ریال از خود ارث گذارده این مبلغ را اگر بخواهیم مطابق دستور بهاء الله بین هفت طبقه نام برده تقسیم کنیم باید عمل زیر را انجام دهیم:

اولاد ذکور و اناث هر چند نفر هستند (۵۴۰) ریال

شوهران یا زنان (۴۸۰) ریال

پدران (۴۲۰) ریال

مادران (۳۶۰) ریال

برادران (۳۰۰) ریال

خواهران (۲۴۰) ریال

آموزگاران (۸۰) ریال سهم می‌برند.

ضمناً تجدد مآبی به خرج داده یعنی عوام فریبی فرمودند و برای آموزگاران هم حقی قائل شده‌اند. اینک در اطراف این حکم که در دنیا تازگی

دارد اندکی دقت نمائید تا علت و حکمت آن را دریافته به جنون ذاتی گوینده آن پی برده و بریش مبارک تصویب کننده اش تبسم فرماید.

سید باب و بهاء در طرز نزول و انشاء این حکم زحمت زیادی متحمل شده و بطور رمز این حکم را نازل فرموده اند که خود این سبک و انشاء جزء معجزات ایشان است، زیرا اشخاص معمولی و حتی انبیاء و نوابغ جهان همیشه کوشش کرده اند که به زبان ساده قوم تکلم کنند که فهم مطالب آسان بوده و حجت بر عموم تمام شود.

ولی این آقایان خود را پای بند این قیود ندانسته بلکه چون مایه علمی لازم را نداشته اند سعی کرده مطالب را هر چه بغرنج تر و پیچیده تر گفته و بنویسند که هم فضل و کمالشان در نظر اغنام بالا رفته و هم چیزی فهمیده نشود، از نظر اغنام بزرگترین معجزه است که هیچ بشری قادر به فهمش نشده و هر رطب و یابسی به هم بافته اند و نامش را آیات بگذارند، اغنام الهی آنها را احکام آسمانی دانسته بدون لا و نعم و بدون تفکر گوسفندوار قبول داشته و بهتر از کلمات انبیای گذشته تصور کنند.

آقایان خواسته اند بگویند ارث را بر هفت تقسیم کردیم که از آن جمله برای اولاد ۹ قسمت مقرر داشتیم الی....

اکنون ملاحظه فرمائید با چه طرز غریبی داد سخن داده و کتاب ط و عدد مقت و غیره را به میان آورده علوم اولین و آخرین را به عقل خود یکجا از حیث لفظ و معنی در همین آیه جمع نموده اند، صرف نظر از طرز اداء مطالب از حیث لفظ و اعجاز آقایان بنا به این حکم اگر موروث ده نفر اولاد داشته

باشد سهم هر یک از آنان نسبت به سایرین از دارائی پدر خود به نسبت زیر خواهد بود.

نسبت به یک زن متوفی یک هشتم، به پدر یک هفتم، مادر یک شیشم، برادر یک پنجم، خواهر یک چهارم، آموزگار یک سوم. به عبارت دیگر هر یک از اولاد ده گانه ۹ ریال زن موروث ۸۰ ریال پدر ۷۰ ریال مادر ۶۰ ریال برادر ۵۰ ریال، خواهر ۴۰ ریال و آموزگار ۳۰ ریال ارث خواهند برد. یعنی یک پسر یا یک دختر از دارایی پدر خود چهار برابر از آموزگار کمتر ارث خواهند برد. (درست دقت فرمائید و مجدداً بخوانید)

فرض بفرمائید زنی در مدت عمر خود نه شوهر اختیار کرده و هنگامی که در حباله نکاح شوهر دهمی بوده وفات نموده است. از ترکه او مطابق این حکم هشت سهم به شوهر می رسد، شوهر باید هشت سهم ارثیه خود را به نه نفر شوهرهای قبلی عیال خود بالسویه تقسیم نماید و اگر مرد باشد زن دهمی باید سهم خود را با ۹ نفر زن های شوهر خود یعنی با هووهای خود که مطلقه شده اند بالتساوی تقسیم کند، یا این که شخص وارث نه برادر مادری داشته باشد پنج سهم از ترکه حق خود را باید با نه برادر مادری بالسویه تقسیم نمایند، این فرضیه بین تمام طبقات وراث مجری است.

ملاحظه فرمائید چه خرتوخری می شود، چگونه می توان ۹ برادر را پیدا کرد و اگر پیدا نشود آن ترکه به چه کسی باید برسد و دست چه شخصی سپرده شود؟ اصولاً چرا ثروت و دارایی متوفی که به موجب ناموس طبیعت (براصل احترام اصول مالکیت) مخصوص اولاد اوست بدون منطبق به عدّه

دیگری که هیچ‌گونه استحقاقی ندارند تخصیص داده ارثیه آن‌را به تاراج و یغما برده نام آن‌را قانون آسمانی گذارند!

شما ای آقازاده بهائی، اگر دربارهٔ شخص شما پس از فوت پدر همین حکم بهاء الله را اجرا و اموال شما را در پیش چشمتان غارت نموده یک‌هزارم آن نصیب شما نشود آیا واقعاً راضی خواهید بود؟ هرگز، زیرا این عمل بر خلاف ناموس طبیعت است مادام که اولاد باشد. برادر و خواهر و آموزگار چه استحقاقی دارند «آنان قبلاً ارث خود را برده‌اند» چرا باید هر یک چندین برابر اولاد ارث ببرند؟ مخصوصاً ارث بردن آموزگار خیلی مضحک و خنده‌آور و غیر عملی است، چه آنکه اکثراً آموزگاران از شاگرد خود دست کم سی‌سال بزرگتر و به مرگ طبیعی نزدیک‌تر هستند و کمتر اتفاق می‌افتد که ده‌ساله بمیرد. چهل‌ساله زنده باشد یا چهل‌ساله بمیرد و هشتاد‌ساله از وی ارث ببرد، گذشته از این‌ها یک کودک از سن هفت سالگی شروع به تحصیل می‌کند در طی دوران تحصیلات خود از کودکان گسترده گرفته تا دانشگاه چندین نفر آموزگار، دبیر، استاد خواهد دید و ممکن است هر چندی از شهری به شهر دیگر و از مدرسه‌ای به مدرسه‌دیگر رفته و برای ادامه تحصیل به کشورهای خارج مسافرت نموده در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا و غیره استادان و معلمان مختلف دیده باشد.

در این صورت اگر چنین شاگردی فوت نماید اسامی این‌همه وارث را به چه وسیله می‌توان به دست آورد و چگونه می‌شود آن‌ها را پیدا کرد؟

اصولاً چرا باید آموزگار یا دبیر یا استاد از شاگرد خود ارث ببرد؟! آنان اشخاصی هستند اجیر و در برابر دریافت اجرت معین انجام وظیفه می‌نمایند و در مقابل حقوقیکه دریافت می‌دارند با سایر کارمندان دولت چه تفاوتی دارند که از ترکه شاگرد خویش چندین برابر اولاد ارث ببرند؟

این بیچارگان چنان در دریای اوهام و خرافات بی‌عقلی و بی‌اطلاعی شناور بوده و به‌قدری از طرف اغنام خیالشان راحت که هر چه به‌نظرشان رسیده روی کاغذ آورده، به نام احکام به خورد اغنام داده‌اند. به‌عوض این همه طول و تفصیل اگر فهم و شعوری در بین می‌بود می‌فرمودند مبلغی از ترکه به وزارت فرهنگ برای آموزگاران و دبیران و استادان فقیر بی‌بضاعت از کار افتاده بپردازند، کاری بود عملی ولی با ترتیبی که آقایان گفته‌اند عملی نیست و حکمی هم که قابل اجرا و عمل نباشد در نظر عقلا قبیح بلکه وقیح است، عمل قبیح و وقیح هم هیچگاه موجب سعادت و خوشبختی جامعه نخواهد شد.

### «شیون اولاد در پشت پدران»

پس از تصویب و تأیید این حکم عجیب حضرت بهاءالله به خود آمده و یا اطرافیان که همیشه مورد مشورت و اصلاح فرمایشاتشان حکم کمک دنده را داشته‌اند متوجه و متنبه‌اش ساخته‌اند که این حکم بسیار ظالمانه است و حقوق حقۀ اولاد را پایمال خواهد کرد، شما ظهور کل و فرستنده سیدباب هستید اگر احکام او را در بعضی موارد اصلاح یا به کلی منسوخ سازید احدی حق ایراد نداشته و بابیان و پیروان وی را نرسد که بر من یظهرالله



خورده گیرند، بهاء الله قوت قلبی گرفته و تشجیع شده که آنان حق دخالت و فضولی در اوامر او ندارند و او خود مختار است هر چه بخواهد می‌کند، چنانکه این مطلب از آیه زیرین و آیات بعدی کاملاً آشکار است.

(انالما سمعنا ذجیج الذریات فی الاصلاب زدنا ضعف مالهم و نقصنا عن الاخری انه لهو المقتدر علی ما یشاء و یفصل بسلطانه کیف اراد)

ترجمه: (ما چون ناله و شیون اولاد را در پشت پدرها شنیدیم زیاد کردیم دو برابر آنچه برای ایشان بود و کسر کردیم از دیگران او فقط توانا است بر هر چیزی که بخواهد و به جا می‌آورد و به پادشاهی خود هر چه خواسته است).

آقای بهاء الله برای جبران حقوق تضییع شده اولاد دو برابر سهمی که قبلاً داشته تعیین می‌کند، حال آن‌که خانه از پای بست ویران است. اصولاً پدر و مادر و خواهر را در شمار اولاد قرار دادن درست نیست حال چه یک صدم و چه پنجاه صدم این آقای بزرگوار یا ظهور کل اگر به قدر یک آدم معمولی عقل و شعور داشت و منطق سرش می‌شد، برادر، خواهر، آموزگار، عمو، عمه، پسردایی، و دختران آنانرا «چنانچه به زودی خواهد آمد» با اولاد متوفی در یک قطار و یک ردیف قرار نمی‌داد. فرضاً سهم اولاد را ده برابر سهم سایر طبقات نماید باز غلط خواهد بود.

بیچاره بی‌نوا که از تشخیص یک موضوع پیش پا افتاده عاجز و ناتوان است ادعای غیر معقول می‌کند، ناله و شیون میکرب یا نطفه‌های ذره‌بینی را که هنوز در کتم عدم هستند می‌شنود اگر چنین گوش شنوایی داشت چرا به

اصل موضوع پی‌نبرد؟ واقعاً به حال چنین جمعیتی که چنین شخصی را مافوق بشر می‌دانند باید گریست، چقدر باید بی‌شعور و چه اندازه باید گوسفند باشند که یک‌فرد بشر بیچاره‌تر از خود را که از ترس جان بایی بودن خود را در زندان تهران انکار و سید باب را سب و لعن نموده و یا در لوح ناصرالدین شاه خود را غلام حلقه به‌گوش شهریار زمان می‌خواند، مافوق بشر دانسته و در مقام خدایی قبولش داشته باشند.

اگر شما با روشن فکرترین و متجددترین بهائی روبرو بشوید فرضاً از اختراعات محیرالعقول امروز سخن برانید روشن فکر بهائی با کمال وقاحت و پروئی خواهد گفت که تمام این‌ها بر اثر ظهور جمال مبارک است.

اگر از جنگ و بدبختی‌های افراد بشر گفتگو کنید جواب خواهد داد، تا افراد بشر قوانین و احکام بهاء الله را پیروی و اجرا نکنند همین بدبختی و مصائب را خواهند داشت، اگر سؤال کنید قوانین بهاء الله چیست و کدام است؟

خواهد گفت: صلح عمومی و تحری حقیقت و تساوی حقوق زن و مرد و غیره که مجموع آن‌ها دوازده اصل است که عباس افندی در سفر اروپا و آمریکا به‌نام پدرش منتشر ساخت.

در صورتیکه نه تنها روح بهاء الله از این دوازده اصل بی‌اطلاع است بلکه خلاف آن‌را هم در اقدس گفته است، چنانچه راجع به تساوی حقوق زن و مرد گذشت.

احکام بهاء الله همین هایی است که در این کتاب با ترجمه‌اش از اقدس کتاب آسمانی گرفته شده و می‌شود.

بهاء الله نه در الواح و نه در کتاب آسمانی‌اش و نه در جای دیگر به هیچ وجه از آن‌ها تفوه نکرده و عباس افندی به طوری که گفته شد برای پیشرفت منظورش چون مطالب چشم گیری در اقدس نبوده این دوازده اصل که گفته‌های دانشمندان قرن نوزدهم و از ترجمه‌های مصری که در سوریه و فلسطین منتشر بوده گرفته و صورت‌های دیگری به آن داده به نام پدر خود قالب زده و منتشر کرده است و با این تقلبات و دروغ‌ها مرتکب چه جنایاتی گردید، باعث ریختن چه خون‌های بی‌گناهی گشته و چه خانواده‌ها برباد رفته، چه سرگردانی و دربه دری‌هایی دامن گیر یک‌مشت مردم ساده لوح و مؤمن گردیده است.

برگردیم به اصل مطلب، بهاء الله باز هم از رو نرفته در دنبال احکام ارث می‌گوید:

(ص ۸ سطر ۴ و الذی له ذریه و لم یکن مادونها عما حدد فی الکتاب یرجع الثلثان مما ترکہ الی الذریه و الثلث الی بیت العدل کذلک حکم الغنی المتعال بالعظمه و الاجلال و الذی لم یکن له من یرثه و کان له ذوی القربی من انباء الاخ و الاخت و بناتهما فلهم الثلثان و الا للاعمام و الاخوان و العمت و الخالات و من بعدهم و بعدهن لابنائهم و ابنائهن و بناتهن و بناتهن و الثلث یرجع الی مقر العدل امراً فی الکتاب من لذلی الله مالک الرقاب)

ترجمه: آن کسی که برای او اولاد است و نیست پائین تر از آنها از آنچه محدود شده است در کتاب بر میگردد دو سهم از ترکه او به اولاد و یک سوم به خانه داد چنین فرمان داد بی نیاز بلند به بزرگی و بزرگواری و کسی که نباشد برای او کسی که ارث ببرد از او و دارای خویشاوندان باشد از پسر برادر و پسران خواهر و دختران آنان پس برای ایشان دو سوم و اگر نبودند یا نباشند از برای عموها و دایی ها و عمه ها و خاله ها و بعد از ایشان و پس از آنان برای پسران و دختران ایشان و یک سوم بر می گردد به قرارگاه به موجب فرمان در کتاب از نزد صاحب گردن ها)

توجه فرمائید در این جا نسبت به اولاد برسر لطف آمده و ایشان را با پسردائی و دختر خاله پدر اولاد از حیث ارث پدر خود مساوی قرار داده است.

در هر صورت دو ثلث از ترکه را بورثه و یک ثلث به خانه داد تخصیص داده است. فاعتبروا یا اولی الابصار.

### «ترجیح بالا مرجع»

(ص ۸ سطر ۱۳ و جعلنا الدار المسکونه و الالبسته المخصوصه للذریه من الذکران دون الاناث و الوراثة انه هو المعطى الفیاض)

خشت اول چون نهد معمار کج      تا ثریا می رود دیوار کج  
برای اصلاح یک عمل غلط هزارن غلط دیگر مرتکب شدن از عقل و خرد  
به دور است.

آقای بهاء الله برای جبران حقوق اولاد ذکور یک باره تیشه به ریشه حقوق اولاد اناث زده به اصطلاح می خواسته ابرو را بسازد چشم را هم کور کرده. زیرا خانه نشیمن را ویژه اولاد ذکور قرار داده و اناث را محروم ساخته، غافل از این که شاید دارایی عده ای نسبتاً زیاد (مانند اکثر کارمندان) نباشد و فقط منحصر به یک خانه نشیمن باشد و لاغیر.

فرض بفرمائید شخص متوفی یک پسر و پنج دختر و فقط یک خانه پنجاه هزار تومانی دارد و بس، در چنین موردی دختران بدبخت از ارثیه پدر خود محروم شده و ما ترک مختص همان آقا پسر خواهد بود. این است یکی از قوانین و احکامی که بهاء الله در اول کتاب اقدس وعده داده و این است یکی از قوانین مشعشع که بهائیان بدان می نازند و مقتضای قرن بیستم می دانند.

این است یکی از اصول دوازده گانه عباس افندی که عبارت از تساوی حقوق زن و مرد می باشد که به پدر خود نسبت داده و بهائیان آن اصول را به رخ همگان کشیده و یکی از قوانین مبتکره بهاء الله می شمارند.

به موجب این آیه بهاء الله ادعای پسر خود را تکذیب و او را کذاب و دروغ گو دانسته و حقوق زنان را به کلی لگدکوب نموده و آنرا نه تنها با مردان مساوی ندانسته بلکه زن همان زن است که خودش چهار تایش را در یک زمان در نکاح خود داشت.

زن را به کلی از جرگه مردان خارج و از همان نصف حقوق هم محروم کرده است.

باز هم به دروغگوئی عباس افندی می‌توان تردید داشت؟

یک‌کذره فکر، یک جو انصاف، یک نخود وجدان، انشاء الله ترجمه اقدس به انگلیسی که در دست ترجمه است تمام شده و چاپ شود احبای انگلیسی زبان هم به خدعه و نیرنگ این دین سازان قرن بیستم آشنا شده و تصدیق خواهند نمود اگر غرب مخترع موشک برای رفتن به کروات است، شرق هم مبتکر و مخترع دین‌سازی است.

آقایان بهائیان، شما چگونه انسان‌هایی هستید، این‌هایی که تا این‌جا گفته و نوشته شده تماماً از کتاب اقدس استخراج گردیده وحی آسمانی است، که جمال مبارک نازل فرموده‌اند، درست و صحیح است یا ما از خود درآورده و جعل کرده‌ایم؟ آخر شما انسانید، چشم و گوش دارید عقل و فهم خدا به شما داده. قدری در اطراف این آیات و احکام فکر کنید، تجزیه و تحلیل نمایید، اندیشه نمایید، ببینید آن حرف‌هایی که به شما گفته و معتقدتان کرده‌اند واقعاً با این آیات و گفتار جور درمی‌آید؟ واقعاً پیغمبری که از طرف خدا مبعوث گردیده یا خود خدا در جلد این مرد نوری ظاهر شده آمدنش به این جهان برای همین چرندیات بوده، این همه پرت و پلا عربی‌های بی‌مزه و غلط و ادعاهای خنک و لوس، دستورات غلط و غیر عملی، که از یک بچه نابالغ و یا دیوانه زنجیری هم شنیدنش به نظر بعید می‌آید، از خالق جهان عاقلانه است؟! شما که با بهاء الله قوم‌خویشی ندارید، چرا این قدر تعصب به خرج داده حقایق را زیر پا گذارده و نادیده گرفته نابودش می‌کنید؟ این چه بیماری است که گریبان گیر شما شده است؟

با آفتابی شدن این حقایق شما اگر ذره‌ای شرم و حیا داشته باشید از خجالت نباید سربلند کرده و خودنمایی کنید، شما به چه‌رو و با چه تحفه تازه‌ای دور دنیا به‌گردش در آمده و مردم را تبلیغ می‌کنید؟ آخر چه چیز را تبلیغ می‌نمایید؟ هیچ خجالت نمی‌کشید؟ آن چیزهایی که به رخ مردم می‌کشید مگر همین‌ها نیست که ما از کتاب اقدس شما که یک کلمه‌اش را (به قول بهاءالله) هیچ‌یک از انبیاء قادر نبوده بیاورند؟ (رو را نگاه کن) استخراج کرده در این کتاب آورده‌ایم که هنوز عقبه دارد هر قدر پیش برویم به بی‌دانشی و پوکی مغز گوینده و حماقت و بیچارگی معتقدینش بیشتر آشنا خواهیم شد.

دست از جان این مردم بردارید، بروید به بی‌چارگی و گوسفندی خود فکری بکنید، به جوانان و نسل آینده رحم نمایید، گیرم که چند نفر بیچاره‌تر از خود را هم تبلیغ کرده داخل گله‌اش نمودید، آخرش چه؟ با این عمل دنیا بهائی خواهد شد؟!

صد سال است که این کار را می‌کنید، چه نتیجه‌ای حاصل شده کجا را گرفته‌اید؟ آزمایش را آزمایش کردن کار شخص عاقل نیست، اگر حرف تازه و عاقلانه‌ای می‌داشتید دنیا که تشنه یک قانون عادلانه بین‌المللی است با شوق و علاقه و آغوش باز از شما استقبال نموده بهائیت خود به خود پیش رفته دنیاگیر شده و احتیاج به این همه خودکشی شما نمی‌داشت، و این اندازه مورد نفرت دنیا قرار نمی‌گرفتید که دولت‌ها از کشورشان شما را بیرون کنند.

بروید جمشید معانی که او را بهترین خدمتگذار و بهترین مبلغ می دانستید جواب او را بدهید که دوره خدایی بهاء الله را خاتمه یافته دانسته و همانطوریکه بهاء الله سیدباب را مبشر و خبر دهنده خود به شما قالب کرده او هم جمال مبارک شما را پیش قراول ظهور خود دانسته و شب و روز مشغول نزول آیات و جلب بهائیان به کیش خویش است.

این همان جمشید معانی است که تا چندی قبل خدماتش به امر مبارک مورد توجه خاص قرار داشته و این که چند هزار نفر را به کیش بهایی در اندونزی تبلیغ نموده، نقل هر محفل و مجلس و نشخوار تمام بهائیان بوده است؟

حال چرا محفل روحانی بر علیه این جوان بیست و چند ساله قیام نموده با فعالیت شبانه روزی و خرج پول های گزاف او را جنایتکار و کلاهبردار بین المللی در نظر دولت اندونزی معرفی و با اقدامات پی گیر اخراجش را از کشور خواستار شده اند داستان مفصلی دارد. ولی از این عمل نتیجه معکوس نصیبشان گردیده و دولت اندونزی بهائیان را به خوبی شناخته و تشخیص داده که وجودشان در کشور حکم بیماری سل یا مرض سرطان را خواهد داشت لذا تمام بهائیان را از کشور اخراج و بیرون ریخته و اجازه ورود را هم ممنوع حتی حضیره القدس که مرکز عبادت و تجمعشان است را به مبلغ نسبتاً قابلی خریداری کرده بود و به نفع دولت مصادره و ملت اندونزی را از شر و نحوست این جماعت ابله راحت کرده است.



مگر همین جمعیت خادمین میثاق که از خودتان است، در نشریه‌های چاپی‌شان هزاران ایرادات منطقی به کیش فعلی و بی‌رهبری وارد ندانسته و می‌گویند: طبق نص صریح عبدالبهاء و شوقی افندی بیت‌العدل بدون وجود ولی امر که همیشه ریاست آن را بر عهده خواهد داشت معنی و مفهومی نداشته و بیت‌العدلی که از چند نفر کلیمی و غیره بدون ولی امر تشکیل شده باشد پیشیزی ارزش ندارد، و بر خلاف دستور دینی گفته‌های پیشوایان کیش است، جواب بدهید.

هنوز این مسئله بر شما مسلم نشده که پیاز بهائیت کونه نخواهد کرد؟ چنان که در مدت این یکصد و چند سال نکرد، آخر چیزی در چته ندارید، آن هم که دارید مایهٔ رسوایی است.

دروغ هم باید حد و میزانی داشته باشد، دنیا احتیاج به قوانین و نظامات بسیار محکم و صحیحی دارد که بهائیت فاقد آن است.

جمشید معانی که از شکم بهائی سر در آورده و مدعی است که باب «باب‌الله» و بهاء «بهاء‌الله» پیشقراولان ظهور او که «اسماء‌الله» است بوده. یعنی با ظهور او کلمهٔ «بهاء» که ناقص بوده و از سه حرف «ب ه ا» ترکیب می‌شود تکمیل گردیده است و او همان ظهور کل است که پیشقراولان از آن خبر داده‌اند، بهائیان را به کیش خود خوانده و جمعی هم به وی اقبال نموده و مؤمن گردیده‌اند.

فعلاً در کشور اندونزی رحل اقامت افکنده، دانشگاه الهیاتی تأسیس و به تربیت شاگردان و نزول آیات و ترویج کیش خویش مشغول است، بهائیان

مخالف را هم به وسیله دولت از اندونزی اخراج کرده و ورودشان به کشور ممنوع گردیده است.

مگر می شود همیشه مردم را گول زد؟

اگر پدران شما گول خوردند و شما وارث آنها هستید آن مردمان و آن زمان گذشته و سپری شده، سطح فکر بالا آمده، درب دانش به روی مردم جهان بازگردیده، دانش پایه این اوهام و خرافات را خراب کرده و این درخت وهم و خیال را از ریشه درآورده، چرا بی جهت خود را به این در و آن در می زنید و امیدوار می سازید و مردم را نسبت به خود بدبین و دشمن می نمایید؟

دست بکشید و بروید پی کار و زندگیتان، قدری عاقلانه فکر کنید، فرض کنید یک ملت یا کشوری بهائی شد (که از محالات است) و خواست احکام بهاءالله را اجرا کند، آیا واقعاً قابل اجرا است؟ این احکام ناقص دم بریده مضحک و خنده آور دنیا را می تواند اداره کند؟ آن هم دنیای امروزه را؟

خجالت بکشید، قدری به خود آید، این کشوری که وطن شما و شما را آزاد و دستتان را برای پول در آوردن بنحوی که هردومان می دانیم چگونه در می آورید باز گذاشته و آن زندگانی که در خواب هم دیدنش برای شما آرزو بود، در بیداری فراهم نموه از حمالی و عمله گی و نوکری و باغبانی و آشپزی پینه دوزی و رانندگی و دلالی و غیره خلاصتان کرده، آقا و تاجر و ملاک صاحب اتوموبیل و خانه و مستقلات نموده قدرش را دانسته و شاکر بوده به این قدر گذشت و بزرگواری که کرده شکر خدا را به جا آورید، قدر این

مملکت و هم میهنان خود را بدانید که شما را به زندگانی زنده‌ها رسانده و به شما این قدر فرصت داده که قادر شده‌اید بچه‌های خود را برای کسب دانش به خارج فرستاده و خودتان هم هر چندی یکی به عنوان سیر و سیاحت و دیگری به قصد تبلیغ امرالله اروپا و آمریکا و خاور دور را از زیر پا گذرانده چیزهای ندیده را دیده نزد اغنام آن حدود که از ایرانیان خودمان هستند و به عنوان مهاجرت به دستور شوقی افندی جلای وطن کرده‌اند پزی داده خودی گرفته یک مقداری شما دروغ به آن‌ها گفته و یک مشت دروغ هم تحویل شما داده و هر دو خوشحال و خرسند خود را گول زده، همین که پول‌ها ته کشید و کفگیر به ته دیگ خورد، مجدداً به ایران به این سرزمین خیر و برکت و این بهشت رحمت و سعادت برگشته باز روز از نو روزی از نو، حال دیگر شما آن مرد قبل از سفر نیستید خود را رجلی می‌دانید که باید حرف‌های گنده‌گنده بزنید، صحبت از شرکت در کنفرانس «کام‌بالا» و گفتگو و مباحثه با فلان دانشمند قادیانی یا هندی یا بودائی و مجاب کردن آن‌ها بکنید، یا از تبلیغ چندین نفر ژاپونی و ویتنامی و غیره باید داد سخن بدهید که اغنام بدانند شما آن شخص بیچاره و زبون قبلی نیستید، با به دست آوردن مبلغی پول و گردش در چندین کشور تمام علوم و نقشه‌ها در مغز شما جا گرفته شما مرد متکبر و خوش فکری شده‌اید دیگران باید از وجودتان استفاده کنند، از پیشرفت امرالله باید صحبت کنید. از وحدت و یگانگی احباء و عشق و علاقه خدمت به امر و تکثیر جمعیتشان آن‌ها را دل خوش نمائید تا باز پولی به چنگ آورده گشت دیگری بزنید، شما هیچ فکر کرده‌اید با این عملتان چه خیانتی به وطن خود

می‌کنید، ارزشهای مملکت خود را برده‌اید و در خارج نفع کرده بر می‌گردید و دوباره کیسه‌های خود را پر کرده مجدد مابّه جیب دیگران می‌ریزید و خوشحال هستید که نام بهائی را به گوش مردمان مثلاً فلان کشور رسانده‌اید. برای شما همین زاد و ولدی که می‌کنید از لحاظ تعداد کافی است که دور هم جمع شده مناجات خوانده مثل بچه مکتبی‌ها از پیشرفت امر الله صحبت کرده و لذت برده به امید جهان‌گیر شدن بهائیت دل خوش داشته باشید، شما که اهل این دنیا نبوده جزء مجانین و صغار می‌باشید دیگران باید مقدرات شما را معلوم کنند، شما خلق شده‌اید برای پول به‌دست آوردن از هر راهی و هر طریقی که ممکن باشد مانعی نخواهد داشت. برای تطهیر و پاک کردنش هم نگران نباشید، وقتی صدی ۱۹ خدا را پرداختید از شیر مادر هم پاک‌تر و حلال‌تر خواهد بود خاطر آسوده دارید...

تماشائی است وقتی این‌ها دور هم می‌نشینند و صحبت از پیشرفت امرالله می‌نمایند انسان به یاد بچه‌ها می‌افتد که دور هم جمع شده برای یک چیز کوچک و بی ارزش شوق و نشاطی از خود بروز می‌دهند. این‌ها هم این مردان بزرگ ریش و سبیل دار هم حالات و حرکات بچه‌ها را دارند که از کثرت ذوق گاهی بلند می‌شوند گاهی می‌نشینند گاهی به طرف چپ و راست خود نگاه می‌کنند چنان حرکاتی از خود ظاهر می‌کنند که از بچه‌ها کمتر دیده می‌شود خلاصه تماشایی است.

## «خانه داد یا بیت العدل»

ص ۹ سطر ۹ قد كتب الله على كل مدینه ان يجعلو فيها بيت العدل و يجتمع فيها النفوس على عدد البهاء و ان ازداد لباس و يرون كانهم يدخلون محضر الله العلى الاعلى و يرون من لا يرى و ينبغى لهم ان يكونوا امناء الرحمن بين الامكان و وكلاء الله لمن على الارض كلها و شاوروا فى مصالح العباد لوجه الله كما يشاورون فى امور الله و يختاروا ما هو المختار كذلك حكم ربكم العزيز الغفار).

ترجمه: نوشته است خداوند بر شهری که قرار دهند در آن خانه داد و گرد آیند در آن نفوسی به شمار بهاء (۹) هر گاه زیادتى شدند باکی نیست و بینند مانند آنکه آنان وارد مى شوند در محضر خداوند بلند بالا و مى بینند کسی را که نمى بینند و سزاوار است برای ایشان آن که باشند استواران خدا در میان هستی و وکیلان خدا بر کسانی که بر زمین هستند تماماً و مشورت نمایند در مصالح بنده گان محض رضای خدا مانند این که مشورت مى کنند در کارهای خدا و برگزینند آنچه را که شایسته برگزیدن است، چنین فرمان داد پروردگار شما که عزیز و آمرزنده است).

این آیه و این حکم مربوط به سازمان مجلس شورای ملی یا به قول بهاء الله خانه داد است که بزرگترین مرجع حل و فصل امور بهائیان مى باشد که اگر هزاران عیب و نقص بر احکام بهاء الله گرفته شود، مبلغ بهائی رفع و تکمیل آن را به عهده بیت العدل مى گذارد و بزرگترین سنگر و تکیه گاه مبلغین است،

در صورتی که طبق آیه نقل شده خود بهاء الله وظائف بیت‌العدل را تشریح کرده،

مع ذلک بهائیان رفع و تکمیل و نواقص بهائیت و همچنین وضع کلیه قوانین را بعهدۀ بیت‌العدل می‌گذارند، حال این‌که چنین عملی را از بیت‌العدل نخواسته، امنای بیت‌العدل فقط مجری احکام بهاء الله هستند و بس.، نکته قابل توجه این است که صدها سال قبل از تولد بهاء الله این مجالس شورا یا به قول بهاء الله بیت‌العدل با اساسنامه و نظامنامه صحیح در دنیا وجود داشته و الان هم در اکثر کشورهای جهان پابرجا و برقرار و قوانین مورد احتیاج کشور و جامعه را وضع و تدوین می‌نمایند، این بیت‌العدل یا مجلس شورای بهائیان با مجالس شورای کنونی و پارلمان‌ها چه تفاوت و امتیازی دارد؟ اگر وضع قوانین با بیت‌العدل است پس جناب بهاء الله چرا به خود زحمت داده تشریف آورده‌اند؟!

اگر امنای ملت به اقتضای روز باید قوانین تنظیم و تدوین کنند بهاء الله چه کاره است؟ بهائیان می‌گویند قوانینی که مجلس مقننه تدوین کند هر چند مقتضیات زمان را در نظر بگیرند چون تراوش افکار بشری است سعادت جامعه را تأمین نخواهد کرد، در این صورت ادعاهای بهاء الله به این‌که از طرف خدا آمده یا خود خدا بوده و احکامش مایه سعادت بشر است، با امر به تشکل بیت‌العدل و وضع و تنظیم قوانین جدید سازگار نبوده و تناقض بین مشهود است،

## «حج دو خانه»

ص ۱۰ سطر ۱ قد حکم الله لمن استطاع منكم حج البيت دون نساء عفى الله عنهن رحمه من عنده انه لهُو المعطى الوهاب.

ترجمه: حکم کرده است خداوند برای کسانی که توانائی دارند حج خانه را جز زنان بخشیده است، خداوند از ایشان به صرف بخشش از نزد او عطاکننده و بسیار بخشنده است)

بهاءالله به تقلید ناقص از اسلام برای اغنام خود حج قائل شده که از قطار عقب نمانند، بیچاره چنان در چهار دیوار تقلید محبوس بوده که نمی‌توانسته تصور نماید چنانچه دینش حج نداشته باشد طوری نخواهد شد، فلسفه حج اسلامی را ندانسته و یا لازم ندیده در اطرافش فکر کند، تمام توجهش به اسلام بوده که آن‌چنان برای دین لازم است در کیشش آورده باشد، اصولاً معنی دین را جز نماز و روزه و حج و ذکوه و غیره نمی‌دانسته، دیگر نمی‌دانسته و واقعاً نمی‌دانسته است که دین مبارزه با گمراهی‌ها و برقراری و تعادل در زندگانی و زیستن به آئین عقل و خرد و شناختن جهان و راز آفرینش به عبارت الاخری انسان به معنی تمام انسان بودن است. نه زیارت خانه خشت و گلی سیدباب در شیراز و حسینیه بغداد که چندی در آنجا سکونت داشته است!

شما را به خدا فکر کنید آیا این شخص را جزء افراد معمولی هم می‌شود به حساب آورد؟

به بینید در مغز این مرد چه چیزها خوابیده بوده است.

آخرخانه شیراز با حسینه بغداد که از خشت و گل ساخته شده چه زیارتی دارد؟

زیارت توام با زیارتنامه خود بت پرستی نیست؟  
امروز اگر بین ملت‌های متمدن این موضوع گفته شود به ریش گوینده‌اش نخواهند خندید؟

ملتی که داری چنین افکار و عقایدی باشند وحشی و غیر متمدن نخواهند دانست؟ بت پرست و خدانشناسش نخواهند گفت؟

از تحمل خرج و رنج مسافرت و زیارت کردن خانه شیراز و حسینه بغداد چه طرفی می‌توان بست و چه سعادت‌ی نصیب زائر بی‌نوا خواهد شد؟

آیا شخص عاقل یا بشر متمدن امروز به چنین عمل بی‌معنی و قبیحی مبادرت می‌ورزد که راه دور و درازی را طی کرده رفته در مقابل خانه پوسیده موریانه خورده (۱۵۰) ساله گردن کج کرده زیارت‌نامه خوانده اشک بریزد اگر این بت پرستی نیست پس بت پرستی چیست؟

وای وای وای از این قدر جهالت و نفهمی، وای!

بهاء الله که به زعم خود احکام اسلامی را نسخ نموده و تعالیم و احکام جدید مطابق مقتضای روز آورده به اغنام خود امر می‌کند در سلیمانیه و اردنه و اسلامبول و در جاهائیکه چند روزی زیسته کاخ‌های عالی ساخته زیارت‌گاهش قرار دهند (که به زودی خواهد آمد) این مرد نتوانسته بفهمد که بقای اسلام و نام محمد صل‌الله علیه و سلم کلمات پرمغز اوست که در قرآن آمده. نه گنبد و بارگاه ساختن، اگر کسی عمل خیر و خدمتی به جامعه‌اش



کرده باشد پس از مرگ او مردم به پاداش خدمات و زنده نگه داشتن نام او مجسمه و یادبودی به پا می‌کنند، ولی کار و عمل بهاء الله همه‌اش باید وارونه باشد، خودش در زمان حیاتش باید دستور دهد که کاخ یا بارگاه بسازند، کدام یک از انبیاء یا ائمه دستور داده‌اند که برایشان بارگاه بسازند این‌هایی که می‌بینید و در حال حاضر وجود دارد هیچکدام را خودشان نگفته‌اند که بسازند. بلکه مردم به پاس قدردانی و حق شناسی بعد از مرگ آن‌ها بوجود آورده‌اند، این است احکام عالیه که در اصل کتاب اقدس وعده داد.

### «تا هزار سال پیغمبر نخواهد آمد»

(سطر ۱۱ سطر ۱۴ من یدعی امرا قبل الف سنه کاملته‌انه کذاب مفتر نسل الله ان یثویده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب)

ترجمه کسی که ادعای امری را نماید (ادعای پیغمبری) پیش از هزار سال کامل (شمسی) به درستی که او دروغگو و مفتری است از خدا می‌خواهم که او را به بازگشت تأیید نماید و اگر توبه کند خداوند توبه پذیر است).

از این آیه چنین مستفاد می‌شود که تمام دستورهای اجتماعی را بیان نموده و به اندازه دستوراتش کامل و تعالیمش برای حفظ نظم عمومی و سعادت بشر جامع و مکفی بوده که تا هزار سال دیگر هیچ احتیاجی به اصلاح و یا تجدید قوانین و احکام او نخواهد بود، ضمناً زندگی مادی اولاد و اعقابش نیز تا هزار سال از برکت اغنام الهی تأمین خواهد شد.

بهایان بر این عقیده‌اند که احکام بهاء الله کاملترین احکام و ناقض تمام کتب آسمانی بوده و به اقتضای زمان نازل گردیده است، بنا بر این باید اثری از خوب باقی گذاشته و جامعه اصلاح شده باشد.

در صورتی که همه می‌دانیم و گوینده‌گان این حرف‌ها خود به خوبی مطمئن هستند که تمام بدی‌ها و پلیدی‌های زمان بهاء الله تا به امروز به جای خود باقی و روز به روز هم بر پلیدی‌ها پلیدی‌های تازه‌ای از برکت انفاس قدسیه حضرت بهاء الله اضافه گردیده است.

ظاهر شدن هیکل مبارک جناب بهاء الله و احکام فروزنده و تابان که از ابتکار فرود آمده و با انگشتان توانای خود مهر از سر شربت و باده سر به مهر برداشته‌اند: کوچکترین تأثیری در اصلاح جامعه نداشته است.

در این یکصد و چند سال که از ظهورش می‌گذرد، عبدالبهاء و شوقی افندی شب و روز الواح نازل و اغنام را تشویق به تبلیغ نموده وعده‌های پیشرفت قریب‌الوقوع امر بهائی را در دنیا بشارت داده که شاید تعداد الواح از ده‌هزار هم تجاوز کند، نه تنها پیشرفتی حاصل نشده است، بلکه به اندازه خردلی در جامعه خود او ایران و کانون بهائیت تأثیری ننموده و نود درصد ایرانیان هنوز نام او را هم نمی‌دانند تا چه رسد به احکام و دستوراتش که باعث خنده و مسخره جهان امروز است...

حقیقتاً شرم آور است با دست خالی و نداشتن هیچ، بدبختان باید مطیع اوامر بوده به شهرها و دهات و گاهی هم به خارج از کشور رفته مردم را به کیش خویش دعوت نمایند. در صورتی که اسلام در مدت کمتر از سی سال

جهانگیر شد، یا عقاید مارکس در مدت کمتر از چهل سال این اندازه در دنیا مؤثر افتاده است.

یک مشت حرف‌ها و وعده‌های دروغ عباس و شوقی افندی سرمایه این بیچارگان است که باید تحویل مردم بدهند و برای پیشرفت کیش خود از گفتن هر گونه دروغ ابا و امتناعی نداشته باشند.

کیشی که پایه‌اش با تزویر و ریا و دروغ گذاشته شده و رهبران و پیشوایانشان در سرتاسر زندگی دروغ را روی دروغ گره زده به گردن این گوسفندان انداخته‌اند، قبح و زشتی این عمل در نظر آن‌ها به کلی از بین رفته اصولاً توجهی به گفته خود ندارند که دروغ است.

مبلغ فقط پیشرفت امر را طالب است که یک بدبخت دیگری مثل خودش را داخل گله نموده بجای سلام الله ابهی بگویند.

دروغ که بدترین صفات و بزرگترین گناه به شمار آمده برای پیشرفت امر در نظر این‌ها مباح و بلامانع است، این دستوری است که پیشوایانشان عمل کرده و یا داده اند:

### «کسی حق تاویل ندارد»

(ص ۱۱ سطر ۱۷ من یثول هذا الایه او یفسرها بغیر ما نزل فی الظاهرانه محروم من روح الله و رحمه اللتی سبقت العالمین)

ترجمه: کسی که تاویل نماید آیه را یا تفسیر کند به غیر آن چه در ظاهر نازل شده او محروم است از روح خدا و رحمت او که پیشی گرفته بر (عالمیان).

به موجب این آیه راه هر گونه تأویل و تفسیر را بر اغنام خویش مسدود ساخته و جای ایراد و شبهه باقی نگذاشته و پایه خدایی خود و آقائی اولادش را تا هزار سال محکم و استوار ساخته است.

ولی مبلغین وقتی در سه کنجی گیر می‌کنند بر خلاف نص این آیه به تفسیر پرداخته و برای هر مطلبی معنی خاصی قائل می‌شوند که خدا نکند انسان با آن‌ها روبه‌رو شود که از عمرش سیر و از نفهمی شان خفه خواهد شد.

### «زینت سر»

(ص ۱۴ اسطر ۴ لاتحلقو رئوسکم قد زینها الله بالعشر و فی ذالک لایات لمن ينظر الی مقتضیات الطبیعه من لدن مالک البریه و انه هو العزیز الوهاب)

ترجمه: سرهای خود را نتراشید زیرا خداوند آن‌را به مو زینت داده و در این کار نشانه‌هایی است برای کسی که به مقتضیات طبیعت ناظر باشد از نزد صاحب مخلوق که عزیز و حکیم است)

موی سر را بقتضیات طبیعت معلل نموده در صورتی که در آیه بعدی می‌گوید (ایاکم ان تجاوز عن حدالاذان) مبدا از برابر گوش‌ها بگذرد و تجاوز کند.

اگر اقتضای طبیعت در نتراشیدن است که باید آزاد باشد و به حال خود گذاشته شود چرا از حد گوش‌ها نگذرد، آیا این تناقض بین نیست که در اول می‌گوید موی سر را نتراشیده زیرا در آن آیاتی از مقتضیات طبیعت موجود است و بعد می‌گوید مبدا آن‌را به حال خود واگذارید که از حد گوش‌ها

تجاوز کند یعنی جلویش را بگیرید یا قیچی کنید هم کوسه هم ریش پهن هم  
نتراشید هم جلویش را بگیرید؟ مسخره عجیبی است.

تازه این حکم مخصوص اغنام است که باید عمل کنند حاکم یا حکم  
دهنده مقید به اجرای این حکم نبوده است.

زیرا بهاء الله و عبدالبهاء خدا و خدازاده گیسوانشان از حد گوش تجاوز  
کرده روی شانهاشان منزل کرده بودند (که به رشحات مبارک معروف است).  
بر فرض بگوئیم خدا مختار است دستورات خود را خود عمل ننماید.

عبدالبهاء که مروج این دین است باید احکام اقدس را مو به مو خود عمل  
نماید که سرمشق سایرین قرار گیرد، ولی اول کسی که به محاسن مبارک  
پدرش پوزخند زده و این حکم آسمانی را زیر پا گذاشت و گیسوان را بر  
خلاف دستور خدا آزاد گذاشته از شانها هم تجاوز نمود همین جناب  
عبدالبهاء غصن اعظم و سرکار آقا یا به عبارت الاخری عباس افندی بود.

دستوری را که دستور دهنده خود عمل نکند و جانشینش هم با آن حکم  
اعتنایی نداشته باشد من نمی دانم چه نامی باید رویش گذاشت.

از ایراد این حکم چنین به نظر می رسد که بهاء الله تمام نکات برجسته  
زندگی را گفته نیکی ها را از بدی ها تفکیک کرده دیگر مطلب مهمی باقی  
نمانده که در کتاب آسمانی خود نگفته باشد. به موی سر و گرفتن  
ناخن (چنانچه بیاید) پرداخته است.

آیا شگفت آور نیست؟! آیا چنین کسی را که در زمان او هزاران بدبختی و  
پلیدی اجتماعی گریبان گیر مردم بوده و مردم در دریای خرافات و موهومات

غوطه‌ور و احتیاج به یک نجات غریق داشته‌اند که از این گرداب هولناک به ساحل نجات بکشاند به ریش و موی سر و ناخن و استحمام و غیره پردازد؟ بیچاره چنان در حصار تقلید گرفتار بوده که هیچ توجهی به اطراف و دنیای خویش نداشته است چون در قرآن راجع به نظافت و تمیزی دستوراتی داده شده.

این هم خیال کرده که در دین باید این چیزها گفته شود. دیگر عقلش این قدر قد نداده که فکر کند دستورات قرآن در هزار و چند سال قبل در جزیره‌العرب در بحبوحه توحش و بربریت که عرب بدوی از روز تولد تا دم مرگش حمام و نظافت نمیدید، اصلاً نظافت نمی‌دانست چیست گفته شده است. نه امروز که مردم به اصول بهداشتی و نظافتی کاملاً آشنا و حمام‌های مجهز به هر گونه وسائل در دست رس همگان قرار دارد: آیا چنین کسی را که این همه پلیدی و بدبختی را درک نکند می‌توان انسان فوق‌العاده‌ای نام نهاد ببینید چقدر کوتاه فکر بوده است.

### «داغ باطله»

(ص ۱۴ سطر ۷ قد کتب علی السارق النفی و الحبس و فی الثالث فاجعلو فی جبهه علامه يعرف بها لئلا يقبله مدن الله و دیاره ایاکم ان یاخذکم الرئفه فی دین الله اعملو ما امرتم به من لدن مشفق رحیم).

چون میدانم شما وقتی این عربی‌های من درآوردی و سخیف را می‌خوانید آروارهایتان درد خواهد گرفت زود به ترجمه‌اش می‌پردازم:

نوشته شده است بر دزد دربار اول به تبعید دربار دوم زندانی دربار سوم پس قرار دهید در پیشانی وی نشانه که شناخته شود با آن برای این که نه پذیرند او را در شهرهای خدا و آبادی های او را. مبادا شما را مهربانی در دین خدا اخذ نماید رفتار کنید با آنچه مأمور شدید از نزد مشفق و بخشنده).

عجبا بهاء الله احکام خود را چراغ راهنمایی بشر قرار داده آنها را احکام ندانسته بلکه بوسیله انگشتان توانای خود مهر از سر شربت سر به مهر برداشته و آن را داروی سعادت بشر انگاشته است.

این حکم هم یکی از همان احکام کذائی است که وعده کرده و اینک به رخ اغنام می کشد و اغنام به آن بالیده و آرزوی اجرای آن را در جامعه بشری دارند. «آرزو بر جوانان عیب نیست»

بهاء الله می گوید دزد هر که باشد «و لو دزد آفتابه» دربار اول تبعید دربار دوم زندانی دربار سوم در پیشانی اش داغی بدین مضمون (دزد است راه ندهید) بگذارید که در هیچ شهری و دهی وی را راه ندهند. در آخر آیه هم تأکید می کند که مبادا در دین خدا رأفت و مهربانی به خرج دهید و از اجرای آن بازمانید خدا رثوف و مهربان است.

گوینده شخصی به قرائت قرآن مشغول بود. عرب بدوی و بی سواد نیز در گوشه لمیده گوش می داد خواننده قرآن به غلط چنین خواند: (السارق و السارقه فاقطعو ایدیهما ان الله عزیز غفور) اعرابی بانگ زد که کلام از آن کیست گفت کلام خدا است.

بدوی گفت: هان غلط گفתי اگر کلام کلام الهی باشد ان الله عزیز حکیم است نه عزیز غفور.

قاری پرسید از کجا دانستی جواب داد:

از آن جا که غرو حکم و قطع: ان عنی وغفر لا یقطع در واقع ایراد عرب بدوی که به صرف فراست طبیعی دریافته بود به جا و درست بود.

زیرا اگر خداوند آیه را به کلا عزیز و آورنده حکم می کرد به بریدن دست دزد حکم نمی کرد و چون موضوع حفظ نظام اجتماعی بود او به بریدن دست دزد نمود و کلمه غفور با بریدن دست تناسب نداشت.

بیچاره بهاء الله که به اندازه یک نفر عرب بدوی و بی سواد نتوانسته تشخیص دهد که با آن شدت بیان که مبادا در اجرای احکام خدا دچار عواطف و احساسات شوید و اجرای امر خدا را مختل سازید به کلمه مشفق و رحیم آیه خود را پایان می دهد که هیچ تناسبی با اصرار در اجرای حکم ندارد زیرا شفقت و رحم با داغ باطله منافات کلی دارد در اینجا باید گفته شود من لدن حکیم قهار یا مستقیم مختار که لا اقل اصل حکم را تأیید و تحکیم کرده باشد نه این که پیروان و قاضیان عدالت را بر خلاف صفات خداوندی مأمور سازد که چون خداوند مشفق و رحیم است. شما باید برعکس بی رحم و قسی القلب باشید.

به هر حال اکثر آیات کتاب اقدس بدون رعایت تناسب لفظ با معنی مقصود نازل و استفاده شده و بیشتر آیات به کلمات نامتناسب و نامربوط به اصل موضوع ختم شده که به هیچ وجه با اصل مقصود مربوط نیست. فقط به



منظور این که آیات خود را به سبک و شیوه آیات قرآن جلوه دهد. همچون قرآن پیایی (لو انتم تعلمون) (انه الهوا الغفور الکریم) (انه لهو الباقي الکافی الغفور الرحیم) و مانند این ها آورده.

کلماتی بدون رعایت معنی و ارتباط با مقصود در آخر هر آیه تلقین نموده اعم از این که با اصل موضوع و مقصود مربوط باشد یا نه. گذشته از این ها این حکم نیز که اغنام به آن می بالند از همان احکامی است که به جنون گوینده اش دلالت تمام دارد. باز اگر در دو سه هزار سال پیش بود شاید می توانستند محملی برایش بتراشند.

ولی در دنیای متمدن امروز که زندان های دزدان مجهز به تمام وسائل آسایش و بهداشت و تعلیم و تربیت بوده و به بهترین نحو از زندانیان پذیرایی و روحیه اش را به کلی عوض می نمایند که پس از گذراندن دوره محکومیت یک فرد شرافتمند و صنعت گر و یک انسان واقعی و مفید با سرمایه ای که برایش اندوخته کرده اند از زندان خارج و به زندگی آبرومندانه شروع و دزدی را برای همیشه فراموش کرده و بدور انداخته و یک فرد مفید تحویل اجتماع گردیده است.

در چنین دوره و زمانی جناب بهاء الله می فرمایند پیشانی اش را داغ نمایم که در هیچ جا راهش ندهند (خواهش می کنم بدون تعصب به میزان فکر این مرد درست توجه فرمائید)

فرضاً اگر روزی بنا به عقیده و آرزوی بهائیان بهائیت عالم گیر یا کشورگیر یا شهرگیر یا ده گیر شود که به هزار و یک دلیل امکان ندارد، یا یک جامعه

بخواهند احکام بهاءالله را اجرا کنند، مردم آن کشور به جای سعادت و خوشبختی دچار شقاوت و بدبختی خواهند شد. چه آنکه فرضاً کسی از زور بی‌کاری و بی‌چارگی به دزدی آفتابه پنج‌ریالی مبادرت نموده حبس و تبعید هم رفع بی‌کاری او را نه نمود بار سوم محکوم به داغ باطله گردید (دزد است راه ندهید) که در پیشانی وی نقش بسته و معرف او است او هم ناچار به حکم حب حیات کینه جامعه را در دل گرفته و به منظور حفظ جان از دزدی تجاوز کرده به جنایت و آدم‌کشی پرداخته و از این راه امرار معاش خواهد کرد، بدیهی است در یک کشور و جامعه دزد منحصر به یک یا دو نفر نخواهد بود و در روز بر عده‌شان افزوده و به خوردن داغ باطله محکوم می‌شوند اینان بالطبع به هم نزدیک شده دسته‌هایی تشکیل و به حکم حفظ جان و انتقام از جامعه به کشتار و جنایت خواهند پرداخت زیرا جامعه آن را به بدترین مرگ محکوم ساخته است.

در چنان کشوری هرج و مرج دائمی برقرار و کشت و کشتار رواج یافته دسته‌جات پارتیزانی به وجود آمده امنیت و آسایش از مردم سلب به جای سعادت به بدترین شقاوت‌ها دچار خواهند گشت.

شما را به وجدان و شرافت قسم قدری بیشتر و بهتر در اطراف این شاه حکم فکر کنید ببینید این بیچاره چقدر جاهل و بی‌مایه و بی‌اطلاع از دنیا بوده که نتوانسته راهی برای اصلاح دزد پیدا کند و او را بخوردن داغ باطله که مضارش ذکر شد محکوم کرده است.

حال به ریش معتقدین این کیش با این احکام درخشان نباید خندید.

## «غنا حلال و رقص حرام است»

(ص ۱۵ سطر ۱ انا حللنا لکم الصفاء الاصلوات و النعمات ایاکم ان یخرجکم  
الاصفاء عن شان الادب و الوقار افرحو بفرج اسمی الاعظم الذی ناله تولهت  
الدفعه و انجذبت عقول المقربین)

ترجمه: ما حلال کردیم برای شما شنیدن آوازا و نغمه‌ها را ولی مبدا که  
سماع شما را از حد ادب و وقار خارج سازد. شاد باشید با شادی نام و بزرگ  
من که به وسیله آن دل‌ها بوده افتاده و مجذوب گردیده خردهای نزدیکان).  
چون بعضی آخوندها غنا را حرام دانسته‌اند لذا بهاء الله اغنام خود را بدین  
وسیله مسرور و عرض اندامی نموده است و در عین حال تأکید کرده که مبدا  
ساز و آواز اغنام را به بی ادبی وادارد و آنان را به رقص آرد که از حد ادب و  
وقار خارج شوند.

ولی به جای رقص می‌توانند نام بهاء الله را به زبان رانده و بدان وسیله شاد  
باشند یعنی بهاء را به جای رقص استعمال کنند (درست دقت فرمایید چه  
می‌گوید).

ولی شوقی افندی ولی امرش دستور نای بزرگ خود را زیر پا گذارده و  
اولین درسی که در آکسفورد لندن به خوبی آموخت همان رقص بود.  
اکثر جوانان و بانوان بهائی هم به این امر بهاء الله واقعی ننهاده و عموماً  
رقص را مانند سایرین آموخته و بر خلاف گفته مولای خود ادب و وقار را  
تقدیم خود بهاء الله نموده بر خلاف ادب می‌رقصند.

## «تناقض آشکار»

(ص ۱۶ سطر ۵ قدار جعنا ثلث الديات كلها الى مقر العدل و نوصى رجاله بالعدل لخالص ليصر فوما اجتمع عندهم فيها امرو به من لدن عليم حكيم). ترجمه: برگردانديم يك سوم ديات را همه آن را به سوى قرارگاه داده و وصيت مي كنيم مردان آن را به داد ناب كه به مصرف رسانند آنچه جمع شده است نزد ايشان در چيزي كه مأمور شده اند به آن از نزد دانا و حكيم). از اول كتاب اقدس تا اين جا كه خوانندگان همراه ما بوده اند فقط ديه كه معين شده راجع به زنا بوده كه حسب الامر بايستي تمام آن را به صندوق بيت العدل پرداخته و رسيد دريافت دارند.

اكنون بهاء الله مانند اين كه از عقیده خود برگشته يا گفتار پيشين خویش را فراموش نموده كه يك سوم آن را به بيت العدل هديه مي كند و از دو سوم ديگر سخن نمي گويد كه تكليف دو سوم ديگر چيست اين پول حلال به جيب کدام شخص مجهول الهويه بايد سرازير شود.

البته مسلم است به جيب مبارك ولي امر و اولادش يعني ۶ مثقال طلا از ۹ مثقال طلايي كه ديه هتك ناموس يك نفر از اغنام اناث است بايد به صندوق مخصوص ولي امر هر كه باشد و يك سوم آن كه عبارت از ۳ مثقال طلا است به صندوق بيت العدل پرداخت گردد.

اما كلمه ثلث الديات كلها از ابتكارات بهاء الله و اعجاز وي به شمار مي رود اشخاص معمولي امثال ماها نمي توانند درباره اين كلمات بحث نمايند.

اگر خواننده گرامی موقع مطالعه این کتاب به حیرت فرو رود یا اظهارات ما را باور نفرماید لطفاً مطالعه خود را در همین جا ختم کرده به سراغ یکی از افراد برجسته بهائی دکتر یا مهندس خارجه دیده رفته و با او در اطراف احکام بهاءالله سخن گوید تا آنچه ما دیده‌ایم، دستگیرش شده و به درد دل ما واقف گردد.

به نظر نگارنده بهاءالله به واسطه معاشرت و مجالست چندین ساله با درویش و قلندران به اخلاق و حالات آنها مانوس و تدریجاً مرد صوفی منش و قلندر ماب و درویش بیکار و مفت خور و بی‌بندوباری از کار درآمده، هیکل و قیافه با آن ریش و پشم و گیسوان بلند تا شانه ریخته و کلاه نمدی درویشی دراز بلند (که پسرش همیشه آن را تاج مبارک می‌گفت) بهترین شاهد بر مدعی است.

مگر خدا یا پیغمبر شدن لازمه‌اش تغییر قیافه آن‌هم قیافه‌ای چنین هیولایی است، بهترین سنجش و میزان افکارش همین هیکل و قیافه است، بیچاره درویش آواره متدرجاً اوهام و خرافات چنان قبضه‌اش کرده که در دریای تصور و خیال خفه و امواج وهم و خیال به هر طرفی غلطانده گیج و از خود بی‌خود شده هر پرت و پلائی به نظرش آمده به عنوان آیات روی کاغذ آورده نامش را کلمات آسمانی گذاشته است، چون کسی جز مثنی شیعیه مقیم ایران آن آیات را نمی‌دیده و آن‌هم که میدیده مثل گوینده‌اش غرق در وهم و خیال بوده و چون مخفی و قاچاق هم بدستشان می‌رسیده عنوان و ارزشی داشته

است (بدیهی است هر چیزی که به زحمت و دزدکی به دست آید ارزش و تأثیرش بیشتر است).

### «جریمه نامعین یا خدای فراموش کار»

(ص ۱۷ سطر ۸ اما الشجاج و الضرب احكامهم كما باختلاف مقادير هما و حكم الديان لكل مقدار ديه معينه انه لهو الحاكم العزيز المنيع لو نشاء فصلها بالحق و عدا من عندنا انه لهو لموفى العليم).

ترجمه: اما سرشکستن و کتک زدن حکم آن‌ها به اختلافات مقدار آن‌ها است و کرده است دیه معین کننده از برای هر مقداری جریمه معینی زیرا او حاکم عزیز و منیع است ما اگر بخواهیم جریمه‌ها را به تفضیل و حق بیان می‌کنیم و وعده می‌دهیم زیرا او وفا کننده و دانا است)

در این جا که به کلمه اما جمله را شروع نموده می‌رساند که تمام دیات را از جزئی و کلی کوچک و بزرگ بیان کرده و فقط جریمه سرشکستن و کتک زدن باقی مانده که آن را هم به طور ناقص و وعده آینده ذکر می‌کند، در صورتی که از اول کتاب اقدس تا این جا جز جریمه زنا جریمه و دیه دیگری ندیدیم.

در این جا هم واقعاً اعجاز را تمام کرده که با آب و تاب زیادی می‌گوید دیه و جریمه سرشکستن و کتک زدن بسته به مقدار آن‌ها است و اگر بخواهیم می‌توانیم آن را مفصلاً شرح دهیم.

آیا از هیچ شخص عاقلی یک چنین مهملاتی می‌شود شنید که مطلبی ناتمام و دم بریده بیان کرده سپس بگوید من اگر بخواهم می‌توانم این مطلب

را کامل و درست بیان کنم. (درست دقت فرمائید گوینده این حرف کسی است که مدعی خدایی بوده و در خلقت این جهان دست داشته است).

اگر می‌توانستید چرا بیهوده وقت خود و دیگران را ضایع ساختید:

در احکام و نظامات اجتماعی اگر بخواهیم معنی ندارد، اگر نمی‌خواستید چرا نام بردید، و اگر می‌خواستید چرا نتوانستید، تا آخر کتاب هم مطالعه شد از این موضوع دیگر نامی برده نشده، مانند این که خدا هم فراموش کار یا عاجز از دیات است که در خود آیه هم وعده داده و می‌گوید خدا به وعده وفا کننده و دانا است ولی وفا نمی‌کند و نادان است.

آیا آقایان و مبلغین و فضلاء بهایی که کتاب اقدس را مطالعه کرده به خطا و غلط‌های مولای خود پی‌برده و به مراتب علم و دانش و ادراک او واقف شده‌اند یا ما نفهمیده و به‌کنه مطالب آن پی نبرده‌ایم. اگر واقعاً چنین باشد وجداناً برایشان فرض و واجب است که ما و دیگران را با اسرار و حقایق بهائیت و اقدس آشنا سازند و راضی نشوند مردم محروم بمانند. بزرگترین خدمت به بهائیت و تبلیغ امرالله جواب دادن به همین ایرادات و احکام مشعشع کتاب مقدس آسمانی اقدس است. بنویسید تا بهائیان و دیگران گمراه نشده دچار صرصر امتحانات نگردند.

ولی ما می‌دانیم جواب نخواهید داد زیرا جوابی ندارید که بدهید، منکر کتاب اقدس که نمی‌توان شد. این‌هایی که در این کتاب آمده تماماً کلمات جمال مبارک خدای لم یلد و لم یولد است، چه دارید در مقابل این حرف‌ها بگوئید تماماً دو دو تا چهارتا است هر چه بگوئید تف سربالا است.

خواننده گرامی شاید پس از مطالعه کتاب اقدس نتواند باور کند که واقعاً این‌ها آیات و احکام بهاءالله می‌باشد.

زیرا این احکام و آیات با آنچه بهاءالله در ابتدای اقدس وعده نموده مغایرت کلی دارد و ممکن نیست هیچ آدم متوسط العقل و متوسط الفکری گوینده این لاطائلات را دیوانه و لایشعر نداند.

### «میهمانی با آب»

(ص ۱۷ سطر ۱۱ قدرقم علیکم الضیافه فی کل شهر مرته واحده و لو بالماء ان الله اراد ان یؤلف بین القلوب و لو باسباب السماوات و الارضین).

ترجمه: به تحقیق توشته شد بر شما مهمان داری در هر ماهی فقط یکبار (ماه بهایی ۱۹ روز است) هر چند که این میهمانی به آب باشد برای آن‌که خداوند خواسته است که بین دل‌ها تألیف نماید گرچه به اسباب آسمان‌ها و زمین‌ها باشد).

به موجب این آیه بر هر فرد بهایی واجب است در هر ۱۹ روز یکبار عده‌ای را که کمتر از ۹ نفر نباشند دعوت به میهمانی نماید، میهمانی چه در زمان بهاءالله و چه امروز عبارت از این است که حداقل ۹ نفر را در هر ۱۹ روز به‌شام یا نهار دعوت نمایند، بدیهی است این مهمان‌داری بسیار مشکل بلکه محال است که هر خانواده بتواند هر ۱۹ روز یکبار ۹ نفر را به‌شام یا نهار دعوت و از آنان پذیرایی نماید، پس ناچار چنانکه خود بهاءالله نیز به اشکال این موضوع برخورده لذا به جمله ولو بالماء ختم نموده است.



درباره این آیه و این حکم نوظهور بهاءالله دقت فرمائید تا به مراتب علم و دانش وی پی ببرید.

عجیب این است که می‌گویید: خداوند می‌خواهد بین بندگان خود تألیف قلوب نماید هر چند که به وسیله اسباب آسمان‌ها و زمین‌ها باشد، درست به پوچی این گفتار دقت فرمائید که این جمله را «اسباب السماوات و الارضین» پس از جمله ولو بالماء آورده، توجه فرمائید که این مرد چه اندازه باید پیاده باشد که به چنین مهملی تفوه کند.

می‌گویید: خداوند مایل است که بین بندگان خود محبت و دوستی برقرار سازد هر چند که به وسیله اسباب آسمان‌ها و زمین‌ها باشد.

نوع بشر در کره زمین زندگی می‌کند و کره زمین هم محاط به سایر کراه دیگر است که به قول بهاءالله و قداماء به آسمان‌ها تعبیر شده.

پس نوع بشر که مخلوق کرده زمین بوده و کره زمین هم محاط بر آسمان‌ها باشد آیا می‌توانید وسیله دیگری بیابید که خارج از اسباب آسمان‌ها و زمین‌ها باشد؟

اندکی در این گفتار بیاندیشید تا درست به کنه آن پی ببرید، گویا بهاءالله سایر وسائل تألیف قلوب را از قبیل محبت، از خود گذشتگی، خدمت، بذل بخشش ایثار و غیره را، خارج از اسباب آسمان‌ها و زمین‌ها می‌دانسته که می‌گوید هر چند که به اسباب آسمان‌ها و زمین‌ها باشد و گویا ایشان اسباب آسمان‌ها و زمین‌ها را فقط منحصر به آب می‌دانسته.

این بیچاره که گفتار معمولی روزانه خود را یاد نداشته آیه هم نازل می‌کند آن هم به عربی و به سبک قرآن، از اغلاط و کج فهمی این بزرگوار صرف نظر کرده صراحت گفتارش را مدرک قرار می‌دهیم که بر هر فرد بهایی هر ۱۹ روز یک‌بار واجب است که عده‌ای را با آب دعوت نماید، فرضاً شما یکی از مدعوین باشید همین‌که عموم مدعوین حاضر شدند در برابر هر یک لیوان آب بگذارند و میهمانی را با این نحو خاتمه دهند، آیا شما به خود و میزبان فحش و ناسزا نخواهید گفت، اگر بهاییان می‌گویند مقصود از دعوت آب تأکید در امر بوده است، پس در این صورت برمی‌گردیم به حال اول که آیا برای تمام افراد بهایی از هر طبقه ممکن است که ۱۹ روز یک بار حداقل ۹ الی ۱۹ نفر به طور معمول به شام یا نهار دعوت نمایند، هرگز، پس این حکم هم از محالات و لطائف است.

### «قرار داد بین زن و شوهر»

(ص ۱۹ سطر ۷ قد کتب الله لكل عباد ادا الخروج من وطنه ان يجعل ميقاتا لصاحبه في آيه مده اراد ان اتى و وفى بالعهدانه اتبع امر موليه و كان من المحسنين في قلم الامر مكتوبا و الا ان اعتذر بغدر حقيقتي فلا ان يخبر قرينه و يكون في غايت الجهد الرجوع اليها فان فات الدمر فلها تر بص تسعه اشهر لمعدودات و بعد اكمالها لابس عليها في اختيار الزوج فان صبرت انه يحب الصابرات اعملوا و امري و لا تتبعوا لك مشرك كان في اللوح اثما)

ترجمه: به درستی نوشته است خداوند برای هر بنده که بخواهد بیرون رود از میهن خود که قرار دهد وقتی را برای دقیقه‌اش که در چه مدتی می‌خواهد

بیاید و وفا به عهد نماید او پیروی فرمان مولای خود را نموده و از نیکو کاران خواهد بود که از قلم فرمان نوشته شده و اگر معذور به عذر حقیقی شده بر اوست که خبر دهد همسر خود را و در غایت کوشش برای برگشت به سوی او باشد اگر که او فوت شد پس بر اوست (برزن) که منتظر شود نه ماه شمرده شده پس از تکمیل نه ماه باکی بر او نیست در اختیار شوهر و اگر بردباری نماید او دوست می‌دارد زنان بردبار را عمل کنید فرمان‌های مرا و پیروی نکنید هر مشرک را که در لوح گناه قلمداد شده).

این آیات که به عربی تلفیق شده گاهی به حدی زننده و مهوع است که انسان بی‌اختیار مشمئز و بیزار می‌شود مثلاً برای ادای یک مطالب ساده که می‌توانست به آسانی بگوید (من اراد السفر) گفته (من اراد من خروج من وطنه) اگر بخواهیم همین مطلب به فارسی بیان شود خواهیم گفت (کسی که بخواهد مسافرت نماید) و اگر به جای آن بگوئیم (کسی که خواسته است بیرون شود از وطنش) چقدر یاوه و غلط خواهد بود یا به جای جمله متی يرجع ملاحظه فرمایید چه می‌گوید (فی آیه مده ارادان الی آخر) که به فارسی جمله ما چنین است (کی برمی‌گردد، ولی معنی جمله بهاءالله این است (در کدام مدت اراده کرده است این که بیاید) از همین دو جمله کوتاه می‌توان به میزان دانش و حماقت این مرد مازندرانی پی برد، کتاب اقدس از اول تا آخر صرف نظر از اغلاط صرف و نحوی از حیث اسلوب و شیوه کلام به عربی مانند نیست.

اکنون برگردیم به اصل مطلب اگر مطابق این حکم کسی خواست مسافرت نماید با خانم خود نیز پیمان منعقد ساخت که رأس موعد معین مراجعت نماید ولی نتوانست بوعده خود وفا نماید و وسیله هم نداشت به زوجه خویش خبر دهد مثلاً جنگ شروع و روابط قطع گردید وظیفه خانم این است که فقط ۹ ماه صبر کند و پس از انقضاء مدت ۹ ماه شوهر تازه مطابق میل خود اختیار نماید اگر سه روز پس از انقضاء ۹ ماه شوهر اولی مراجعت و زن خود را در آغوش دیگری دید حق هیچگونه اعتراضی ندارد چشمش کور تا دیگر سفر نکند و احکام بهاءالله را ببازیچه نگیرد این است معنی سعادت بشر.

#### «حق هیچگونه ایراد به زمامدار ندارید»

(ص ۲۱ سطر ۱۴ لیس اللحدان يعترض على الذين يحكمون على العباد دعولهم ماعندهم و توجهو الى القلوب)

ترجمه: هیچ کس حق ایراد بر کسانی که به مردم حکومت می کنند ندارد و اگذارید ایشان را به آنچه در نزد آنان است و به دلها توجه کنید)

به موجب این آیه نامقدس بهائیان هیچگاه حق ایراد و اعتراض به اعمال و رفتار زمام داران را ندارند و آنها در طرز اعمال و رفتار خود آزاد و نزد کسی مسئولیت ندارند، هر نوع ظلم و ستم که نسبت به مردم روا دارند کسی حق چون و چرا ندارد، فرض بفرمایید مطابق آرزوی اغنام روزی شهری یا کشوری با قوانین بهائیت اداره شود عموم حکام از زمامدار و استاندار و فرماندار و بخش دار و دهدار و غیره به موجب این حکم آزادی عمل دارند.

هر عمل و کردار زشتی را خواستند نسبت به مردم اجرای می‌نمایند «مثل سلاطین قدیم که اگر شب مزاجشان خوب کار کرده بود صبح آن‌روز خوشحال و خندان اطرافیان را مورد تفقد قرار داده و بذل و بخشش فراوان می‌نمودند و اگر خدای نخواست مزاج وظیفه خود را خوب انجام نداده و به یبوست مبتلا می‌شدند عصبانی و اوقات تلخ به همه بدبین و به در و دیوار ناسزا گفته غلاظ و شداد صادر چه بسا شکم‌ها پاره و چشم‌ها از حدقه بیرون آورده گردن‌ها با شمشیر زده می‌شد حتی باولاد و نزدیکان خود رحم نکرده از دیدن بینائی یک عمر محرومشان می‌کردند».

با اجرای این حکم و آزادی عمل حکام و سلب حق اعتراض از مردم حال و روزگار چنین ملتی چگونه خواهد بود؟

اگر آقایان به ناموس بهائیان تعرض نمودند تکلیف چیست بدیهی است شخص بهائی در برابر حکومت تسلیم صرف بوده و دم نزند و به دل‌ها توجه داشته باشد، و اگر بعد از دست درازی به ناموس، به مال و دارائی هم طمع نموده هستی‌اش را از دستش گرفت باز هم حق اعتراض ندارد، اگر اقدام به قتل نفس نموده خانه‌های آن‌ها را به آتش کشیده بهائی حق اعتراض ندارد مؤمن که به اقدس ایمان آورده و آیات او را احکام الهی می‌داند نمی‌تواند هیچگونه اعتراضی نموده وظیفه او در قبال این همه ظلم و تعدی و غیره فقط توجه به دل‌ها است و بس

اگر این مهملات را کسی به عنوان احکام آسمانی برای وحشیان آفریقا بگوید او را زنده زنده خواهند خورد. بی‌خود نیست که بهاءالله این‌ها را اغنام

خطاب کرده کسی که فهم و شعور را از دست داده خردش از کار افتاده در مقابل هر گونه مصائب حتی مرگ هم تسلیم است.

### «طلا یا معبود بهاء الله»

(ص ۲۷ سطر ۱۸ والذی تملک ماہ مثقالاً من الذهب فتسعه عشر مثقالاً لله فاطر الارض و السماء ایاکم یا قوم ان تمنعوا نفسکم عن هذا الفضل العظیم) ترجمه: کسی که دارای یک صد مثقال طلا شد پس نوزده مثقال آن برای خدائست که آفریننده زمین و آسمان است مبدا خویشتن را از چنین بخشش بزرگی بازدارید).

بازگو از نجد و از یاران نجد      تا در و دیوار را آری به وجد  
از اول کتاب اقدس تا این جا خواننده عزیز با ما همراه بوده و تا اندازه‌ای که باید درک نموده باشد که خدائی یا پیغمبری بهاء الله از چه قرار و بر چه منوال بوده است، اکنون آشکار و هویدا می‌گردد که تمام فرمایشاتشان تا این جا همه مقدمه و هموار نمودن جاده و آشنا نمودن افکار اغنام به احکام آیات خود بوده است، اینک که تا اندازه آن را زیربار کشیده و افسار بدهنشان زده مقصد و مقصود غایی و نهایی خود را ابراز و در اظهار این مطلب چنان دچار شتاب و اضطراب گردیده که سر از پا نشناخته چندین آیه پشت سر هم بافته هر نوع تهدید، تخفیف، تشویق، اصرار، التماس را جائز دانسته، بالاخره فهم و درک و علت و حکمت این گدائی را نیز از حدود استعداد و ادراک اغنام خارج و محدود به خداوند نموده و بس.

در صورتی که فهم و درک این مطلب بر خلاف فرموده بهاءالله که خواسته است افکار اغنام را منحرف نماید بسیار سهل آسان است.

اکثر افراد بشر در راه رسیدن به ریاست و آقایی در دوره زندگانی خود از هیچ نوع پستی و رذالت اخلاقی تملق و چاپلوسی، تزویر و تدلیس، مکر و فریب، ظلم و خونریزی، خودداری نمی کنند و برای زندگانی چند روزه هر یک راهی را انتخاب و روشی را پیروی می نمایند، تا ازدهای نفس پلید خود را ساکت و آرام سازند، این صفات در اشخاص متفاوت است.

بعضی به صرف تملق و چاپلوسی، فریب و تزویر قناعت می نمایند، برخی از آنها هم تجاوز کرده دین و ایمان و شرافت و ناموس و هر چه در نزد شرافتمندان عزیز است همه را فدای خود خواهی و شهوت پرستی می نمایند. از ارتکاب به هیچ نوع رذالت، دنائت، پستی، بی شرفی، وقاحت و قباحت فروگذار نبوده به جایی می رسند که به مقام مقدس ایزدی نیز توهین روا می دارند و به نام او گدائی می کنند و او را همچون خود بشری پست و رذل تصور می نمایند که نیازمند به پول و طلا باشد:

ملاحظه فرمائید پستی و دنائت اخلاقی باید تا چه پایه و اندازه باشد که گدائی را به خدا نسبت دهند و نام مقدس او را خوار و بی مقدار سازند و نام منزّه او را که آفریننده عالم و عالمیان است به طلا و امثال آن آلوده کنند.

بدبخت تیره روز و گدای ول گرد را به نام مقدس خداوندی چه کار؟ طلا چیست؟ پول کدام است؟ که در راه وصول به آن از هیچ نوع وقاحت و قباحتی فروگذار نمی کند که در آیه بعدی می گوید:

(قد امرناکم بهذا بعد از کنا غنیا عنکم و عن کل من فی السموات و الارضین).

ترجمه: شما را به این کار امر کردیم پس از آن که از شما و از هر کس که در آسمان ها و زمین ها است بی نیاز هستیم.

پررویی و تردستی را مشاهده فرمایید کوسه و ریش پهن یعنی چه کسی که از زمین و آسمان بی نیاز است به گدائی چه نیاز دارد که با کمال وقاحت تکرار نماید.

(که ان فی ذلک لحکم و مصالح لایحط بها علم احد الا الله العالم الخبیر)  
ترجمه: در این کار حکمت ها و مصلحت هایی است که علم احدی به آن احاطه نمی کند مگر خدای دانا و با خبر.

حکمت یعنی چه، مصالح کدام است، که علم احدی به آن نمی رسد، شاید طلا را خدای خود دانسته که علم احدی به کنه آن نمی رسد، و یا اغنام خود را به حدی گوسفند تصور کرده که به چنین مهملاتی تفوه نموده. و الا زر و سیم چه ارزشی و اهمیتی در نزد خدا دارد که دارای این همه اسرار باشد و این همه اصرار ورزد و بگوید:

(قل بذلک اداد تطهیر امولکم و تقربکم الی مقامات لایدرکها الا من شاء الله انه لهو الفضال العزیز الکریم).

ترجمه: بگویید بدین وسیله خواسته دارائی شما را پاک نماید و شما را به مقاماتی برساند که درک نمی کند کس آن را مگر کسی که خدا خواسته باشد.



ثروت و دارائی اگر از راه مشروع و پسندیده گرد آمده باشد به خودی خود پاک و تمیز است و اگر از طریق نامشروع و ناپسند جمع شده باشد، باید به صاحبان اصلی آن مسترد گردد (نه به بهاءالله) تا پاک شده و ذمه شخص بری گردد.

ایشان چگونه می‌خواهند با دریافت ۱۹ درصد دارائی نامشروع و ناپاک را طاهر و پاک گردانند، و با دریافت این پول «مثل کشیشان زمان‌های پیش که بهشت را می‌فروختند» تقرب به خدا را بفروشند؟ خدایی که قرب او به واسطه دریافت پول حاصل شود بشر پستی است نه خدا. با این همه اصرار باز قلبش آرام نگرفته و تأکید بیشتری را لازم دانسته می‌گوید:

(یا قوم لا تخونو فی حقوق الله و لا تصرفو الا بعدد اذنه کذلک قضی الامر فی الالواح و فی هذا اللوح المنیع).

ترجمه: ای مردم در حقوق خدا خیانت نکنید و آن را خرج ننمائید مگر بعد از اجازه چنین گذشت امر در الواح دیگر و این لوح بزرگ).

در این جا نصیحت می‌کند که در سهم خدا خیانت نکنند و آن را بدون تحصیل اجازه از خدا به مصرف نرسانند. مقصود ایشان از این خدا کیست که باید اجازه دهد، اگر همان خدایی که خالق جهان است و همین طلا و معادن را به وجود آورده احتیاج به پول و فلان (که بهاءالله برای یک مثقالش دلش لک زده) ندارد و اگر مقصودش از کلمه خدا خود اوست (چنان که از آیه اخیر استنباط می‌شود) که نام او میرزا حسین علی نوری است نه خدا، و با این عمل بزرگترین اهانت را به مقام مقدس ذات پاک پروردگار، خدای بزرگ

توانا نموده که اگر از تمام گناهش هم صرف نظر شود این تقصیر و گناه و جسارت بزرگ را ندیده نمی‌توان گرفت و آن دهن را با سرب مذاب باید پر نمود. شداد، فرعون و نمرود هم این غلط بی‌جا را کردند و هنوز هم که هنوز به لعنت ابدی گرفتار و بهاء‌الله نفر چهارمی خواهد بود.

شعری به خاطر رسید که بی‌مناسبت نیست اینجا آورده شود.

خانه فرعون را شیطان شبی حلقه بر در زد که دارم مطلبی

گفت فرعونش ایا تو کیستی آدمی جنی مرا گو کیستی

کرد شیطان بادی از مقعد رها گفت بادا این بریش آن خدا

گونمیداند برون خانه کیست حلقه بر در میزند از بهر چیست

باز هم خجالت نکشیده چنین می‌سراید:

من خان الله یخان بالعدل و الذی عمل بما امر ینزل علیه البرکته من سماء  
عطاء ربه الفیاض المطفی البازل القدیم).

ترجمه: کسی که به خدا خیانت کند به عدل خیانت کرده هر کسی به آنچه  
مأمور شده رفتار کند (طلا بدهد) فرود می‌آید بر او برکت از آسمان بخشش  
و عطا کننده و بذل کننده باستانی»

خیانت به خدا بواسطه ندادن پول یعنی چه، چنین خدایی پست و محتاج  
و حقیر است تعالی الله یصفه الضالمون علواً کبیراً

پروردگارا، تو خود گواهی که ما از چنین خدایی که نیازمند زر و سیم  
باشد بیزاریم و چنین خدایی را مخلوق پست و رذلی می‌شماریم که از زور

تنبلی به دریوزگی و گدائی پرداخته موجب ضلالت و گمراهی برخی از مخلوقات گردیده است.

پروردگارا، تو خود آگاهی که مقصود و مقصدی جز آگاهی بندگانت نداریم، آنان را به فضل عمیم و رحمت بی متتهای خود به راه راست هدایت فرما تا تو را چنانکه هستی به یگانگی و بی همتائی شناخته پرستش نمایند. کردگارا، ما به گفتار مقدس تو پی بردیم و ایمان آوردیم که گوش دارند ولی نمی شنوند. چشم دارند لیکن نمی بینند دل دارند اما نمی فهمند. پس گوش های آنان را شنوا و چشم های ایشان را بینا و دل ها را خردمند و داناگردان.

بارالها، نادانان و گرفتاری وادی ضلالت را دانا و به راه راست خداشناسی آشنا و راهنما فرما خدایا جز تو و سایه تو پناهگاهی نداریم. ما را در پناه سایه خود پناه ده تا وظیفه ای را که به گردن گرفته ایم به انجام رسانیم، آمین رب العالمین.

### «استحمام غیر عملی»

(ص ۲۹ سطر ۱۸ قد کتب علیکم تقليم الاظفار و الدخول فی ماء یحیط هیاکلکم فی کل الاسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتوه من قبل ایاکم ان یمنعکم الغفلة عما امرتم به من لدن عزیز عظیم ادخلو ماء بکرا و المستعمل منه لا یجوز الدخول فیه ایاکم ان تقرّبوا حماماء العجم من قصدها وجد رائحتها المنتنه قبل و روده فیه تجنبوا قوم و لا تكونن من الصاغرین انه یشبه بالصدید و الغسلین ان انتم من العارفین).

ترجمه: نوشته شد بر شما گرفتن ناخن‌ها و داخل شدن در آبی که احاطه کند (پوشاند) هیکل‌های شما را در هر هفته و پاکیزه کردن بدن‌های شما به آنچه به کار برده‌ید از پیش مبدا این که باز دارد شما را غفلت از آنچه امر شدید بر آن از جانب عزیز و بزرگ داخل شوید به آب بکر (دست‌نخورده) و به کار برده شده آن جایز نیست دخول در آن مبدا آن که نزدیک بشوید به گرمابه‌های عجم (ایران) از قصد آن (عمداً) یافت بوی و تعفن آن را پیش از ورودش در آن پرهیزید ای مردم و نباشید از اهانت شدگان به درستی که آن مانند چرک و خون و آب غساله می‌باشند اگر شما از دانایان باشید).

مقصود آقا خدا از این همه وراجی این است که ناخن‌ها را بگیرید و هفته‌ای یک بار در آب بکر و دست نخورده داخل شده استحمام نمائید و به گرمابه‌های خزانه داخل نشوید که آن‌ها بدبو و متعفن می‌باشند. از همین جا می‌توانید به گفتار عربی این خدای قرن بیستم پی ببرید که تا چه اندازه متعفن است.

ما ناچاریم این مهملات را تحت اللفظی ترجمه نماییم. زیرا اگر به سبک و شیوه فارسی ترجمه کنیم باید در معنی هم تصرف شود که این عمل ناصحیح است.

عربی بهاءالله درست همانند همان ترجمه‌ایست که ملاحظه می‌فرمایید، هر قدر شما از این ترجمه فارسی لذت می‌برید یک نفر عرب و عربی‌دان هم از عربی بهاءالله لذت خواهد برد، باری به موجب نص صریح این آیه گرمابه دوش و نمره برای بهائیان حرام است، زیرا طرز استحمام را با زحمت زیادی

بیان نموده که باید هر نفری در مقدار آبی که تمام بدن او را بپوشانده داخل شود، یعنی استحمام را منحصرأً به همان نحو دستور داده‌اند و غیر از آن جائز نیست، در این صورت با دوش ممنوع خواهد بود، اگر اغنام بخواهند مطابق این دستور استحمام کنند هیچ‌گاه عملاً موفق به استحمام نخواهند شد، زیرا حداقل هر خانواده را اگر پنج نفر تصور نمائیم پنج بار هر باری دو متر مکعب آب لازم است تا هیکل شخص را بپوشاند و این مقدار آب در هفته مخصوصاً در زمستان باید گرم شود یعنی در هر هفته لازم است تا بتوان مطابق دستور فوق رفتار کند هزینه سوخت ده متر مکعب آب در هر هفته برای خانواده‌های طبقه دوم و سوم میسر نخواهد بود.

پس بهائیان به ناچار باید از نظافت چشم پوشیده یا بر خلاف دستور خدای خود به گرمابه‌های عمومی بروند و با خدا و مولای خود عصیان ورزند روح مشوش و مضطربش را در عالم ارواح پریشان‌تر سازند تا دوباره احکام دیمی و بدون مطالعه نازل نفرمایند و ادعای خدایی نکنند. واقعاً مسخره است.

### «دو عید بزرگ»

ص ۳۱ سطر ۱ قد انتهت الاعیاد الی العیدین الاعظمین اما الاول ایام تجلی الرحمن علی من فی الامکان باسماله الحسنی و صفاته العلیا و الاخر یوم فیه بعثنا من بشر الناس بهذا الاسم لدی به قامت الاموات و حشر من فی السموات و الارضین)

ترجمه: به تحقیق منتهی (منحصر) شد عیدها به دو عید بزرگ اما نخستین روزهای است که در آنها جلوه نموده خدا بر آفرینش (هستی) به نام‌های نیکو و صفات بزرگ، و دیگری روزی است که در آن برانگیختن کسی را که به مردم بشارت دهد به این واسطه آن مرده‌ها زنده شدند و برپا خواستند کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌ها بودند»

مقصود از عید اول روزهایی است که میرزا حسین‌علی نوری در بغداد کلاه را به سر برادر گذاشته جانشینی سید باب را نموده «از ۸ اردیبهشت ماه الی ۱۲ که در بین بهائیان به عید گل و عید رضوان نامیده می‌شود» دوم روزی است که سیدعلی محمد باب ادعای مهدویت کرده که بنا به قول بهاء الله وی را هم خود ایشان مأمور ساخته و به سوی مردم فرستاده تا مردم را به ظهور من ینظر الله بشارت دهد که خدا قریباً خود ظاهر گشته و تمام مرده‌ها را زنده گردانیده و تمام مخلوق آسمان‌ها و زمین‌ها را محشور خواهد ساخت و بشر را به اوج سعادت و خوشبختی خواهد رسانید، و دیدیم هنوز مرکب این وعده وعیدها خشک نشده جنگ جهانی اول شروع و دنیا را به خاک و خون کشیده و همان آرامش و امنیت هم که داشتیم از برکت انفس قدسیه این درویش مازندرانی از بین رفته و اعجاز ظاهر گشت.

این قلندر عاجز بیچاره که تا این‌جا حرف‌های جنون آمیز و خارج از منطقش را شنیده زده و می‌گوید من خالق جهانم، چقدر پست و چقدر خنک و در عین حال چه اندازه وقیح و پر رو، که بانداشتن هیچگونه تفوق بر دیگران با کمال بی‌شرمی و بی‌حيایی چنان ادعای بزرگ و غلط و بی‌جایی را

بنماید، و یک دسته گوسفند هم بع بع کنان یاللعجب بگویند از این چشم بندان.

البته خواننده محترم به گفتار بیهوده و یاوه‌های بهاءالله پی برده‌اند که این مرد پررو پای بند منطق و دلیلی نبوده هر چه به زبانش آمد گفته و نوشته است.

حال صرف نظر از بطلان ادعای هر دو بزرگوار اگر به گفته بهاءالله سیدعلی محمد از طرف او مأمور بوده ظهور قریب‌الوقوع خدا را به مردم دنیا بشارت دهد، او فقط باید مبشر و خبر دهنده باشد، در صورتی که می‌بینیم سیدعلی محمد نه اسمی از بهاءالله برده و نه اعتنایی به او نموده بلکه خویشتن را فرستاده مستقل خدا، قائم، و مهدی، معرفی و کتاب و احکام عجیب و قریبی نازل و مردم را به اطاعت اوامر و احکام خود خوانده و در هیچ‌جا اسمی از بهاءالله نبرده است.

حال اگر حرف بی‌دلیل بهاءالله را قبول کنیم، سیدعلی محمد را دروغگو، و اگر ادعای سیدعلی محمد را قبول نمائیم بهاءالله که فردی از مریدان سید باب بوده دروغش آشکار می‌گردد، باید دانست و از بهاءالله پرسید به چه دلیل ایشان ظهور کل شده‌اند، باب و کتاب بیانش هیچ‌جا اسمی از ایشان نبرده فقط یک‌جا گفته است.

پس از انقضاء مدت المستغاث که دو هزار و چند سال می‌شود «من یظهرالله» ظاهر خواهد شد، من یظهرالله دو هزار سال بعد به ایشان چه که خود را روی دستگاه خدایی انداخته و باب را مبشر و خبردهنده خود دانسته

و به خورد اغنام داده است، من یظهر الله به او چه مربوط است. او میرزا حسین علی نوری است و یکی از بابیان ناقض سیدباب است، به فرض محال من یظهر الله دو هزار سال بعد باید بیاید نه سیزده سال، شهدالله شاید عجیبی بود بدون هیچگونه دلیل و مدرکی من یظهر الله شده.

فداکاری و از جان گذشتگی طرفداران باب که در راه او جان و مال و همه چیز داده‌اند به حساب خود آورده.

همه جا مبلغین از خود گذشتگی اصحاب باب را به رخ مردم کشیده و در راه کیش بهاء به حساب می‌گذارند، در حالیکه باب بهاء را اصلاً نشناخته در هیچ جا اسمی ذکری از او ننموده است، مؤمنین باب در راه پیشرفت دین باب سر و جان را فدا کرده‌اند به میرزا حسین علی نوری مازندرانی چه مربوط است، او یک نفر بابی بوده که در زندان تهران برای نجات از مرگ باب را سب و لعن هم نموده است.

ولی حالا در بغداد آیه نازل و ظهور او را عید می‌گیرد؟

وقتی که انسان شرم و حیا را کنار گذاشت همه کار می‌کنند.

مطلب قابل توجه این است فرض کنیم یکی از این دو واقعاً از طرف خدا مبعوث و برای هدایت بشر آمده‌اند هنوز مرکب احکام و دستورات سید علی محمد باب خشک نشده و احکامش مورد عمل و اجرای قرار نگرفته بهاء از آن طرف سر در آورده قوانین آب نکشیده «آن هم روی کاغذ قاجاقی و دزدکی» که نمونه‌هایش گفته شد، قید کرده و مردم را به اطاعت از پرت و پلاهایش دعوت نموده، اکنون جای پرسش است که در یک زمان به دو دین



و دو شریعت چه نیاز می‌بوده اگر سید باب از طرف خدا آمده و آن شریعت را با دستور او گذارده (مورد تأیید بهاءالله نیز می‌باشد زیرا بعضی از احکامش نسخ و بعضی را تأیید و جزء احکام خود آورده) چرا بایستی هنوز چند سالی نگذشته شریعتش روان نگردیده نابود گردانیده شود.

این کار از خدا بعید و نشدنی است.

پس با ایمانی ثابت و عقیده راسخ باید گفت که هر دو دروغگو، دزد و شیاد می‌باشند.

### «حل مسئله خیلی بغرنج»

(ص ۳۱ سطر ۱۴ اذا مرضعتم ارجعوا الى الحذاق من الاطباء اذا ما رفعنا الاسباب بل اثبتناها من هذا القلم الذى جعله الله مطلع امره المشرق المنير) ترجمه: هر گاه بیمار شدید به پزشک حاذق مراجعه نمایید ما اسباب را از بین نبردیم بلکه آنها را استوار ساختیم از این قلم که خداوند آن را محل تابش فرمان فروزنده و نور بخش خود قرار داده است.

امروز هر کودک دبستانی هم می‌داند که اگر بیمار شد باید به پزشک مراجعه نماید. حتی حیوانات سگ و گربه خویش را موقع بیماری به دام پزشک نشان می‌دهند ولی گویا روی سخن بهاءالله با اغنام است چون در قانون بیان سید باب مراجعه به پزشک و استعمال دارو را ممنوع و حرام کرده است.

بهاءالله حکم سید باب را نسخ نموده بر گوسفندان خود منت می‌گذارد و اجازه مراجعه به پزشک در موقع بیماری را می‌دهد.

حقیقتاً احکام و دستورات این دو نفر مصروع خنده آور و موجب تعجب و حیرت است که چگونه به چنین مهملائی نام احکام نهاده و چطور با چنین احکامی می‌خواهند سعادت بشر قرن بیستم را تأمین نمایند، چگونه می‌توان باور کرد کسی که به انداز خردلی عقل دارد این احکام را مورد سعادت داند، خدایا زین معما پرده بردار، جز این‌که بگوییم هیچ یک از افراد بهائی از احکام کتاب اقدس اطلاعی ندارند چاره نداریم، و جز این‌که به عباس و شوقی افندی در نابود ساختن کتاب اقدس حق بدهیم جوابی نداریم، زیرا اگر این کتاب‌ها (بیان و اقدس) ترجمه و چاپ شود شاید ۹۹ درصد از بهائیان به هوش آمده از کیش خود بازگردند.

سبحان‌الله برای چند روز زندگی چه اندازه موجب گمراهی مردم می‌شوند؟ برای چهار روز ریاست و شهوت رانی چه جنایاتی مرتکب می‌شوند، هفتاد نفر زن و مرد و اطفال معصوم و بی‌گناه در یزد دچار دژخیم مرگ کردند و خود به جای آن‌که اندکی متاثر شوند «شرق منور شد، غرب معطر گردید» سرودند.

عجبا اینان مگر دل از سنگ دارند یا اصلاً دل ندارند که خود به بطلان کیش خود پی برده کتابش را نابود می‌کنند تا مردم بیشتر در ضلالت و گمراهی بمانند، زیرا زندگی خود را در گمراهی دیگران یافته‌اند، اینان جواب وجدان را چه می‌دهند یا شاید اصلاً وجدان ندارند اگر می‌داشتند در گمراهی دیگران نمی‌کوشیدند واقعاً از هر بی‌رحمی بی‌رحم‌تر و از هر شقی‌یی شقی‌تر و از هر ظالمی ظالم‌تر و از هر قصابی قصاب‌ترند.

## «اجازه مضحک»

(ص ۳۲ سطر ۱ قد اذن لمن اراد ان يتعلم الالسن المختلفه ليبلغ امر الله مشرق الارض و غربها و يذكرها بين الدول و الملل على شان تجذب به الافئده و يحيى بكل عظيم رميم)

ترجمه: اجازه داده است خداوند به کسی که بخواهد زبان‌های مختلفه را بیاموزند برای این که امر خدا را در خاور و باختر زمین تبلیغ کند و آن را بین دولت‌ها و ملت‌ها ذکر نماید به طوری که دل‌ها را جذب کند و استخوان‌های پوسیده را زنده سازد:

خدا اجازه داده که زبان خارجی را فقط به منظور تبلیغ امر خدا در بین دولت‌ها و ملت‌ها بیاموزند یعنی در غیر این صورت و برای مقاصد دیگر از قبیل تحصیل علوم و صنعت، تحصیل زبان‌های خارجی ممنوع و حرام است. اندکی در این مورد بیان‌دیشید، اجازه موقعی از مقامی صادر می‌شود که موضوع آن ممنوع باشد یعنی برای کارهایی که طبعاً و فطرتاً و قانوناً آزاد است، احدی محتاج به کسب اجازه از هیچ مقامی نیست. پس دادن اجازه معلوم می‌کند در کیش بهاء تحصیل زبان‌های خارجی ممنوع بوده حال تحصیل را فقط به منظور تبلیغ امر الله اجازه داده ولی خود به زبان‌های خارجی آیات نازل و سخن گفته است.

در تمام مذاهب و ادیان تحصیل زبان‌های خارجی آزاد و منع نگردیده. فقط بهاء است که غیر از برای تبلیغ تحصیل زبان‌های خارجی منهای خودش را ممنوع دانسته و اغنام نباید برای علوم جدید که زبان خارجی هم

جزء برنامه و دروس می باشد استفاده نموده و یاد گیرند، این هم یکی از معجزات و کرامات بهاءالله و یکی از وسائل سعادت اغنام است که مردم از درک و فهم چنین سعادت محروم می باشند.

نمی دانم این تیره بختان و گمراهان وادی ضلالت چرا نمی خواهند بیدار شده قدری در اطراف کیش خود فکر کنند این کلمات بی ارزش مسخره که به واسطه چرند بودنش از انظار مخفی کرده و از بین برده اند بیندیشید مگر با جان و روان خود دشمنی دارند.

این ها در مدت ۶۰ و هفتاد سال از جناب عبدالبهاء یا شوقی افندی نپرسیده اند چرا مطالعه و داشتن کتاب اقدس ممنوع و حرام است. این کتاب را جمال مبارک برای مردم نازل فرموده اند که مورد استفاده مردم قرار گرفته و سرمشق زندگی باشد، برای حبس در صندوقخانه نازل فرموده اند، شوخی نیست این کتاب اقدس است، اساس مذهب است، مال مردم است، برای مردم است. نه تنها برای اغنام بلکه برای تمام مردم جهان که بخوانند و از کلمات و دستورات که هیچ کس از اولین و آخرین قادر نبوده اند مثلش را بیاورند استفاده نموده داخل گله گردیده بهائی شوند، و بهائیت جهان گیر شده قبضه تمام شود، چرا کتاب خدا را زندانی کرده اید، یک نفر هم این سؤال را نکرده. چرا یک نفر بهائی حق ندارد در خانه اش یک جلد کتاب اقدس داشته باشد خواندن و نگه داشتن کتاب بیان چرا گناه است. مگر این ها کتاب آسمانی نیستند. مگر این ها نازل نشده اند مگر این ها تماماً کلمات و آیات الهی نیستند؟

آیات الهی مگر برای مردم زمین نازل نشده، چرا باید مردم روی زمین از کلمات و گفتار خدا بی‌نصیب و محروم باشند، اگر بنا بود مردم این کتاب را ندیده و نخوانند پس چرا نازل گردید، نازل شده که در صندوقخانه گذاشته درش را هم مهر و موم کنند؟

چرا ترجمه‌اش را حرام کرده‌اند، کلمات و آیات خدا باید به تمام زبان‌های دنیا ترجمه شود که مورد استفاده مردم جهان قرار گیرد، این گوسفندان این قدر گوسفند بودند که حتی یک نفرشان هم پیدا نشده سؤال کند چرا، آخر چرا، کتاب آسمانی که برای من نازل شده چرا نمی‌گذارند مردم ببینند نه اجازه چاپ، نه اجازه داشتن، نه اجازه خواندن، نه اجازه ترجمه، اجازه هیچ‌یک از این‌ها را ندارند. یعنی اصلاً باید نام اقدس فراموش گردد، واقعاً داستان عجیبی است! شما در تمام کره زمین یک چنین جمعیتی می‌توانید پیدا کنید که هر چه بگویند و امر کنند گوسفندوار در مقابل گوینده فقط بع بع کنند؟ (البته پس از چاپ این کتاب و کتب مشابه آقایان صاحب گله دیدند که واقعا امروز و فردا است که گله از هم بپاشد و به این علت کتاب تحریف شده اقدس را چاپ و هم اکنون در برخی منابع اینترنتی اقلیت بهائیت در دسترس است.)

آقایان بهائی به شرافت و انسانیت قسم من هیچ‌گونه دشمنی با شما ندارم. این‌هایی که گفته و نوشته می‌شود روی دلسوزی است و این که می‌بینیم چنان غرق در این حرف‌ها هستید و از دنیا بی‌خبرید که گویا همان طوری که بهاء‌الله تشخیص داده واقعاً گوسفندید که گوسفند.

آخر به خود آید، ببینید دنیا درباره شما چگونه قضاوت می‌کند، اگر انشاء الله ترجمه اقدس تمام و چاپ شد در کشورهای انگلیسی زبان هم به کلی

آبروی شما خواهد رفت، شما را از مردمان ما قبل تاریخ خواهند دانست که پیدا شده و به این راجیف معتقد شده اید.

### «مشروبات الکلی»

(ص ۳۷ سطر ۱۷ لیس للعاقل ان يشرب ما يذهب به العقل و له ان يعمل ما ينبغى به الانسان لا ما يرتكبه كل غافل مريب)

ترجمه: شخص خردمند را سزاوار نیست چیزی که عقل را زایل می کند بنوشد بلکه شایسته او اعمال انسانی است نه آنچه که هر غافل و شکاک به جا می آورد»

واقعاً بهاءالله در بیان علت و فلسفه احکام بیداد می کند، نوشابه را به علت زایل ساختن خرد روا نمی داند، حال آن که حرمت نوشابه های الکلی و ممنوعیت آن برای زوال عقل نیست. بلکه اصولاً چون برای مزاج مضر است نوشیدنش ممنوع شده ممکن است یک نفر خمره ای را سر بکشد و عقلش زائل نگردد بلکه به درجات از آقای بهاءالله عاقل تر باشد، به نص این آیه برای چنین کسی روا و جائز خواهد بود بر عکس برای کسی که سابقه و عادت نداشته به گیلانی مست شده و عربده آغاز می کند ناروا و ممنوع است، خلاصه اگر کسی عقلش زائل نشود می تواند نوشابه بنوشد، علاوه بر این صراحت آیه حرمت نوشیدن مشروبات الکلی را نمی رساند، بلکه یک نصیحت اخلاقی است که شخص عاقل با دست خود خرد خویش را زائل نمی نماید، اگر کسی نخواست به این نصیحت گوش ندهد خلافی نکرده و فعل حرامی را مرتکب نشده، به قول آخوندها ترک اولی کرده است، شاید به

همین جهت هم باشد که اکثر بهائیان عرق را مثل آب نوش جان می‌فرمایند، خادم مشرق‌الاذکار عشق آباد که سید پیرمرد یزدی دائم‌الخمری بود می‌گفت من خادم خانه خدا هستم و خدا هم همیشه عرق من را پیش من می‌رساند.

### «آزادی شیوه حیوانات است»

(ص ۲۳ سطر ۱۰ انانری بعض الناس اراد الحریه تنتهی عواقبها الی الفتنه لا نخمد نارها کذالک یخبرکم الموصی العلیم فاعملو ان مطالع الحریه و مظاهرها هی الحیوان و لانسان ینبغی ان یکون تحت سنن یحفظ جهل نفسه و ضر الماکرین ان الحریه تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و یجعله من الارذلین فانظر الخلق کا الاعنام لا بدلها من راع لبحفظها ان هذا الحق یقین انا نصدقها فی بعض المقامات دون الاخر انا کنا عالمین)

ترجمه: ما می‌بینیم بعضی مردم را که طالب آزادی می‌باشند منتهی می‌شود پایان آن به فتنه که خاموش نخواهد شد آتش آن چنین آگهی می‌دهد شما را وصیت کننده دانا پس بدانید که محل طلوع و بروز آزادی عبارت از حیوان است و برای انسان سزاوار است که زیر روش‌هایی باشد که نگاه دارد او را از نادانی نفس او و زیان مکر کنندگان به درستی که آزادی انسان را از شئون ادب و وقار بیرون می‌سازد و او را جزء اراذل قرار می‌دهد. پس مردم را مانند گوسفندان به‌بینید که ناچار برای آن‌ها چراندن لازم است که آن‌ها را نگه‌داری نماید این گفتار حق و یقین است ما آزادی را در بعضی جاها تصدیق می‌کنیم دو دیگر ما بودیم دانایان)

عجبا افراد بشر پس از آنکه از غارها بیرون آمده و زندگانی اجتماعی را شروع و تشکیل تمدن دادند چه جان‌ها باخته و خون‌ها ریخته و مشقت و مرارت‌ها کشیده تا به شکستن سدهای استبداد موفق شده آزادی را به دست آوردند، در نتیجه فداکاری‌های آزادی‌خواهان ترکیه حکومت استبداد عثمانی سرنگون و جناب بهاءالله از زندان آزاد و مشغول نزول آیات گردیدند این همان آزادی است که از شئون حیوانات می‌دانند.

در دنیای متمدن امروز هر ملتی که از آزادی محروم و در زیر یوغ استبداد زندگی کنند اصولاً جزء انسان به حساب نمی‌آورند، آقای بهاءالله که احکام خود را مایه سعادت بشر می‌داند آزادی را از شئون حیوانات دانسته و صریحاً در نهایت وقاحت می‌گوید ملت مانند گله گوسفند است و چراننده لازم دارد تا چراننده به نفع و میل خود دسته دسته آن بی‌زبانان را به کشتارگاه برده سر از نشان جدا کرده بفروش رسانده صدی ۱۹ را تقدیم خدا نماید.

اگر این حکم مشعشع را با حکم قبلی راجع به عدم اعراض به حکام و اطاعت اوامر آنان مربوط سازیم دیگر کار تمام است مخازن سعادت یکجایی و دربست تحویل اغنام الهی خواهد شد.

واقعاً چشم بهائیان روشن که در زیر سایه چنین احکامی به زنده‌گانی سعادت‌مندی نایل خواهند گردید.

می‌فرمایند آزادی انسان را از حد ادب و وقار خارج می‌سازد. اگر این ادعا درست باشد باید در بین تمام ملت انگلیس و آمریکا یک نفر شخص موقر و



مؤدب یافت نشود چون در این دو کشور آزادی به معنای تمام حکم‌فرما است و انگلیس‌ها در دنیا معروف به وقار و متانت هستند.

بهاء الله یا معنی آزادی را نفهمیده یا خواسته سفسطه و مغالطه نموده بدین وسیله بنیان استبداد را استوار سازد، آزادی که مردم در راه به دست آوردن آن از همه چیز خود گذشته و فداکاری‌ها نموده جان و مال در راهش رایگان نثار کرده گردن‌ها زیر گیوتین‌ها رفته و هنوز هم در بعضی از نقاط دنیا خون‌ها ریخته می‌شود و خانه‌مان‌ها نابود می‌شود و از بین می‌رود که آزادی به دست آید، یک چنین نعمت بزرگی را بهاء‌الله از شئون و خصایل حیوانات می‌داند. به عقیده بهاء‌الله عموم ملل متمدن و آزاد را باید حیوان دانست نه انسان به دلیل آن‌که آزادند و آزادی از شئون حیوان است.

اگر آزادی‌خواهان ترک فداکاری نکرده آزادی را به دست نیاورده بودند، بهاء‌الله هم در زیر فشار استبداد مانده و آزاد نشده بود که آزادی را از شئون حیوانات بداند همین آزادی است که به ایشان اجازه داده این مزخرفات را بگوید.

شما ای خواننده عزیز ای آقای بهائی، ای بهائی زادگان بی‌تقصیر، عاجزانه استدعا می‌کنم قدری بهتر و بیشتر و عمیق‌تر در اطراف این حکم و احکامی که گذشت فکر کنید و بیندیشد، این مرد چه می‌گوید، موقع سرودن این آیات مست بوده، یا تب داشته، یا حشیش کشیده بوده است، مغز این مرد از چه موادی ترکیب یافته، مرام اغنام خود را چگونه شناخته، هیچ فکر نکرده است که این حرف‌ها را مردم خوانده و با ادعاهایی که خود را به مقام خدایی

رسانده روی هم تلمبار کرده چه خواهند گفت، وقاحت و بی‌شرمی حد و حدودی ندارد، آن راه نزدیکت، آن پول زیادت، و این هم عمل زشتت، اگر این احکام به زبان‌های خارجی مثلاً انگلیسی ترجمه شود و شخص آمریکایی‌ها آن را بخوانند که در برابر سوزاندن یک خانه گلی مرتکب را زنده بسوزانید، یا ارزش ناموس بهایی ۹ مثقال طلا است، یا آزادی از شئون حیوانات است، آیا این آمریکایی چنین کتابی را نخواهد سوزانید که مردم را گوسفند پندارد و برای آنان چراننده لازم بداند، آیا به عقل و فکر گوینده این مهملات نخواهند خندید، این مرد را دیوانه و محتاج معالجه نخواهند دانست، و به حال اشخاصی که این مهملات را احکام آسمانی و کلید سعادت بشر می‌دانند تأسف نخواهند خورد.

### «آزادی پیروی احکام بهاء الله»

باز هم آقا خدا از رو نرفته در تأیید گفتارش می‌گوید:

(قل الحریره فی اتباع اوامری لو انتم من العارفین لو اتبع الناس ما نزلنا لهم من سماء الوحی لتجدن انفسهم فی حریره بحتة طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من سماء شیتة المهیمنه علی العالمین).

ترجمه: بگو آزادی در پیرو فرمان‌های من است اگر شما از عارفین باشید اگر مردم پیروی کنند آنچه را که ما نازل کردیم برای ایشان از آسمان وحی هر آینه خود را در آزادی محض خواهند یافت خوشا به حال کسی که مراد خدا را دانسته در آنچه که نازل شد از آسمان خواست مسلط بر جهانیان.

آری ما تصدیق داریم که آزادی کامل بلکه هرج و مرج و بی‌بند و باری در پیروی از احکام بهاء الله است و بس، زیرا با پرداخت ۹ مثقال طلا هر زن و دختری را در کمال آزادی می‌توان به آغوش کشیده و از برکت احکام بهاء الله کام دل ستاند، با به کار بردن اندکی خجالت و انفعال هر بچه امردی را بدون بیم و ترس مفعول قرار داد از خواهر و دختر خویش استفاده نمود بدون آن‌که مورد ملامت و سرزنش واقع شود، آزادی محض و حیوانی مگر همین‌ها نیست، پس در این مورد بهاء الله راست گفته که آزادی محض در پیروی از احکام اوست، هر کسی مایل به چنین آزادی و شهوت رانی باشد بهائی شده پیرو احکام بهاء الله گردیده فقط سالیانه ۱۹ درصد عایدی خود را بپردازد دیگر آزاد است و احدی حق اعتراض به وی را ندارد خوشا به حالش.

### «تابوت بلور»

(ص ۴۴ سطر ۴ قد حکم الله فن الاموات فی البلور و الاحجار اللممتعه اولو الاخشاب الصلبيه اللطيفه و وضع الخواتيم المنقوشه فی اصابعهم انه لهو المقتدر العليم يكتب للرجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بین هما و كان الله بكل شیئی علیما و للورقات و لله ملک السموات و الارض و ما بین هما و كان الله على كل شیئی قدير)

ترجمه: حکم کرده خداوند دفن مرده‌ها را در بلور و سنگ‌های قیمتی (مانند الماس و برلیان و فیروزه و غیره) یا چوب‌های محکم و ظریف (صنعتی) و نهادن انگشتی منقوش در انگشتان آنان هر آینه او توانا و دانا است نوشته می‌شود برای مردان خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین و بین

آنها است و خداوند بر هر چیز دانا است و از برای برگ درختان نوشته می‌شود برای خداست ملک آسمان‌ها و زمین و بین آنها و خداوند بر هر چیزی توانا است).

در این جا آقای بهاءالله زنان را بورقات تعبیر نموده که جمع ورق می‌باشد ورق هم در لغت عرب به معنی برگ درخت، یا دراهم مسکو که، یا ورق کتاب است، ما هم ناچار به همان برگ درختان ترجمه نمودیم. نه تنها در این جا بلکه در اکثر الواح و آیات خود زنان را ورقات نامیده حتی خواهر خود را ورقه علیا نام نهاده است:

۲- درباره مردگان امت و اغنام خویش حداکثر بخشش و سخاوت را مبذول داشته آنچه از قلم اعلا نازل شده بدون فکر و مطالعه ثبت کرده و اغنام را مأمور به انجام آن نموده که حقیقتاً به مسخره بیشتر شبیه است.

اموات را در تابوت بلور و سنگ‌های قیمتی گذاردن و به خاک سپردن کار آدم عاقل نیست. شاید آقا خدا مانند مصریان قدیم دوام و بقاء روح را به بقاء جسد مربوط می‌دانسته و به وسیله تابوت بلور و پنج کفن حریر می‌خواسته جسد بیشتر محفوظ بماند هر چه بوده مثل سایر احکامش غیر عملی است، چه آنکه فرض کنیم یک کشور سی میلیونی که سالیانه پنج درصد متوفیات داشته باشد و مطابق این دستور بخواهد عمل نماید اگر هر تابوتی را پنج هزار ریال در نظر گرفته و ارزشی قائل شویم مجموع بهای تابوت پنج درصد اموات سالیانه ۷۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال بالغ خواهد شد با این مبلغ می‌توان در سال

دویست هزار نفر اطفال یتیم و بی سرپرست بی بضاعت را به خوبی تربیت و نگه‌داری نمود و خیلی کارهای خیریه دیگر برای زندگان انجام داد.

### «پنج کفن حریر»

(ص ۳۵ سطر ۴ و ان تکفنه فی خمسته اثواب من الحریر اوالقطن من لم یستطع یکتفی بواحد منها کذلک قضی الامر من لدن علیم خیر)

ترجمه: کفن نمایید مرده را در پنج قطعه از حریر «پنج کفن روی هم بپوشاند که سرما نخورد» با پنبه کسی که استطاعت نداشته باشد به یکی از آن‌ها اکتفا می‌کند این چنین گذشت امر از نزد دانا و آگاه.

پنج کفن حریر روی هم رفته به مرده پوشانده و به خاک سپردن چه معنی دارد چه سعادت از این عمل ناصحیح شامل حال مرده یا بازماندگان او خواهد شد، آخر برای چه حریر را آن‌هم پنج ثوب زیر خاک نموده با مرده بپوشانند و هزاران بلکه میلیون‌ها نفوس سطر عورت نداشته مثل جدشان حضرت آدم برهنه زندگی کنند، آیا شخص عاقل به این یاوه‌ها تفوه می‌کند، آیا کسی که به این مزخرفات ایمان آورده از گوینده آن بی‌شعورتر نیست؟

ای آقای بهائی این‌ها که می‌خوانی از جلد حیوانی بیرون آی و مثل پدران انسان شو قدری فکر کن دشمن جان خود نباش حیفاً است پسر انسان که بهاءالله حیوانش گفته و اغنام لقب داده چشم و گوش بسته با پای خود به کشتارگاه برود، عینک تعصب را از چشم بردار حقایق را آنچنان که هست تماشا کن،

این‌هایی که گفته و نوشته می‌شود بیانات جمال قدم است، تو خود اگر بخواهی قانونی برای دنیا بنویسی بدون آن‌که هیچ‌گونه ادعایی هم داشته باشی مسلماً خیلی بهتر و پسندیده‌تر از پرت و پلاهای بهاء الله خواهی نوشت، حیف است خود را این قدر تنزل دهی که بهائی خطابت کنند.

درست دقت کن ۵ پارچه حریر روی هم رفته به تن مرده کردن شما را به وجدانتان قسم از عقل به دور نیست، اگر پنج پیراهن حریر بزنده بپوشانند باعث خنده و استهزا خواهد شد چه رسد به مرده، آخر هیچ فرد لایشرعی چنین دستور خارج از منطق می‌دهد که دسترنج بشر را زیر خاک کرده بپوشانند و میلیون‌ها بشر هم جنس خود لخت و برهنه زندگی کنند، چه فایده از این کار احمقانه عاید خواهد شد، چه درب سعادت به رویش گشوده می‌شود، چه باری از دوشش برداشته می‌شود، که ده متر حریر را زیرخاک کرده بپوشانندش.

سطح فکر این مرد از معمول هم پایین‌تر بوده و ادعای خدایی هم کرده، همین ادعا بهترین و بزرگترین دلیل بر نفهمی و پایین بودن سطح فکر و جنون و دیوانگی‌اش می‌باشد، کسی که عقل و فهم نداشته باشد یک چنین غلط بی جایی را نمی‌کند که بگوید من خدا و خالق جهانم دلیل و مدرک و معلومات هم کتاب اقدس است.

«یک ساعت راه»

(ص ۳۵ سطر ۶ حرم علیکم نقل المیت ازید من ساعته من المدینه ادفنوه با الروح و الريحان فی مکان قریب)

ترجمه: حرام شد بر شما حمل جنازه بیشتر از یک ساعت راه از شهر، دفن کنید او را به خوشی و شادمانی در جای نزدیک.

بهاء الله نمی دانست که روزی خواهد رسید که مرده را ضد عفونی کرده و دور دنیا خواهند گرداند چنان که امروز می کنند و جنازه ها را به وطن خود می رسانند بدون آنکه کوچکترین تغییری در مرده پدید آید و اگر بهاء الله می دانست حمل جنازه را بیشتر از یک ساعت راه حرام نمی کرد که نوه زاده و ولی امرش شوقی افندی یا غصن ممتاز مشمول این حکم شده و از سعادت دفن در مقام اعلی یا بیت مبارک و در جوار خدا و خدازاده محروم گردید و در لندن کعبه آمال حقیقش به خاک سپرده شود.

این ولی امر الله که اغنام معجزاتی برایش قائل هستند خبر از مرگ زودرس خود نداشت و حتی از نوشتن وصیت خط و تعیین جانشین که جزء وظایف حتمی اش بوده غفلت نموده یا اعتنایی به احکام آسمانی پدر بزرگش نداشته از وظیفه دینی سرباز زده است.

بعد از مرگش شکافی بین اغنام پدیدار جمعی دوره خدایی را خاتمه یافته دانسته و پی کار خود رفتند، و عده دیگر مدعی شدند که مسلماً وصیت خط بوده و غیر ممکن است ولی امر بر خلاف وظیفه عمل کرده باشد حتماً آنهایی که در این کار ذینفع بوده اند وصیت خط را از بین برده اند.

بالاخره سران قوم نشستند عقل هاشان را روی هم ریخته چنین نهادند که آیا ولی امر الله در مقام شوقی افندی مرحوم مقام گرفته این دستگاه دین سازی را بگردانند حیف است چنین دستگاهی از دست داده شود، استفاده که از این

پیش آمد نصیب اغنام گردید نجات و خلاصی از شر نزول الواح و شنیدن هر روزه وعده های دروغ بوده که دیگر کسی نیست که لوح نازل کند.

### «بیت العدل نیم بند»

و بعد لازم آمد یک کار فوق العاده و برجسته انجام شود که گوسفندان رم کرده که عادت به چوپان و چراننده داشته اند و حالا که چراننده را از دست داده اند ممکن است عده دیگری از گله خارج و پی کار خود روند برای جلوگیری از این خطر و جلب نظر آنها آمدند بیت العدل که آرزوی دیرینه اغنام و اجرای یکی از احکام اقدس بود تشکیل دادند، باز این جا شکاف دیگری پدید آمد، بدین معنی که کمیسیون که شوقی افندی از پنج نفر آمریکایی در زمان حیات خود برای اداره امور دستگاه خدایی تشکیل داده و امور را در واقع آنها اداره می کردند و دستگاه را می گردانند، این کمیسیون که همه کاره بودند با ایادی به رقابت و مخالفت برخواسته پس از آن که نتوانستند توافق کنند آنها هم بیت العدل دیگری تشکیل و این دو بیت العدل با هم به مبارزه در آمده اغنام الهی هم دو دسته و دارای دو بیت العدل شدند که هنوز هم ادامه دارد.

در حالی که خانه از پای بست ویران است، بیت العدل بدون وجود ولی امر معنی و مفهومی ندارد، طبق نص صریح الواح و صایای عبدالبهاء و توقیع منیع ۱۰ صفحه ۲۱ شوقی افندی و صفحه های ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰ از کتاب دور بهایی که صریحاً گفته و تأکید اندر تأکید شده که بدون ولی امر بیت العدل وجود خارجی نمی تواند داشته باشد، ریاست بیت العدل منحصرأ با شخص



ولی امر، عزل و نصب اعضاء بیت‌العدل فقط و فقط به شخص ولی امر است لا غیر، می‌گوید (بنیادش بر دو رکن رکن استوار رکن اول اعظم رکن ولایت الهیه که مصدر تبیین و رکن ثانی بیت‌العدل اعظم الهی که مرجع تشریع است) فقدان یکی دلیل بر عدم وجود دیگری است، این دو لازم ملزوم یک‌دیگرند، اگر این نباشد آن نیست و اگر آن نباشد این نیز هست.

ولی این آقایان با این همه تأکید و توصیف و توضیح و غیره به ریش مبارک همه‌شان خندیده احکام و دستورات و فلان را زیر پا گذاشته بیت‌العدل بدون ولی امر را تشکیل و اختیار صدی ۱۹ و دیه ۸ مثقال طلای زنا کننده و غیره را در اختیار خود گرفته و دستگاه دین سازی را به گردش انداخته‌اند.

من می‌خواهم از سران یا امناء یا ایادی و آن‌هایی که واقعاً بهائی بوده و بهائیت را حق دانسته و این کیش را کیش خدایی می‌دانند سؤال کنم آیا این الواح وصایای عبدالبهاء لازم الرعایه و لازم الاطاعه هست یا نه اگر هست چگونه با گفته صریح او که (ولی امر الله رئیس مقدس این مجلس و عظم اعظم ممتاز لایعزل است) بیت‌العدل بدون آنکه ولی امر رئیس باشد تشکیل می‌دهید؟ یا آنکه می‌گویید (ایادی امرالله را باید ولی امر الله تسمیه و تعیین کند و جمع باید در ظل او باشند و در تحت حکم او) حال آیا انتخاب ایادی از طرف بیت‌العدل و یا جمع ایادی مخالف نص صریح فوق نیست؟ یا آنکه می‌گویید (حقوق الله راجع به ولی امر است) اخذ و مطالبه حقوق الله از ناحیه بیت‌العدل یا مقام دیگری مخالف نص صریح فوق نیست و دیگری می‌تواند دریافت کند؟ یا می‌گویید (حصن متین امرالله باطاعت من سوولی امرالله

محفوظ و مصون ماند) پس با حذف ولی امر الله از نظم بدیع الهی حصن متین امر الله چگونه مصون و محفوظ خواهد ماند؟ یا صلاحیت اخراج عضوی از اعضاء منحصراً در اختیار ولی امر است، چنانچه عضو ناصالح و فاسدی در بیت‌العدل یافت شود چه کسی می‌تواند او را اخراج نماید؟ یا اعاده نفوس طرد شده که انحصاراً با شخص ولی امر و دیگری را چنین اختیاری نیست با نبودن ولی امر چه صورتی پیدا می‌کند؟ یا در صفحه ۷۶ دور بهائی که ولایت امر و بیت‌العدل را در دو مؤسسه لاینفصم ذکر کرده و می‌گوید:

«در بدو امر باید به نهایت وضوح... مذکور گردد که این دو مؤسسه نظم اداری حضرت بهاء‌الله و اساسش من عند الله است و وظائفش ختیر و ضروری و مرام و مقصدشان مکمل یکدیگر» و باز در صفحه ۷۷ می‌گوید: «اختیارات و وظائفشان مکمل یکدیگر است».

پس به این بیان صریح که ولی امر و بیت‌العدل را مکمل و متمم یکدیگر دانسته بیت‌العدل‌های فعلی بدون وجود ولی امر ناقص و ناتمام نیست؟ در صفحه ۷۸ دور بهائی شوقی از قول عبدالبهاء در الواح وصایا «مبین آیات الله» را انحصاراً از وضائف ولی امر الله می‌داند و در صفحه ۷۹-۸۰ تأکید تفسیر و تبیین آیات را جز ولی امر به دیگری اجازه نمی‌دهد حال باید سؤال شود با نبودن ولی امر تفسیر و تبیین آیاتی که ضرورت پیدا می‌کند چه نفسی یا کسی می‌تواند آیات را تبیین و تفسیر نماید؟ هیچکس.

باز عبدالبهاء در الواح وصایا در مورد وظائف ایادی می گوید: «این مجمع ایادی در تحت اداره ولی امرالله است که باید آن را دائماً به سعی و کوشش و جهد در نشر نفحات الله و هدایت من علی الارض بگمارد».

با این بیان صریح ایادی باید در زیر هدایت و راهنمایی ولی امر به خدمات مرجوعه خویش مشغول باشند.

حال با فقدان ولی امر جمع ایادی در مرکز امر چه مجوزی دارد و آنها چه محلی از اعراب را دارند؟

عجیب است خیلی هم عجیب است. اینها دانسته و فهمیده پا روی احکام و دستورات دینی گذاشته آنچه دلشان می خواهد بدون توجه، به وظیفه کیشی عمل می کنند و یک نفر هم از اغنام صدایش در نمی آید. این هم شد دین؟ خود شوقی که ولی امر بود چندان علاقه ای به انجام وظائف نداشته بلکه می توان گفت عقیده هم نداشته و همان کمیسیون پنج نفری کارها را اداره و ایشان به خوش گذرانی در سوئیس و در لندن و غیره اوقات گران بهای خود را می گذرانده و حتی به وظائف واجب و لازم که نوشتن وصیت خط و تعیین جانشین بعد از خود و امثال اینها بوده توجهی نداشته و به کارهای لازم تری که از نظرها پنهان بوده مشغول بوده است.

و باز گفته عبدالبهاء را در الواح وصایا راجع به مرکز امر و بیت العدل «ما عداهما کل مخالف فی ضلال مبین» را جناب شوقی این گونه ترجمه نموده اند: «و هر کس به غیر از این دو مرجع به هر مرجع دیگری توجه کند در خطای محض خواهد بود».

با این نص و ترجمه خودش که حتماً مکلف و موظف بوده در طی حیات خود این دو مرجع منصوص را تعیین و تشکیل نموده و هدایت و راهنمایی اغنام را دستخوش حوادث و نقشه‌های دیگران ننماید تعیین نکرده و موجب انحراف و گناه اغنام بیچاره شده است از این قبیل حرف‌ها و ایرادات فراوان وجود دارد که شرحش باعث ملال است:

خشت اول گر نهد معمار کج      تا ثریا میرود دیوار کج

شما خوانندگان عزیز خوب توجه و دقت فرمایید پایه این دین از روز اول به چه نحوی گذاشته شده. بهاء الله کلاه سر برادرش گذاشته مدت‌ها با هم دعوی کرده‌اند و خون‌هایی ریخته شده. بعد نوبت به عبدالبهاء رسیده او هم با برادرش میرزا محمد علی زد و خورد‌هایی کرده و بدترین و پست‌ترین تهمت‌ها و رکیک‌ترین کلمات را نسبت به هم داده‌اند بعد از عبدالبهاء شوقی روی کار آمده با برادران و خانواده‌اش دست به یقه شده این‌ها هم مدت‌ها با هم جنگیده و از دادن نسبت‌های زشت به یکدیگر مضایقه نکرده آن‌ها شوقی را فاسدالاعمال گرفته شوقی هم مثل عبدالبهاء برادران را ناقض و مطرود دانسته است.

پس از مرگ شوقی چون جانشین معین نشده بوده سران قوم و ایادی به جان هم افتاده برای استفاده از پشم و کشک و پشگل گوسفندان هر یک دسته‌ای تشکیل و به زد و خورد پرداخته‌اند آنچه در بین نبوده و نیست خدا و وجدان و انصاف است هر دسته نفع خود را در نظر گرفته به دسته‌ای دیگر می‌تازد.

پیدایش این کیش به جای نعمت نکبت آورده است. اگر درست دقت شود در مدت یک صد و خورده‌ای سال این جمعیت به ۷-۸ دسته تقسیم شده به جای وحدت و یگانگی اختلاف و تشتت ایجاد کرده و عده زیادی هم بقائش را به لقائش بخشیده پی کار خود رفته‌اند باقی مانده هم اکثراً بهایی زاده بوده و از کیش خود اطلاع درستی ندارند.

یکی مرد و یکی مردار شد      یکی هم بغضب خدا گرفتار شد  
به این دستگاه خدایی درست توجه فرمایید. هر پیشوا و رهبری که عوض شده با جنجال و فحش و توهین و زد و خورد توأم بوده حتی یکی هم بدون سر و صدا و انشعاب انجام نشده هر دسته‌ای ساز به خصوصی نواخته و راه مستقلى پیش گرفته هنوز هم مبلغین مفت خور خود فروخته و رندانی که سر نخ را در دست دارند اغنام بیچاره گیر افتاده را به امیدوار می‌سازند که کیششان دنیاگیر شده و به شریعت تحت لوای امر مبارک به آرزوی دیرینه خود که صلح و صفا است نایل آمده احکام بهائیت سرتاسر گیتی را بهشت برین کرده گرگ و میش از یک چشمه آب خورده و مردم دنیا برابر و برادر خواهند شد، این کیش با آنچنان پیشوایان و این چنین احکام و دسته جاتی که در داخل خود به وجود آورده واقعاً جا دارد که آرزوی اغنام را بر آورده کند؟  
فاعتبرو یا الوالابصار

### «دوجا و جاها»

(ص ۳۵ سطر ۱۵ و ارفعین البیتین فی المقامین و المقامات الّتی فیها استقر عرش ربکم الرحمن کذلک اخبرکم مولی العارفين)

ترجمه: بلند سازید دو خانه را در دو جا و جاهایی که برقرار شده است در آن جا تخت پروردگار شما که بخشنده چنین فرمان می‌دهد شما را مولای عارفین.

مقصود بهاءالله از دو خانه چنانکه گذشت، خانه سیدعلی محمد باب در شیراز و حسینه بغداد است و جاهای دیگر نیز از قبیل سلیمانیه و اسلامبول و اردنه و عکا و حيفا می‌باشد که خدای در آن جاها قرار گرفته بوده است. در این جا میرزا حسین علی نوری به صراحت ادعای خدایی خود را آشکار می‌سازد و خویشان را پروردگار می‌خواند و دستور ساختن کاخ‌های مرتفع در جاهایی که چند روزی در آن جا بوده می‌دهد.

بهاءالله علاوه بر تمام تبه‌کاری‌ها و پاوه‌گویی‌ها مرد را به بت پرستی سوق داده که با دست خود در کجا و کجا کاخی ساخته آن را پرستش کنند. بر فرض محال بهاءالله نیز مانند سایر انبیاء از جانب خدا آمده باشد بت‌خانه ساختن و پرستش کردن یعنی چه، کدام یک از پیغمبران خدا چنین امری را نموده که آخرین آن‌ها بهاءالله باشد؟

پس وجود کثیف خود را که آکنده از کثافات است خدا نامیدن و پروردگار دانستن مسخره نیست از او مسخره‌تر کسانی باشند که به این مزخرفات گوش فرا دهند و وجود پلیدی را خدا خوانند و برای او جا و مکان قایل شوند و در عین حال ادعای عقل و خرد هم بنمایند.

یک فرد بشر بدبخت و ناتوان خود را خدا خواند و عده‌ای از همه جا بی‌خبر و کور و کر اطاعتش نموده او را خدا دانند وای بر این نفهمی.

## «بوی خدا در زندان»

(ص ۳۶ سطر ۱۱ والذی تفکر فی هذه الايات و اطلع بما سترفيهن من لالی المخزونه تا الله انه يجد عرف الرحمن من شطر السجن و يسرع بقلبه الى الله باشتياق لا تمنعه جنود السماوات و الارضين قل هذ الظهور يطوف حوله الحجته و البرهان كذلك انزله الرحمن ان انتم من المنصفين قل هذا روح الكتب قد نفخ به من القلم الاعلى و انصعق من فى الانشاء الا من اخذته نفحات رحمتی و فوحات الطافی المهيمنه على العالمين)

ترجمه: و کسی که فکر کند در این آیات و آگاه شود یا آنچه که پوشیده شده در آن‌ها از گوهرهای گنجینه شده، به خدا سوگند او میباید بوی خدا را از جانب زندان و به تندی با دل خود به سوی او می شتابد با شوقی که باز نمی‌دارد او را ارتش‌های آسمانها و زمین‌ها، بگو این ظهور می‌گردد دور او حجت و برهان چنین فرود آورد خداوند، اگر شما از شناسندگان باشید، بگو این جان کتاب‌ها است که دمیده شده به آن از قلم بلند و مبهوت شده‌اند موجودات مگر کسی که گرفته است او را بوهای خوش بخشش من و عطر مشک‌های لطف من که مسلط بر جهانیان است.

خواننده‌گرامی از ابتدای اقدس همراه ما بوده آیات آن‌را به دقت مطالعه و با ارزش ادبی و علمی مادی و معنوی آن کاملاً پی برده اکنون به رجز خوانی بهاءالله بر می‌خورد که با کمال وقاحت و پرویی می‌گوید کسی که در اطراف آیات من تفکر نماید و به آنچه در آن‌ها مستور است بیندیشید هر آینه بوی خدا را از جانب زندان استشمام خواهد کرد «در این جا مقصود بهاء الله از خدا

خود او و از زندان عکا می‌باشد» و چنان به سوی او خواهد شتافت که نیروهای آسمان و زمین نتوانند جلوگیری نمایند.

علاوه بر این که این ظهور با حجت و برهان توأم است کتاب اقدس نیز جان و عصاره کتابها است.

تقاضا و تمنای ما هم از مردم به ویژه بهاییان همین است که در اطراف آیات و گفته‌های بهاءالله فکر کرده و با میزان علم و عقل بسنجند: ما اکنون برای هزارمین بار به اتفاق خواننده محترم به دستور بهاء الله رفتار و همین آیه را با موازینی که در دست داریم سنجیده تجزیه و تحلیل می‌کنیم شاید ما هم بوی خدا را استشمام کنیم، از حیث ترکیب کلمات و سبک آیات در خور اعتنا نیست که بتوان در اطراف آن‌ها بحث نمود، و اما از حیث معنی تا کنون آنچه آیات برجسته بود نقل کردیم و معانی آن‌ها را آشکار ساختیم و یکایک را مورد دقت قرار داده بطلان و یاوه‌گی آنها را ثابت نمودیم و به جای به دست آوردن گوهر گرانبها خر مهره هم نیافتیم، حجت و برهان هم در هیچ یک از گفتارش نیدیدیم که ما و دیگران را قانع سازد همه‌اش ادعا و ادعای بی‌دلیل و منطق، ادعای خنده‌آور بچه‌گانه، یکی از این ادعاها این است که کتاب اقدس روح و جان کتاب‌ها است که آن روح به واسطه قلم اعلی به آن دمیده شده، از این عبارات چه می‌توان درک کرد و فهمید. قلم اعلی یعنی چه که به وسیله آن روح به روح دمیده شود به کتاب چطور روح دمیده می‌شود دمیدن روح به کتاب چه ربطی با مبهوتی و بی‌هوشی مردم دارد گویا می‌خواهند بگویند که بر اثر نزول کتاب اقدس که شیر و جان کتاب‌ها است



جهانیان مبهوت و بی‌هوش شدند و فقط عده‌ای که مورد توجه و لطف خواص ایشان بودند به هوش آمده و به او ایمان آوردند.

بقیه مردم جهان هنوز در حالت بیهوشی به سر می‌برند، و بیشتر مردم دنیا اسم بهاءالله را هم پس از صد و خورده سال هنوز به گوششان نخورده است.

اگر جانب ایشان چنین قدرتی داشتند که می‌توانستند مردم را به هوش آورند بهتر بود که یک دفعه همه مخلوق جهان را بیدار می‌نمودند که بهایی شده و بیچاره اغنام را این قدر عقب و مبتدی ندانند. خداوند که نه مرکب است، و نه جسم، نه دیده می‌شود، نه محلی دارد، (نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل) آن چیزی را که در زندان عکا محبوس ساخته و بوی خدا را به زندان منحصر نموده‌اند چه بوده است؟

اگر مقصود از خدا خودشان بوده که این حرف بسیار ابلهانه و کفر آمیز است و امیدوارم منظور خودشان نبوده باشد.

کتاب اقدسی که روح و جان کتاب‌ها و شیره جان به وسیله قلم اعلی به جای سوزن آمپول به او تزریق شده که تمام مردم جهان به واسطه پیدایش این کتاب بیهوش شده و در عالم بهت هنوز باقی هستند مگر همین کتاب نیست، همین کتابی است که الان زیر نظر شما و مشغول مطالعه او هستید، این همان کتابی است که به واسطه رسوایی و بیهوده بودنش عباس و شوقی افندی به جمع آوری و از بین بردنش زحمات زیادی متحمل شده ولی به نابودیش موفق نگردیدند، زیرا کتاب کتاب خدا است، آن لالی مخزونه و گوهرهای گرانبها در کجا پنهان است که ما هر چه می‌گردیم پیدا نکرده و نه

می‌بینیم اگر کتاب همین کتاب و آیات همین آیات است که قابل هیچ نوع اعتنائی نبوده بلکه یک کتاب پریشان و مغلوط و بی‌معنی و بی‌هوده‌ای بیش نیست که شایسته و سزاوار کوبیدن بر سر مؤلف آن می‌باشد.

### «یک آیه بهتر از تمام کتب»

(ص ۳۷ سطر ۱۲ من یقرء آیه من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاولین و الاخرین)

ترجمه: کسی که یک آیه از آیات مرا بخواند هر آینه برای او بهتر از خواندن کتاب‌های پیشین و پسین است.

در مفاد این آیه‌ها اندکی دقت فرمایید و در اطراف عقل و خرد گوینده آن تفکر نمایید، کتابی را که بهترین آیه‌های آن را استخراج و مورد مطالعه خوانندگان قرار دادیم و به ارزش علمی و ادبی و اخلاقی آن پی بردیم. اینک ببینید این مرد چه می‌گوید، یک آیه آن کتاب را بهتر از تمام کتب اولین و آخرین «درست توجه فرمایید یعنی آسمانی و زمینی و علمی و اخلاقی و غیره» دانستن بهتر و منطقی‌ترین دلیل بر بی‌خردی و جنون گوینده آن نمی‌باشد؟

کسی که اندک قوه ممیزه داشته و معنی خوبی و بدی صحیح و سقیم را بداند هیچگاه ممکن نیست چنین یاوه‌ای ببافد و لو آنکه در دیار بی‌خردان و دیوانگان باشد. همین ادعای بیخود و بی‌جا خود دلیل بر بی‌خردی است زیرا شخص عاقل بیهوده سخن نمی‌گوید «کسی که یک آیه از آیات مرا بخواند برای او بهتر از کتب اولین و آخرین است» یعنی چه آیات او را یکایک

خواندیم و به معنی آن پی بردیم جز یاوه و بیهوده سخن نگفته، پس چگونه یک آیه او بهتر از کتاب‌های اولین و آخرین است.

در کتاب‌های اولین صرف نظر از کتب علمی، فقهی، منطقی، طبی، حکمت، فلسفه، کتب توره، انجیل قرآن در دسترس می‌باشد. این آیه کذایی او در کجا است که این همه شان برای آن قائل شده، مگر آیات ایشان همین‌ها نیست که ما یک یک ذکر کردیم و شرح دادیم این آیات که از هیچ حیث ارزش نداشت پس گفتار آقا خدا روی چه اصل بوده؟

کتب آخرین هم امروز در دسترس عموم است که با مندرجات آنها بشر امروز چه معجزاتی می‌کند. با چندین صد خروار بار در هوا می‌پرد، در زیر دریاها ساعت‌ها و روزها شنا می‌کند، با یک گرم جسم کثیف دنیایی را ویران می‌نماید، و با یک آمپول مزمن‌ترین امراض را نابود می‌سازد، در کره ماه پیاده می‌شود صدا و گفتگو و عملیاتش در صفحه تلوزیون دیده و شنیده می‌شود، و هزاران از این کارهای محیر العقول.

بلی یک آیه بهاءالله که بوی گند آن دنیا را متعفن می‌سازد از این اکتشافات و اختراعات و خدمات بشری بهتر است !!

قطع دارم که شما خواننده محترم به عقل و شعور ما می‌خندید چرا بیهوده در اطراف این قبیل مزخرفات اوقات گرانب‌های خود را صرف کرده به توضیح واضحات می‌پردازیم، ولی در این جا است که من کسانی را سراغ دارم که با هیچ قیمتی حاضر نیستند ذره‌ای در اطراف کار خود و مولای خود فکر کنند، تعصب چنان با سمبه در شکم این‌ها جاداده و کوبیده و با سیمان و آهن

و بتون آرمه کرده‌اند که جز با دینامیت به وسیله دیگری نمی‌توان متلاشی و نابودش کرد. شما اگر با یک نفر بهایی روشن فکر تحصیل کرده طرف مذاکره قرار گیرند و این احکام و آیات را به رخش بکشید.

اولاً منکر خواهد شد که چنان چیزی نیست، پس از آنکه کتاب اقدس را باز نموده و آیه را نشان دادید میرود دنبال تأویل و تفسیرهای بدتر از گناه، وقتی آیه تفسیر را نشان دادید که بهاءالله می‌گوید هیچ کس حق تأویل و تفسیر آیات مرا ندارد، جواب خواهد داد جاهل را بر عالم بحثی نیست و در کلمات جمال مبارک اسرار و حکمتی است که بشر از فهم او عاجز است و باید بروم از مبلغین و علمای بهایی سؤال نموده جواب شما را بدهم، همین‌که خود را مغلوب دید چه یک دکتر تحصیل کرده و چه یک نفر بهایی عامی بی‌سواد به دستور مولایش عباس افندی موقتاً خود را از چنگ شما خلاص می‌کند.

بعضی‌ها هم که در مقابل دلائل منطقی در بن بست گیر می‌کنند و جوابی ندارند بدهند خود را متجدد و لامذهب مآب نشان داده تظاهر به بی‌علاقگی به کیش خویش نموده خود را بهایی ندانسته گاهی هم قسم یاد کرده ضمناً سعی می‌کنند بهائیت را جزء ادیان قلم‌داد کرده مزورانه می‌گویند هر یک از انبیاء آمده جمعی را پیرو خود کرده و بین بشر اختلاف ایجاد کرده و هنوز هم جانشینان مثل پاپ درباری درست کرده و بر دنیای مسیحیت حکومت می‌کنند.

بهاءالله هم مثل آنها عده ای را به خود معتقد کرده همان برنامه را انجام می‌دهد یا باید همه را قبول نمود یا منکر همشان شده به عبارت الاخری دین را به دور انداخت.

او از این حرف‌ها فقط یک منظور دارد و آن‌هم این است که بهائیت را جزء ادیان بخورد طرف بدهد چون پس از صدوبیست سال خودکشی و دوندگی هنوز که هنوز است در هیچ کشوری بهائیت را کیش ندانسته و رسمیت نداده‌اند.

این تیره بختان نمی‌دانند یا بهتر بگوییم نمی‌فهمند که بهائیت نه تنها مذهب نیست بلکه به مسلک هم شباهت ندارد، چون مسلک‌ها مرامنامه و نظامنامه و فلان دارند که خیلی چیزهایش به درد بشر امروز می‌خورد، و سنگ‌هایی که در جلو پا قرار گرفته برداشته می‌شود، کارهایی که انجام می‌دهد صد درصد به نفع مردم و جامعه تمام می‌شود، ولی بهاءالله و کتاب آسمانی و احکام مسخره و رسوایش چه می‌کند، هیچ، فقط برای مفت خوری و ریاست، یا جلب رضایت مبعوث خود، مردم ساده لوح بیچاره را به وادی وهم و خیال سوق داده گمراه و بی‌بند و بار می‌گرداند همین و همین.

اصولاً بهایی نمی‌خواهد بفهمد، وقتی که با او طرف صحبت هستید دقت فرمایید که تمام سعی و کوشش او این است که پشتش به خاک نرسد، در مقام فهمیدن نیست گوسفند است که گوسفند مغزش را چنان این مزخرفات اشغال و آلوده کرده که دیگر جایی برای شنیدن حرف حساب باقی نمانده است.

اگر در گفته‌های من شک و شبهه دارید به یکی از بهاییان متمدن درس خوانده مراجعه و وارد بحث شوید تا صدق اظهارات بر شما معلوم و به درد دل ما پی ببرید، تکرار می‌کنم گوش دارند ولی نمی‌شنوند، چشم دارند ولی نمی‌بینند، دل دارند اما نمی‌فهمند صم بکم عمن فهم لا یبصرون صدق الله و رسوله

علت دیگری که ما را به نوشتن این کتاب وادار نموده بیماری و مرض تبلیغ این از خدا بی‌خبران است.

مخصوصاً جوان‌های دانشجو که گرفتار همکلاس دانشجوی بهایی خود شده و یک مشت حرف‌های چرب و نرم دلپسند تحویل گرفته و تمایل به شنیدن و دانستن دارد، و خواهی نخواهی گرفتار مبلغ خود فروخته بی‌وجدان شده، و به واسطه عدم اطلاع از سابقه این کیش ممکن است باعث انحراف بعضی از جوان‌های ضعیف‌النفس گردیده خود و خانواده‌شان را ناراحت و عصبانی گردانند بوده است.

از این گوسفندان باید پرسید صد و خورده‌ای سال است که شب و روز کوچک و بزرگ و زن و مرد می‌دوید و خود را هلاک می‌کنید که یک بیچاره‌ای را به دام انداخته داخل گله نمایید، با این همه دونده‌گی به کجا رسیده و کجا را گرفته‌اید یکی دو نسل آمده و رفته‌اند شما هم بعد از شما هم خواهند رفت و روسیاهی به ذغال خواهد ماند، شرم کنید و حیاء نمایید، کسی که با شما کاری ندارد، شما چرا مزاحم مردم می‌شوید و آتش اختلاف را دامن می‌زنید.

## «آمیزش با ادیان»

(ص ۳۹ سطر ۲ عشر و مع الادیان با الروح و الريحان لیجد منکم عرف الرحمن ایاکم ان تاخذکم حمیتہ الجاهلیہ بین البریہ کل بدء من الله و یثودالیہ انه لمبدء الخلق و مرجع العالمین)

ترجمه: با کیش‌ها آمیزش نمایند به خوبی و خوشی تا از شما بوی خوش خدا را بیابند مبادا شما را تعصب نادانی فرا گیرد در بین مردم همه از خدا آغاز شده و به سوی او برمی‌گردد او ایجاد کننده خلق و محل برگشت عالمیان است.

این آیه که در آن روح و ریحان به کار رفته یکی از آیات برجسته بهاء الله به شمار می‌آید که دست آویز بهایان بوده و پیوسته به رخ همگان کشیده و می‌بالند، مانند آن‌که مسئله بغرنجی را حل کرده و یا قطعه جدیدی در جهان کشف نموده‌اند، کیشی که پایه و اساس نداشته و از همه جا بی‌خبر را گمراه نموده دکانی باز کرده قاچاقی و پنهانی با تقیه توی مردم زندگی کرده عقیده باطنی خود را از ترس مرگ آشکار نکرده و پنهان می‌داشته، بدیهی است برای حفظ جان خود و عائله‌اش باید با روح و ریحان با مردم آمیزش کند.

این به خوبی و خوشی و فلان‌ها که دستور می‌دهد و با لغت روح و ریحان عقد و اخوت خوانده و از ترس و ضعف و نداشتن قدرت است، والا اگر نیرویی می‌داشت مثل سید باب حکم قتل عام را صادر می‌کرد، چنانکه دیدیم جایی که زورش رسیده از هیچ‌گونه جنایت خودداری نکرده و چهار نفر بابی ازلی بیچاره بی‌پناه مظلوم را با شقاوت و بی‌رحمی تکه پاره‌شان کرده به قتل

می‌رساند، تنها گناه این‌ها این بود که بهاء‌الله را نمی‌توانستند به خدایی بشناسند.

این جنایت به قدری بی‌رحمانه و دلخراش صورت گرفته که هر شنونده‌ای را تکان می‌دهد، زیرا این چهار نفر بی‌پناه در بین آن جمعیت در واقع میهمان بوده‌اند و گناهی نداشته‌اند.

بهاء‌الله به خیال آن‌که ممکن است جاسوسی کنند بی‌انصافانه دستور قتل آن مظلومان را می‌دهد. تف بر این وجدان و مرگ بر این عقیده.

این آیه و احکام‌ها برای چند نفر بهایی گمنام در ایران نازل می‌شده چون غیر از ایران در جای دیگری بهایی وجود نداشته است.

بهائیان که به تقلید از مولا و پیشوایشان تقیه پیش گرفته خود را مسلمان و شیعه معرفی و در ایام عزاداری محرم به سر و روی خود کوفته سینه و زنجیر زده روضه‌خوانی کرده خیرات داده خود را شیعه دو آتش نشان می‌دادند، یک چنین مردمان قاجاق ترسو با دشمنان خونی خود اگر به خوبی و خوشی آمیزش نکنند چه کنند.

### «بدون اجازه داخل نشوید»

(ص ۲۹ سطر ۵ ایاکم ان تدخلو بیتا عند فقدان صاحبه الا بعد ذنه تمسکو بالمعروف فی کل الاحوال و لا تونن من الغافلین)

ترجمه: (مبادا داخل شوید خانه‌ای را نزد گم شدن صاحب آن مگر پس از اجازه او به نیکی بیاویزید در همه حال و نباشید از غافل شدگان).



هرچند تصمیم داشتیم با لفظ کاری نداشته باشیم ولی این آیات به اندازه‌ای جفنگ است که نمی‌شود از نظر شما خوانندگان عزیز پنهان داشت. دقت فرمایید «عند فقدان صاحب» چه معنی دارد: فقدان در لغت عرب به معنی گم شدن یا گم کردن است چه ربطی به نبودن دارد.

نمی‌دانم این مرد چقدر کودن بوده که نتوانسته لااقل این معنی را از قرآن اقتباس نموده بگوید: «لاتدخلو البيوت الا باذن اهلها» ایشان هم می‌خواسته همین مطلب را بگوید که «بدون اجازه به خانه مردم داخل نشوید». ملاحظه فرمایید برای اداء دو سه کلمه چه غلط‌هایی مرتکب شده «مبادا داخل خانه نزد گم شدن صاحب آن شوید» چه معنی دارد، اگر عین عبارت قرآن را اقتباس می‌کرد نه غلطی مرتکب شده بود و نه مجبور بود به کلمات بی‌معنی متوسل شده و بالاخره هم نتواند مقصود خود را برساند، البته یکی از آن آیات کذایی هم که خواندن آن از کتب اولین و آخرین بهتر است همین آیه می‌باشد، جماعتی که گوینده این عربی‌ها را خدا یا پیغمبر بدانند چگونه مردمانی هستند؟.

### «زکوه بدون نصاب»

(ص ۳۹ سطر ۷ قد کتب علیکم تزکیه الاقوات و مادون‌ها بالزکواه هذا ما حکم به منزل آیات فی هذا الشرق المنیع سوف نفصل لکم نصابها اذا شا الله و اراد انه يفصل ما یشاء بعلم من عنده انه لهوالعلام الحکیم)

ترجمه: به تحقیق نوشته شده بر شما پاک کردن خوردنی‌ها و غیر آن‌ها به زکوه این است آنچه حکم کرده است به آن فرود آورنده نشانی‌ها در این برگ سفید و بزرگ به زودی تفضیل خواهیم داد نصاب آن‌را اگر خدا بخواهد و اراده نماید زیرا او تفصیل می‌دهد هر چیزی را که بخواهد به وسیله دانش از نزد خودش اوست بسیار دانا و حکیم.»

جمال قدم جل ذکره الاعظم در عین آنکه احکام اسلامی را شایسته قرن بیستم ندانسته مع ذلک قدم به قدم از احکام اسلامی تقلید ناقص نموده از آن جمله در مورد زکوه است که پیغمبر اسلام بنا به اقتضای محیط و زمان برای تجهیز سپاه و به منظور حفظ حدود و ثغور اسلام زکوه را واجب ساخت آن‌هم در مواردی محدود و معین مانند گندم، جو، خرما، مویز، گوسفند، شتر و طلا. ولی جمال مبارک اولا زکوه را بر خوردنی‌ها و سایر چیزها واجب دانسته «یعنی بر همه چیز» ثانیاً نصاب و میزان آن‌را تعیین نکرده، اول وعده می‌دهد که به زودی میزان آن را تعیین خواهد کرد، سپس پشیمان شده و به خواست و اراده خدایی موکول می‌سازد.

این خود عمل غلط و بیجایی است که شخص موضوع را بگوید و آن را ناقص گذارده و بعد هم فراموش کند، مانند تعیین دیات «جزا» ضرب و جرح که وعده کردند ولی فراموش نمودند، اکنون با چنین حکم دم بریده تکلیف بهایی متدین چیست، زیرا زکوه را واجب کرده ولی میزان آن را معین ننموده چه مقدار و چه مبلغی و به کی باید پردازد معلوم نیست، مسخره است، مسخره.

## «گدائی جز برای بهاء الله حرام است»

(ص ۳۹ سطر ۱۰ لایحل السئوال و من سئل حرم علیه العطاء قد کتب علی کل ان یکتسب و الذی عجز فلولو کلاء و الا غنیاء ان یعینوله ما یکفیه اعملو حدود الله و سننه ثم احفظوها کما تحفظون لنفسکم و لا تكونن من الخاسرین)

ترجمه: جایز و حلال نیست سئوال (گدائی) و کسی که سئوال کرد (گدائی نمود) حرام است بر او بخشش نوشته شد بر همه این که کسب کنند و کسی که عاجز باشد پس بر عهده و کلاء بیت العدل و اغنیاء است که معین نمایند برای او چیزی که کفایت کند زندگی او را عمل کنید حدود خدا را و روش های او را سپس نگه دارید آن را چنان که نگه می دارید نفس خودتان را و نباشید البته از زمره زیان کاران).

اگر گدائی و سئوال برای مردم حرام است چرا آقای بهاء الله با آن همه اصرار و التماس خود گدائی کرده و صدی ۱۹ عایدات اغنام را مطالبه می کند، مگر بین میرزا حسین علی نوری با میرزا عیقلی کجوری چه تفاوتی موجود است که برای او عملی واجب و برای دیگران همان عمل حرام و ناروا باشد، مثل موی سر و گیسوان که برای خود مباح و برای اغنام حرام نموده است:

گدائی بر اثر احتیاج و احتیاج بر اثر بیکاری و تنبلی است، گدائی چه ده شاهی و چه ده هزار تومان در نفس علم تفاوتی نخواهد داشت. هر دو گدا و هر دو تنبل و هر دو باردوش جامعه هستند وجود هر دو در جامعه مضر و انگل خواهد بود. این گدائی چه در کنار کوچه و چه در ساختمان های مجلل،

چه به عنوان رد مظالم و چه به عنوان نوزده درصد، هیچ تفاوتی ندارد و هر دو مساوی است، چه تحصیل کرده آکسفورد لندن چه درس خوانده نجف اشرف، هر دو گدایند، ولی گدای گردن کلفت اگر ندادی این تکفیر و دیگری حکم نقض صادر می‌نمایند، هر دو بگیرند و هر دو مفت‌خورند، چرا مانند دیگران کار نمی‌کنند و زحمت نمی‌کشند.

امیرالمومنین علی علیه السلام که به اتفاق دوست و دشمن یگانه نابغه دوران زمان و خلیفه مسلمین بود جز از راه زحمت زندگی نمی‌کرد لقمه‌ای نان جوینی بر اثر کار و زحمت به دست می‌آورد پیراهنی از پشم شتر بر تن داشت که از زیادی وصله متن آن ناپیدا بود.

چاپلوسان اظهار داشتند که سزاوار خلیفه مسلمین نباشد که چنین پیراهن وصله دار بپوشد، فرمود:

وای بر شما از مال کی پیراهن تازه بپوشم، به خدا سوگند پوشیدن این جامه پاره پاره برای من بهتر از استفاده از حق دیگران و گواراتر از غضب خداوندی است، دنیای شما در نظر من از کثافت شکمبه خوک نجس‌تر است، این بود طریق زندگانی پیشوا و مقتدای عظیم‌الشان، و این بود روش هادی و راهنمای بزرگ عالم بشریت.

اکنون مدعیان نیابت را نگرید چه تشریفاتی از مال مردم برای خود قائل و بیت المال چگونه بین عشیره و اقوامشان تقسیم می‌شود یکی صدی ۱۹ از عایدات را می‌خواهد و می‌گیرد دیگری هم وزن خود طلا دریافت می‌کند.

به عقیده نگارنده زیاد تقصیر متوجه این گدایان نیست مادامی که مردم باربر باشند باید سواری دهند. ملت که نتواند تشخیص دهد خدا به پول احتیاج ندارد چشمش کور این قدر سواری بدهد تا واماند.

### «دل شکستن با طلا جبران شود»

( ص ۲۹ سطر ۱۹ قد منعتم فی الكتاب من الجدل و النزاع والضرب و امثالها عما یحزن به الافئده و القلوب من یحزن احدا فله ان ینفق تسعته عشر مثقالا من الذهب هذا ما حکم به مولی العالمین )

ترجمه به درستی که منع شدید در کتاب از جدال و نزاع و کتک زدن و مانند آن‌ها از چیزهایی که محزون می‌سازد دل‌ها را کسی که محزون نماید یکی را پس بر اوست که انفاق کند نوزده مثقال طلا این است آنچه حکم کرد به آن مولای جهانیان.

در ابتکار این حکم نمی‌توان تردید نمود زیرا جمال قدم بس که به موضوع اخلاق اجتماعی اهمیت می‌داده خواسته است به وسیله شدت جزاء فحش و ناسزا را که منجر به حزن و شکستن دل می‌شود ریشه کن و نابود سازد ولی حساب اجرای آن را نکرده و شاید لازم هم ندانسته که وقت شریف را صرف نماید چون هر چه بگوید اغنام بی چون و چرا عمل خواهند کرد. تأثر موضوعی است وجدانی و برای تشخیص میزان الحزنی در دست نیست تا بتوان صحت و سقم ادعاهای اشخاص را تشخیص داد، هستند اشخاصی که به هزاران فحش و ناسزا کوچکترین ترتیب اثر نمی‌دهند.

در مشهد پیرمردی می‌گذشت زنی به او فحش داد پیرمرد هیچ عکس‌العملی از خود نشان نداد پرسیدم چرا جوابش را ندادی؟ گفت من فحش او را تحویل نگرفتم.

اشخاصی وجود دارند که به یک کنایه متاثر می‌گردند قاضی بیت‌العدل به چه وسیله و از چه راهی می‌تواند میزان حزن را تشخیص دهد؟

علاوه بر این دامنه محزونی دل‌ها بسیار وسیع است هر روز بین زن و شوهر، پدر و پسر، آقا و نوکر، رفیق و دوست، رئیس و مرئوس، هزاران کلمات حزن‌آور بی‌اختیار مبادله می‌شود که اگر به محکمه مراجعه نمایند کار قاضی زار و به کار دیگر نخواهد رسید.

موضوع این آیه نکته دیگری را به یاد ما می‌آورد که خدای قرن بیستم دل شکستن را بالاتر از هتک ناموس امت خود دانسته برای این ۱۹ مثقال طلا جزا قائل شده، یعنی هتک ناموس یک دوشیزه بهایی با نصف کمتر یک فحش مساوی دانسته است، پس صرفه در این است که از فحش صرف نظر کرده به سراغ زن یا دختر آن کس رفته هم لذتی برده هم دق و دلی در آورده و از همه بهتر ده مثقال طلا هم صرفه‌جویی کرده است....

به نظر شما خواننده عزیز گوینده این یاوه‌ها از عقل و خرد عاری نبوده و کسانی که به خدایی این شخص و احکام او ایمان دارند از عقل و شعور بری نیستند؟

معلوم می‌شود که بهاء الله اصولاً به ناموس و عفت و عصمت چندان ارزشی قائل نبوده آن را جزء موهومات دانسته به ثمن بخس که ۹ مثقال طلا باشد معامله کرده است تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

### «الواح به اسماع خوانده شود»

(ص ۴۰ سطر ۱۵ علمو ذریاتکم ما انزل من سماء العظمه و الاقتدار لیقرلوالواح الرحمن با حسن الالحن فی الغرف المبنيه فی مشارق الاذکار)  
ترجمه: پیاموزید اولاد خود را آنچه نازل شده از آسمان بزرگی و توانایی تا بخوانند الواح خدا را به نیکوترین آهنگ‌ها در غرفه‌های بناء شده در مشرق الاذکارها.

جمال قدم خواسته‌اند رکاکت لفظی و معنوی الواح آسمانی خود را به وسیله آواز و آهنگ‌های خوش برطرف نمایند تا شنونده متوجه اغلاط و رکاکت الفاظ و پوچی الواح نشده خاطرش مشمئزنگردد بلکه متوجه سماع باشد و از آواز خوش لذت برد زیرا آواز خوش هر شعر و نثر پوچ و بی‌معنی را دلپذیر می‌سازد این است علت و شأن نزول این آیه آسمانی.

### «مصیبت بزرگ بهائیان»

(ص ۴۱ سطر ۱ کتب علیکم تجدید اثاث البیت بعد انقضاء تسعته عشر سنه کذلک قفل الامر من لدن علیم خبیر)  
ترجمه: نوشته شد بر شما تجدید اثاثیه خانه پس از گذشتن نوزده سال اینچنین گذشت امر از جانب دانا و آگاه.

به موجب این حکم مصیبت بزرگ برای بهائیان هر نوزده سال یک بار آغاز می‌شود، زیرا افراد بهائی مجبورند هر نوزده سال یک‌بار هر چه اثاثیه دارند بسوزانند یا به دریا ریزند و اثاثیه جدید خریداری نمایند. در بادی امر از کلمه سوزانیدن یا به دریا ریختن اثاثیه تعجب خواهید کرد. ولی تعجب نفرمایید و فقط توجه کنید.

بهاء الله هنگام انزال آیات و همچنین عبدالبهاء و شوقی افندی مرتباً در الواح و گفتار و بخش نامه‌های خود دنیا گیر شدن این کیش در زمان خیلی کوتاهی را با اغنام وعده داده اغنام هم به همین امید و آرزو شب سر به بالین میگذارند صبح که بیدار شدند دنیا را بهائی ببینند. اکنون ما هم بر همین فرض با آرزوی آنها شریک شده فرض می‌کنیم بهائیت دنیا را گرفته و فقط احکام اقدس در روی زمین روانست. همه بهائی هستند و همه می‌خواهند اثاثیه کهنه را فروخته اثاثیه جدید تهیه کنند، وقتی که اهالی یک شهر یا یک کشور بخواهند اثاثیه خود را به فروشند خریدار اثاثیه مستعمل وجود نخواهد داشت، چون همه بهائی هستند باید تجدید اثاث کنند، پس ناچار اثاثیه کهنه را عموماً یا به دریا ریخته یا باید بسوزانند زیرا نه مصرف دارد نه خریدار، موضوع اجناس نفیس و قیمتی هم تقریباً منفی است، درب تمام موزه‌خانه‌های دنیا را باید گل گرفت، چون بهاءالله فرموده هیچ شیئی بیش از ۱۹ سال نباید عمر کند.

اشیاء یادگاری خانوادگی که چند پشت نگهداری شده و جزء اشیاء عتیقه در آمده و قیمت خیلی خوبی پیدا کرده به امر الله باید سوزانده و به دور



انداخته شود، با ظهور اعظم این عادات و رسوم باید از بین برود، اشیاء عتیقه چیست، یادگار خانوادگی و اجدادی کدام است، همه چیز باید تازه شود، چون دین هم تازه شده.

تازه جناب بهاء الله یک استخوان هم لای زخم گذاشته معلوم نکرده اشیایی که ۱۹ سال کار کرده باید تعویض شود یا کلیه اثاثیه خانه، اگر نظر اولی باشد که هر خانواده برای هر تکه اثاث باید شناسنامه و دفتر و دستک تهیه کند که وقتی ۱۹ ساله شد نابودش کند، و اگر منظور کلیه اثاثیه باشد اشکال دیگری پیش می آید یعنی چنانچه ۶ ماه قبل از تعویض اثاثیه فرضاً یک تخته قالی یا قالیچه یا لوستر کریستال و غیره خریداری شده جزء اثاث منزل در آمده باشد طبق این آیه شریفه باید تعویض شود و لو شما خیلی هم علاقه به شیئی نامبرده داشته باشید.

از این مرد لایشرع باید سؤال کرد چرا ظروف ظریف دوره‌های قبل، چینی‌های قدیم، شال ورزی‌های کهنه، مجسمه‌های فلان مجسمه ساز معروف، تابلو و نقاشی‌های نقاشان هنرمند، قالی و قالیچه‌های دوره‌های خیلی قدیم که تازه‌گی و درخشندگی و جلوه خود را حفظ کرده، و یک بر صد یا هزار بلکه صد هزار بر قیمتش افزوده شده و نشانه صنعت و تمدن یک ملتی است باید به دور انداخته یا سوزانده از بین برده شود، از این عمل چه سعادت نصیب بشر خواهد گردید، بیچاره بدبخت عاجز با این فکر و تدبیر ادعای خدایی هم می‌کند.

## «پاها را بشوید»

(ص ۴۱ سطر ۵ اغسلو ارجلکم کل یوم فی الصیف و الشتاء کل ثلثه ایام مره واحده و من اغتاض علیکم قابلوه بالرفق و الذی زجرکم لاتزجروه و دعوه بنفسه تو کلو علی الله المنعم العادل القدیر).

ترجمه: بشوید پاهای خود را هر روز در تابستان، و در زمستان هر سه روز یک بار فقط، و کسی که غضب کرد بر شما در عوض به مدارا رفتار کنید و کسی که شما را بیازرد شما او را نیازارید و اگذارید او را به خود و توکل نمائید بر خدایی که انتقام گیرنده و توانا است.

به به عجب خدای رئوف و مهربانی است که به اغنام خود شستن پا را تعلیم می‌دهد گویا خود و امت خود را در عصر حجر تصور کرده که شستن پا را تعلیم می‌دهد، مثل این که تمام احکام را از کلی و جزئی مو به مو تشریح کرده و هیچ حکمی از احکام ما به الاحتیاج بشر را فرو گذار نکرده اینک بفروعات پرداخته شستن پا را فقط به سه روز یکبار محدود می‌سازد. یعنی اگر کسی همه روزه پای خود را بشوید تخلف از امر خدا کرده و معصیتی را مرتکب شده است زیرا به جمله مره واحده منحصر می‌نماید.

ملت‌های متمدن که نامی از بهائیت و جمال مبارک قدم به گوششان نخورده و نشنیده‌اند، صبح از تخت خواب یکسره به حمام رفته سرتاپای خود را زیر دوش شسته سر میز صبحانه حاضر می‌شوند گذشته از این‌ها شستن پا در زمستان و تابستان چه ربطی به توکل بر خدا و مدارا کردن در برابر زجر دارد در دنباله شستن پا می‌بایستی گفته باشد پاهای خود را بشوید تا دیگران

از بوی تعفن پای شما در عذاب نباشند، نه این که بگوید پای خود را بشوید و کسی که نسبت به شما غضب کرد با او به مدارا رفتار نمایید، و به خدا توکل کنید، این‌ها هیچ ربطی به هم ندارند.

آیا گوینده این گفتارهای ناهنجار دیوانه نیست، مگر بی‌ربطی گفتار دلیل بر جنون گوینده آن نمی‌باشد؟

تازه کسی که کلام خود را به انتقام گیرنده و توانا ختم می‌کند چرا ما قبل آن را با تعلیم بی‌غیرتی و بی‌حسی تنظیم می‌نماید؟  
در صورتی که قرآن قصاص را توصیه می‌نماید گویا در این جا خواسته چاشنی از افکار حضرت مسیح داشته باشد!

#### «صعود بر منبر حرام است»

(ص ۴۱ سطر قدمنعمتم عن الارتقاء الى المنابر من اراد ان يتلو عليكم آیات ربه فليقعها على الكرسي الموضوع على السرير و يذكر الله ربه و رب العالمين قد احب الله جلوسكم على السرير و الكرسي لعز ما عندكم عن حب الله و مطلع امره المشرق المنير)

ترجمه: به درستی که منع شدید از بالا رفتن بر منبرها کسی که بخواهد بر شما آیات پروردگار خود را پس باید بنشیند بر تخت که نهاده شده باشد آن‌هم بر تخت و به ذکر خداوند پروردگار خود و پروردگار جهانیان بپردازد به تحقیق دوست داشته خداوند بر تخت و تخت‌ها به واسطه عزت آن چیزی که نزد شما است از دوستی خداوند و محل طلوع امر او که فرزندان و نور بخش است.

بنازم چنین خدای مهربانی را که به گوسفندان خود نشست و برخاست را نیز تعلیم داده و آن را از زحمت بالا رفتن پله‌های منبر نهی می‌کند، کرسی در لغت عرب به معنی تخت و سریر به عبارت دیگر همان تخت است.

در این جا آقای بهاء الله خواسته اظهار فضل و اعجاز نماید دستور داده تخت را بر تخت گذاشته بر آن قرار گیرند. معنی این جمله چنین می‌شود که به جای منبر دو صندلی را روی هم گذاشته بر آن قرار گیرند و به ذکر خداوند پردازند. این عمل کار مشکلی است. زیرا دو صندلی روی هم بند نمی‌شود مگر این که چند نفر آن را نگه دارند، یا اعجاز بهاء الله به فریاد رسد، و یا این که صندلی دو طبقه بسازند که باز همان منبر خواهد شد، ولی گویا مقصود بهاء الله از نهادن کرسی بر سریر بدین معنی نبوده، شاید مقصود دیگری داشته و از بیان آن عاجز بوده و نتوانسته مطلب خود را پیروراند. مثلاً منظورش از سریر فرش قالی بوده که صندلی را روی فرش قرار دهند و بر اثر عدم اطلاع و احاطه به لغت عرب فرش قالی را سریر تعبیر نموده، یا این که مقصودش از کرسی همان صندلی و سریر تخت معمولی بوده که صندلی را روی تخت نهند تا خواننده آیات بر آن نشسته تلاوت نماید.

خلاصه مقصود ایشان هر یک از این معانی باشد غلط است، و دلیل بر عجز و ناتوانی در بیان مطلب، مگر آن که در این مورد هم متابعت از بهاء الله کرده بگوییم هر چه ایشان گفته و نوشته‌اند صحیح است و مردم باید گفته‌ها و قواعد زبان خویش را با آن تطبیق نمایند، چنانچه خودش می‌گوید گفته‌های مرا با قواعدی که در بین مردم است تطبیق نکنید. بلکه قواعد معموله را باید

با گفتار من بسنجید، در این صورت غلط‌های لفظی و معنوی ایشان بخشوده است و باید اهل زبان کتب صرف و نحو و دستور را اصلاح نمایند.

باید دید مردم این ادعا را می‌پذیرند و اغلاط او را می‌بخشند اگر مردم این اندازه گذشت داشته باشند باید یکباره ادبیات را کنار گذاشته از لغات موضوعه معانی منظوره را نداشته باشند، اگر کسی به دیگری ناسزا گفت و ادعا کرد که منظورش از این کلمه تعریف و تمجید بوده نه فحش از او بپذیرند در اطراف این موضوع بیش از این سخن روا نیست.

### «حمل اسلحه حرام است»

(ص ۴۲ سطر ۱۰ حرم علیکم حمل آلات الحرب الا حین الضروره و احل لکم لبس الحریر قد رفع الله عنکم حکم الحدفی اللباس و اللحی فضلا من عنده انه لهو الامر العلیم)

ترجمه: حرام شد بر شما حمل اسلحه مگر هنگام ضرورت و حلال شد بر شما پوشیدن حریر، رفع شد از شما حکم حد از پوشاک و ریش به واسطه فضل و بخشش پروردگار به درستی که او فرمانفرما و دانا است.

این آیه هم مربوط به احکام (سید باب) است که آن‌ها را نسخ کرده حلالش را حرام و حرامش را حلال دانسته بر اثر این جسارت از ترس بابی‌ها در آیه بعد می‌گوید:

«حلال را حرام و حرام را حلال می‌کنم»

(ص ۴۳ سطر ۲ لو یحل ما حرم فی ازل الازال او بالعکس لیس لاحد ان یعترض علیه و الذی توقف فی اقل من آن انه من المعتدین الذی ما فاز بهذا

الاصل الاسنى و المقام الاعلى تحرکه ارياح الشبهات و تقلبه مقالات  
المشركين من فاز بهذا الاصل قد فاز بالاستقامه الكبرى حبذا هذا المقام الابهى  
الذى بذكره زين كل لوح منيع)

ترجمه: اگر حلال نماید آنچه را که حرام بوده در آغاز پیدایش یا برعکس،  
حرام نمایم آنچه را که حلال بوده، نیست برای کسی که به او اعتراض نماید و  
کسی که یک آن توقف نماید ( در خدایی بهاء الله تردید کند) به درستی که او  
از متجاوزین است و کسی که فائز نشد ( بهاء الله را به خدایی شناخت ) به  
این بیخ روشن و جایگاه بالا تحریک کرده است او را بادهای شبهه ها و منقلب  
ساخته است او را حرف های مشرکین کسی که رسیده به این بیخ (به بهاء الله  
ایمان آورده و او را شناخت) به تحقیق که رسیده است به پایداری بزرگ به  
به از این جایگاه روشن که به ذکر او تزئین شده هر لوح بزرگی.»

این همه رجز خوانی پس از آنی است که احکام بیان را نسخ نموده و مورد  
اعتراض سخت برادرش میرزا یحیی صبح ازل و پیروان باب واقع گردیده که  
چگونه میرزا حسین علی که خود یکی از پیروان و بندگان رب اعلى (باب)  
بوده جسارت را به جایی رسانده که حلال او را حرام و حرامش را حلال  
می نماید، بهاء الله که تازه بر خر خویش سوار و اکثر بابیان را فریب داده و  
مرید خویش ساخته، سیاست خارجی هم پشتیبانش بوده و با کمال صراحت  
در جواب می گوید اگر ما آنچه در ازل حرام بوده (مانند مال یتیم و همبستری  
با مادر) حلال نماییم و آنچه در روز نخست حلال بوده مانند (حق الزحمه و  
استفاده از نتیجه زحمت) حرام سازیم کسی حق اعتراض ندارد.

در این مورد صرف نظر از بطلان ادعای هر دو بزرگوار (سید علی محمد باب و میرزا حسین علی) باز هم همان ایرادی که قبلاً گذشت وارد است زیرا معقول نیست که خداوند کسی را به حق مبعوث سازد کتاب و احکام نازل نماید هنوز یک حکم از احکامش اجرا و عملی نشده دیگری را بر انگیزد که احکام او را لغو و نسخ نماید.

نفس عمل بهاء الله که اقدام به نسخ قوانین و احکام سید باب می باشد می رساند که احکام او مطابق مقتضیات عصر و زمان او نبوده و این خود بهترین دلیل بر بطلان ادعایش می باشد.

پس از آن که سید باب بنا به عمل و رفتار بهاء الله که خود یکی از اصحاب و مومنین سید باب بود باطل گردید، ادعای بهاء الله (بر فرض حقانیت سید باب) به طرق اولی باطل می شود) برای درک مطلب اندکی توجه و دقت و فکر لازم است، در صورتیکه بدیهیات محتاج فکر و دقت نیست ولی چه می توان کرد که بهائیان مسائل بدیهی را هم نمی توانند تشخیص داده و تفکیک نمایند، ما هم به همین اندازه قناعت نمودیم می گوئیم، بگذار تا بمیرد در عین خودپرستی.

### «یک خط و زبان انتخاب کنید»

(ص ۴۹ سطر ۱۷ یا اهل المجالس فی البلاد اختار و لغته من اللغات لیکم بهلمن علی الارض و کذلک من الخطوط ان الله یبین لکم ما ینفعکم و لیغنینکم عن دونکم انه لهو الافضال العلیم الخیر)

ترجمه: ای کارمندان مجلس‌ها در شهرها برگزینید زبانی را از بین زبان‌ها تا با آن گفتگو کنند هر کس که بر زمین است همچنین اختیار کنید از خط‌ها به درستی که خداوند بیان می‌کند برای شما چیزی را که برای شما نفع دارد و بی‌نیاز سازد شما را از غیر شما به درستی که او بخشنده و دانا و آگاه است.

این حکم یکی از اصول ۱۲ گانه عباس افندی است که چندی پیش در دوره شوقی افندی به دستور او زبان اسپرانتو زبان عمومی بین‌المللی اعلام و بهائیان از زن و مرد به تحصیل و فراگرفتن آن زبان پرداخته و آقای بهمن شیدائی که گویا یکی از بهائیان تهران بود کتابی به آن زبان تألیف و از این راه استفاده کامل برد، شور و غوغایی در بین بهائیان برپا شد، کلاس‌های شبانه دائر و سر و صدای عجیبی راه انداختند که تعلیمات جمال مبارک عملاً در دنیا جاری می‌شود، چه و چه و چه، ولی بر خلاف انتظار اغنام و ولی امر شوقی افندی با اینکه زبان اسپرانتو زبان آسان و خوبی بود به نحوست بهاءالله گرفتار و خود به خود محو شده و از بین رفت، چنانکه اکنون نامی هم از آن زبان باقی نمانده است و یک باره در بوته فراموشی نهاده شد و کان لم یکن شیئا مذکور این آرزو را هم بهاءالله و بعد از او عبدالبهاء و اخیراً غصن ممتاز شوقی افندی و ولی امر الله به گور بردند و اعضای مجالس عالم به ریش مبارک خدا پوزخند زدند.

البته داشتن یک زبان عمومی بین‌المللی در دنیا بسیار خوب و مفید است این چیزی است که همه می‌دانند و آرزوی آن را دارند. حرف این جاست که داشتن آرزو و گفتن به این که فلان کار را بکنید مشکلی را حل نمی‌کند



چنانکه تا کنون حل نکرده است. گوینده باید راهش را نشان دهد مخصوصاً بهاءالله که خدای قرن بیستم است خدایی که کارهای بسیار کوچک را نتواند انجام دهد به چه درد می خورد. این چنین خدایی به دو پول سیاه هم نمی ارزد.

فلان کار را بکنید خوب است فلان عمل را انجام دهید مفید است گره از کار مردم باز نمی کند. مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد .

### «علامت بلوغ عالم تکمیل علم کیمیا است»

(س ۵۰ سطر ۲ انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم الاول و هو الاس الاعظم انزلنا فی الواح آخری و الثانی نزل فی هذاللوح البدیع)  
ترجمه: به درستی که ما قرار دادیم دو چیز را نشانه بلوغ (کمال) جهان نخستین که آن پایه بزرگ است فرود آوردیم در الواح دیگر و دوم فرود آمد در این لوح تازه و بدیع.

آقا خدا چون به حد پرستش به طلا علاقمند بوده و تا آخرین روزهای زندگی اش اوقات خود را مصروف کیمیاگری (طلاسازی) می نموده ولی به کشف و ساختن آن توفیق نیافته است و چنانچه در لوح کیمیای معروفش دستوراتی درباره ساخت طلا می دهد این آرزو را هم با خود به گور برد ولی کثرت علاقه موضوع را جزء کیش قرار داده و تکمیل این علم را نشانه بلوغ و کمال عالم دانسته. بفرمود ایشان بشر هر وقت به کشف طلاسازی موفق گردید دنیا به حد کمال و بلوغ رسیده است، نشانه دوم بلوغ عالم وحدت زبان تشخیص داده اند که پس از کشف طلاسازی اگر موفق به وحدت زبان

هم شد دیگر در عالم بشریت نقصی وجود نخواهد داشت و به سر حد کمال خواهد رسید.

ملاحظه فرمایید چقدر فکر این مرد محدود و چه اندازه نظرش کوچک بوده که بلوغ دنیا را در تکمیل علم کیمیا و ساختن طلا دانسته است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ، بیخود نبوده که عباس و شوقی برای نابودی اقدس و از بین بردن آن این قدر خودکشی می کردند.

### «چند سوال از روشنفکران بهایی»

خوانندگان محترم دوستان عزیز خانم ها و آقایان در اینجا احکام و آیات کتاب آسمانی اقدس به پایان می رسد حال می خواهم بعضی سوالات از روشن فکران بهایی بکنم. مثلاً پرسم معنی این جملات که بهاء الله گفته و شما برایش اهمیتی قائل هستید چیست؟

بسم الله الفرد الفرد ، بسم الله الفرد الفرد ، بسم الله الفردالفرد ، بسم الله الفارد الفارد ، بسم الله الفرد الفرد ، بسم الله الفرالفرد ، بسم الله الفردالفريد ، بسم الله الفرد المتفارد ، بسم الله الفرد المتفرد ، یا سوال کنم این دعا که به تقلید از دعای (بک یا الله) شیعیان ساخته شده که بی خردی و خداناشناسی و غلطبافی او را یکجا نشان می دهد به چه درد بشر امروز می خورد، بک یا علی بک یا وفی بک یا بهی انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي بک یا کاشف بک یا ناشف بک یا عاطف انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي بک یا جان بک یا جانان بک یا ایمان انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی بک یا تائب بک یا نائب بک یا زادب انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی

یا قاتل عشان یا واهب فساق یا کافی بان تحفظ حامل هذا الورقه المبارکه ثم الذی یلقى علیها قم الذی یلقى علیها یمرفی حول بیت التی هو فیها ثم اشف بها کل مریض و علیل و فقیر...

پس از آنکه دویست بار به خدا سوگند می‌دهد و صد نام چرند به روی او می‌گذارد، در پایان چنین می‌خواهد که با خود دارنده این دعا و خواننده آن و کسی را که از پیرامون خانه گذرد که این دعا در آن خانه باشد نگه‌دارد از چه نگه دارد چرا نگه دارد به گفته عوام آن سوگند که می‌دهی و آن کار که می‌فرمایی.

یا سوال کنم این که در لوح احمد می‌گوید:

«فاحفظ یا احمد هذا اللوح ثم اقرافی ایامک و لا تکن من الصابرين فان الله قدر قدر لقارئها اجرماه شهید»

یعنی ای احمد این لوح را از بر کن و هر روز آن را بخوان و نشکيب زیرا خدا بخواننده آن مزد شهید خواهد داد.

شهید کسی را گویند که در راه دین خدا بجنگیده و در میدان جنگ کشته شده باشد.

بهاء الله به کسی که چند سطر عربی مغلوط را بخواند گذشته از این که هر حاجتی داشته باشد بر آورده می‌شود ثواب و مزد شهیدی که در میدان جنگ جنگیده و کشته شده به او ارزانی خواهد داشت، باید پرسید چرا مگر خواندن یک لوح چه سختی دارد، یا چه نتیجه بزرگی از آن به دست می‌آید که چنین

مزد بزرگی به خواننده آن داده شود. آیا چنین سخنی از کسی که به دعوی پیغمبری یا خدایی برخاسته نشان هوسبازی و بی‌خردی نیست؟

دوم چنین سخنی از یک بنیان‌گذار دین کردن ریشه دین خود نیست؟ چه در جایی که مردم نتوانند با خواندن یک لوح مزد صد شهید را گیرند چه نیازی دارند که به کارهای نیک دیگر پرداخته از بدی‌ها و گناه‌ها بپرهیزند.

بهائی‌ها به کسانی که در جنگ‌های بایبگری در مازندران و زنجان و جاهای دیگر کشته شده‌اند بسیار ارزش قائل‌اند، بیچاره‌گان پس از آنکه جنگ‌ها کرده و آدم‌ها کشته و خود کشته شده‌اند یک شهید بیشتر نبوده و مزد یک شهید دریافت خواهند داشت.

ولی فلان جوان خوشگذران بهائی هر روز یک‌بار لوح احمد خواهد خواند و هنگامی که پیر شود و بمیرد مزد صدها و هزاران شهید را خواهد گرفت؟

این سخن از بهاء الله مانند آن است که کسی کارخانه‌ای تأسیس کند و به کارگرها مزدهایی تعیین نماید و یک روز هم هوس به سرش زده یک رباعی بسازد و بگوید هر کس رباعی مرا از بر کرده و بیاید در مقابل من بخواند مزد صد کارگر به او خواهم داد. پیدا است که این آگهی در کارخانه را خواهد بست زیرا کارگران به جای این که هشت ساعت کار کنند مزد یک روز بگیرند رباعی آقای کارخانه دار را حفظ کرده در مقابلش خوانده مزد صد کارگر گرفته پی خوشی‌های خود خواهند رفت.

یا بپرسیم این کلمات و جملات از یک مدعی نبوت چه معنی دارد» از باغ الهی با سدره ناری آن تازه غلام آمد، هی هی هذا جذب الهی، هذا طلع رحمانی، هذا قمس ربانی» این کلمات یعنی چه از این قبیل سؤالات به قدری داریم که با آیات بیان و اقدس برابری می‌کند.

آیا خدا پیغمبری و نبی را برای گفتن این مهملات به میان بشر می‌فرستد؟ جای بسی تأسف است که این هموطنان عزیز ما کور شده‌اند تا جمال منیر ببینند و کر شده‌اند تا صدای ملیح بشنوند و گوسفند شده‌اند تا فکر و عقل نداشته باشند فاعتبرو و یا الوالابصار

### «مطاله از جنبه‌های سیاسی»

حال قدری هم از جنبه‌های سیاسی قضیه را تجزیه و تحلیل کنیم، در سال ۱۲۴۶ قمری در زمان فتحعلی شاه قاجار پرنس دالقوره‌کی کارمند سفارت روسیه تزاری در تهران بوده مسلمان شده نزد شیخ محمد نامی به درس خواندن پرداخته رخت و لباس آخوندی پوشیده و زن مسلمان گرفته و به میان مسلمانان آمد و رفت می‌کرد ولی باطناً کار کن دولت خود بوده و به جاسوسی می‌پرداخته با کسانی که آشنا گردیده و خیلی با هم نزدیک و صمیمی بوده‌اند یکی میرزا حسین علی نوری و دیگری میرزا یحیی برادرش بوده و هر دو برادر را با دادن پول به جاسوسی وامیداشته و کارهایی به زیان ایران می‌کرده است.

پس از فوت فتحعلی شاه که محمد شاه به جای او نشسته مرحوم قائم مقام با حکیم احمد نامی که از علما متنفذ اندوره بوده می‌خواسته‌اند سلطنت

را از قاجاریه به خاندان زندیه باز گردانند پرنس دلقوره کی به دستگیری میرزا حسین علی از این داستان آگاه و به جلوگیری کوشیده و با دست میرزا حسین علی زهر به حکیم احمد خورانیده و محمد شاه را از چگونگی آگاه نموده و او را به کشتن قائم مقام وا داشته است.

سپس دلقوره کی به روسیه بازگشته و از آنجا به عنوان درس خواندن به کربلا رفته در آنجا به سید علی محمد باب آشنا گردیده و او را به دعوی امام زمانی واداشته مجدداً به روسیه بازگشته و این بار به عنوان سفارت به ایران آمده و در شورش بابی گری به هوا داری بابی ها کوشیده و جان میرزا حسین علی نوری و عده ای دیگر از بابیان را از مرگ نجات داده با نظارت خودش به سلامت به بغداد اعزام و حق دوستی و سابقه را به جا آورده است. این چیزی است که در کتاب ها نوشته شده و یک وقتی هم به عنوان (زنجیر خوشبختی) نسخه هایی برداشته به این و آن می فرستادند و روزنامه ها هم چیزهایی در این باره می نوشتند ولی از صحت و سقم این جریان اطلاع صحیحی نداشته و تحقیق هم نکرده ام لیکن اعمال و کردار و سابقه بهاء الله را چنانچه در نظر بگیریم می توانیم به خود بقبولانیم که این حرف ها با آن مرد چسبنده گی داشته و قاتل حکیم احمد و باعث قتل قائم مقام فراهانی ممکن بوده باشد.

زیرا کسی که برادرش میرزایحیی را در اردنه با زهر می خواسته مسموم کند و میرزا یحیی مطلع شده و از مرگ جسته است و کسی که پس از تبعید به عکا چهار نفر بابی به نام های حاج سید مهدی اصفحانی، میرزا آقاخان کج

کلاه، میرزا رضاقلی تفرشی و میرزا نصرالله که همراه آنها به عکا تبعید شده بودند میرزا نصرالله را قبل از حرکت در اردنه مسموم و سه نفر دیگر را با وضع فجیعی در عکا تکه پاره کرده به قتل برساند که بهاءالله مدت‌ها گرفتار بازپرس و غیره بود و از این همه گذشته کسی که برای چهار روز زندگی باعث این همه کشت و کشتار بی‌گناهان گردیده است و برای ریاست و آقایی خود را از مقام پیغمبری هم بالاتر برده و به مقام خدایی برساند، مرتکب این همه قتل و جنایات شده و خم به ابرو نیاورد، و پشت سر هم لوح نازل کند، مردم بیچاره و بی‌گناه را تشویق به مردن و کشته شدن نماید، هیچ بعید نیست که قاتل حکیم احمد نیز بوده و باعث قتل قائم مقام فراهانی آن مرد وطن پرست نیز بوده باشد.

تا در ایران بود خدمتگذار سفارت روسیه تزاری و پس از تبعید به بغداد و اسلامبول و اردنه و عکا زیر پرچم بریتانیای کبیر رفته و به پشتیبانی دولت فخریه دین جدید را تحکیم تا خود را به مقام خدایی رسانده، بلی قدرت بریتانیای کبیر در آن زمان مافوق تمام قدرت‌های جهان بوده است.

بهترین دلیل خدمت‌گذاری این دستگاه به امپراطوری بریتانیا مفتخر شدن عبدالبهاء به عنوان و نشان سر از طرف ژرژ پنجم پادشاه انگلستان است که با تشریفات خاصی انجام و نشان به وسیله ژنرال لامبی فرمانده ارتش انگلیس در فلسطین به عبدالبهاء ابلاغ و در آن روز جشن بزرگی برپا و عکسی برای نشان دادن به عالمیان گرفته شد که در همین کتاب به نظر قارئین محترم می‌رسد، به طوری که ملاحظه می‌فرمایید عبدالبهاء نشان را به سینه نصب و

روی صندلی قرار گرفته است پرچم انگلیس را روی میز کشیده ژنرال لامبی حامل عنوان و نشان در حضور عبدالبهاء ایستاده و یکی از اغنام فرمان را در دست داشته بقیه اغنام ه با کلاه‌های ایرانی ایستاده این عکس تاریخی را گرفته‌اند

البته بر خوانندگان عزیز پوشیده نیست که عنوان «سر» در



آنروز بزرگترین روز برای پسر خدا بود که از طرف امپراطور اعظم ژرژ پنجم انگلیس به نشان و عنوان «سر» مفتخر گردید. به همین مناسبت جشن بزرگ و با شکوهی برپا و با تشریفات خاصی که پرچم بریتانیا روی میز کشیده شده و حامل نشان و عنوان فرمانده ارتش انگلیس در فلسطین در حضور عبدالبهاء ایستاده و به هیکل مبارک دقیق شده که این چگونه انسانی است که پشت به وطن خود کرده در فلسطین رحل اقامت افکنده برای پیشرفت سیاست



بریتانیای کبیر میهن و هم میهنان را فدا مینماید که مستحق این چنین موهبتی گردد.

بریتانیای کبیر به کسی داده می شود که بزرگترین خدمت را به امپراطوری کرده باشد. حال عبدالبهاء چه خدمت بزرگی به امپراطوری بریتانیا انجام داده که استحقاق چنین موهبتی گردیده آن را باید از اغنام پرسید. دیگر لوحی است که همین عبدالبهاء به افتخار ژرژ پنجم نازل فرموده که از نظر خوانندگان محترم می گذرد.

هو الله اللهم ان سراق العدل قد ضربت اطنابها على هذا لارض المقدسه  
فى مشارقها و مغاربها و نشكرک و بجهد على حلول هذا السلطنه العادله و  
الدوله القاهره الباذله اتقوه فى راحته الرعيه و سلامت البريه اللهم ايد  
الامپراطور الاعظم جورج الخامس عامل انگلیتر ابثو فيقاتک الرحمانيه و ادم  
ظلمها الظلیل على هذا لاقليم الجلیل بعونک و صونک و حمايتک انک انت  
المقتدر المتعالی العزيز الکريم حيفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ ع

ترجمه: اوست خدا خداوندی که پرده های عدالت با رشته های آن بر این سرزمین مقدس در شرق و غرب گسترده شده حمد و ثنا می کنم به تو برای وجود این سلطنت عادل و دولت قاهره که قدرت خود را برای رفاهیت و سلامتی رعایا بذل می نماید. بارالها امپراطور اعظم جورج پنجم انگلیس را با توفیقات رحمانیه خود نگه دار و سایه عدالت گستر او را به این کشور عزیز بگستر و در زیر کمک و حمایت خود حفظ فرما زیرا تو خدای توانا و عالی و عزیز و کریم هستی . حيفا دسمبر ۱۹۱۸ ع

این لوح موقعی نازل شده که ارتش انگلیس مسلمانان را در فلسطین و مصر و عراق درو می‌کرد و امپراطوری مسلمانان عثمانی را تکه پاره کرده مثل گوشت قربانی چندین کشور دست نشانده به وجود آورد که باز همین عبدالبهاء بعد از خاتمه جنگ بین‌المللی اول که انگلیس‌ها امپراطوری عثمانی را منکوب و خود جای آن امپراطوری وسیع را گرفتند نامه به ایران می‌نویسد که از مطالعه آن نامه موی در بدن هر مسلمان وطن پرستی راست شده و ماهیت این دستگاه خدایی و دین سازی را روشن می‌کند و جسارت و جرئت دست بردن به مقام الهی را آشکار ساخته معلوم می‌نماید که پشتیبان خدا شدن حسین علی‌نوری چه قدرتی بود که این مرد را به چنین گستاخی بزرگی جسور نموده که نظیرش در تاریخ دنیا کمتر دیده می‌شود.

اینک نامه از مکاتیب جلد سوم عبدالبهاء صفحه ۳۴۵

طهران جناب آقای سید نصرالله باقراف علیه بهاءالله ملاحظه فرمایند هو الله ای ثابت بر پیمان مدتی بود که مخابره به کلی منقطع و قلوب متأثر و مضطرب تا این که در این ایام الحمد لله به فضل الهی ابرهای تیره متلاشی «مقصود حکومت عثمانی» و نور راحت و آسایش این اقلیم را روشن نمود «مقصود حکومت انگلیس است» سلطه جابر زائل «حکومت عثمانی» و حکومت عادل حاصل «حکومت انگلیس» جمیع خلق از محنت کبری و مشقت عظمی نجات یافتند در این طوفان اعظم و انقلاب شدید که جمع ملل عالم ملال یافتند و در خطر شدید افتادند شهرها ویران گشت و نفوس هلاک شد و اموال به تالان و تاراج رفت و آه و جنین بیچارگان در هر فرازی بلند

شد و سرشک چشم یتیمان در هر نشیبی چون سیل روان، الحمد والله بفضل و عنایت جمال مبارک احبای الهی چون به موجب تعالیم ربانی رفتار نمودند محفوظ و مصون ماندند غباری بر نفسی نشست و هذا معجزه عظمی لا ینکوها الاکل معتدائیم و واضح و مشهور شد که تعالیم مقدسه حضرت بهاءالله سبب راحت و نورانیت عالم انسانیت در الواح مبارکه که ذکر عدالت و حتی سیاست دولت فخریه انگلیس مکرر مذکور ولی حال مشهود شد و فی الحقیقه اهل این دیار بعد از صدمات شدیده به راحت و آسایش رسیدند «یعنی انگلیسی‌ها عثمانی‌ها را به زانو در آورده امپراطوری را متلاشی کرده خود جای آن‌ها را گرفتند» و این اول نامه‌ایست که من به ایران می‌نگارم انشاء الله من بعد بازار سال می‌شود احبای الهی را فرداً فرداً با نهایت اشتیاق تحت ابداع ابهی ابلاغ دارید و مژده صحت و عافیت عموم احباء را بدهید. هر چند طوفان انقلاب شدید بود الحمد لله سفینه نجات محفوظاً مصوناً به ساحل سلامت رسید حضرت ایادی امر الله و حضرت امین و همچنین ملوک ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان را از قبل عبدالبهاء با نهایت روح و ریحان تحیت و پیام برسانید و علیک البهاء الابهی عکا ۱۶ اکتبر ۱۹۱۸ ع

خوب دقت فرمایید عبدالبهاء به الواح مبارکه پدرش «خدا» استناد می‌کند و عدالت دولت فخریه انگلیس را به رخ اغنام خود می‌کشد که باید رفت و از مردم مستملکات که زیر چکمه سربازان انگلیسی لگد کوب و زن و بچه‌هاشان در مزبله‌ها برای به دست آوردن خوراکی‌های گندیده مثل کرم

می‌لولیدند پرسید، که چقدر عادلند، هستی‌شان را ببرند و خودشان برهنه و  
گرسنه باشند.

واقعا معنی عدالت همین است که عبدالبهاء گفته است.

XX

در اینجا به گفتار خود پایان می‌دهم و خدای را سپاس می‌گذاریم که با  
عدم سرمایه علمی موفق شدیم احکام و آیات اقدس را از اول تا آخر عین آیه  
با ترجمه‌اش را در این کتاب آورده و در معرض افکار عامه قرار دادیم.  
به عقیده نگارنده برای هر خانواده مسلمان ایرانی لازم است یک‌جلد از  
این کتاب را در خانه داشته باشد چون جوانان و دانشجویان در دبستان و  
دبیرستان و دانشگاه گرفتار بچه بهائی‌ها که عشق و حرارت عجیبی به تبلیغ  
دارند می‌شوند و چون از پیدایش این کیش بی‌اطلاعند و زبان چرب و نرم و  
حرف‌های شیرین و دلپسند، هم کلاس و هم درس خود را از روی صمیمیت  
و دلسوزی دانسته و مجذوب حرف‌های او شده خواهی نخواهی کارشان به  
مجالس تبلیغ کشیده و گرفتار مبلغین اجیر خود فروخته می‌گردند. و همین  
رفت و آمدها به واسطه عدم اطلاع ممکن است باعث انحراف بعضی جوانان  
ضعیف‌النفس گردیده خود و خانواده خود را دچار ناراحتی و عصبانیت  
گردانند، ولی این کتاب اگر در دسترس هر خانواده باشد با مطالعه آن به قول  
عوام از جیک و پوک این کیش جدید مطلع بلکه به جای شکار شدن خود،  
صیاد را به دام انداخته به راهش بیاورند که بزرگترین خدمت را به دین و  
وطن کرده‌اند.

کسی که به دقت این کتاب را خوانده باشد بر من مسلم است که اگر خود بهاء الله هم سر از قبر در آورده و زنده شود و بخواهد این شخص را تبلیغ نماید غیر ممکن خواهد بود. چون بهائیت را شناخته است، و با این اسلحه‌ای که ما به دستش داده‌ایم می‌تواند به جنگ بزرگترین مبلغین بهائی رفته و فاتح و سربلند برگردد انشاالله.

امید است برای بهائیان و بهائی زادگانی هم که تا کنون از کیش ارثی خود اطلاعی نداشته‌اند این کتاب مفید واقع شده و متوجه شوند که به چه دامی گرفتار و چه عمر و وقتی تلف کرده‌اند، آمین یا رب العالمین.

ضمناً عیب و نقص ممکن است در این کتاب بسیار دیده شود، چون من خود نویسنده نبوده و دانشی در خود سراغ ندارم، و در مقابل نویسندگان پیر و جوان این دوره خود را از صفر هم کمتر می‌دانم و منظور از انشاء و جمع آوری مطالب این کتاب روشن نمودن و مطلع گرداندن مردم بی‌اطلاع مخصوصاً جوانان عزیز که چشم و چراغ و امید آینده ایران و وطن عزیزمان هستند بوده، از خوانندگان و نویسندگان محترم تمنا و خواهش دارم، هر عیب و نقصی که به نظر شریفشان رسید چشم پوشی فرموده و بدیده اغماض نگریسته گذشت فرمایند. چون بیش از این سرمایه علمی و نویسندگی نداشته و آنچه داشته‌ام ظاهر و باطن در طبق اخلاص و ارادت گذاشته تقدیم طالبین راه حق و حقیقت نموده‌ام.

امید است این خدمت ناچیز مورد توجه قرار گرفته و خدمتی به دین و وطن به حساب آید انشاء الله، و چون عمرم به پایان نزدیک و قریباً ندای حق را لبیک گفته غزل خدا حافظی را خواهم خواند.

خدای را شکر گذارم که در مدت عمر ۷۲ سال طبق شناسنامه و (۷۷ سال مطابق نوشته پشت قرآن) حق کسی را پایمال نکرده و به حدود دیگران تجاوز ننموده‌ام، بلکه سایرین با کمال بی‌وجدانی و بی‌شرفی حقوق شرعی و قانونی‌ام را غصب و از هیچگونه پستی خودداری نکرده خسر الدنیا و الاخره شدند، و با این که قادر بوده‌ام حق‌شان را کف دستشان بگذارم فرموده مولا را در نظر گرفته تحمل و بردباری نموده صبر پیشه کرده‌ام، و چون در زندگی به مادیات زیاد توجه نداشته و هیچوقت نخواسته‌ام ثروتمند انگشت نمایی باشم، و احتیاج زیاد هم نداشته زندگی‌ام به خوبی و خوشی گذشته و می‌گذرد. شخصیت و بزرگواری را همیشه بر مال و جیفه دنیایی ترجیح داده آن‌ها را به خدا و نتیجه اعمالشان وا گذاشته و گذشته‌ام.

و اگر در دوره زندگانی خدمتی که شایسته یک انسان واقعی به بشریت است انجام نداده‌ام، یا از عهده‌ام برنیامده، و یا اسباب و وسائلش فراهم نگردیده و یا توفیقش را نداشته‌ام هر چه بوده امید است این کتاب به جبران غفلی که داشته‌ام مفید واقع گردیده و دوستان و خوانندگان و جوانان عزیز بی‌اطلاع و بی‌گناه بهائی و غیر بهائی که در دام تبلیغ گرفتارند، با مطالعه این کتاب پرده تزویر و ریا از جلو چشمشان کنار رفته و پشت پرده را به خوبی دیده و اگر در دام گرفتارند خود را نجات داده و اگر چشم بسته جلو می‌روند

چشم‌ها را باز و از افتادن به دام یا بهتر بگوییم لجن‌زار خودداری نمایند. در  
این صورت است که در آن عالم روحم شاد و خرم خواهد شد به امید خدا  
انشاء الله.

سید حسن کیایی

تهران خرداد ماه ۱۳۴۹ شمسی

[cheshmandazejavan@yahoo.com](mailto:cheshmandazejavan@yahoo.com)  
[cheshmandazejavan@gmail.com](mailto:cheshmandazejavan@gmail.com)